

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره‌توشه راهیان نور

ویژه محرم الحرام ۱۴۳۱ق/ ۱۳۸۸ش

« روزشمار نهضت حسینی »

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور

ره‌توشه راهیان نور؛ ویژه محرم‌الحرام ۱۴۳۱ق. = ۱۳۸۸ش (روزشمار نهضت حسینی) / تهیه و تدوین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور. - قم؛ رشید ۱۳۸۸.

۱۵۲ص. - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۸۴)

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۳۷-۷۱-۷: ۲۵۰۰۰ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتاب‌نامه به صورت زیرنویس.

۱. واقعه کربلا، ۶۱ق. - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲. عاشورا - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۳. حسین

بن علی ، امام سوم، ۶۱-۴ق. - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۴. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی.

الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، مدیریت تدوین ره‌توشه

راهیان نور. ب. عنوان: روزشمار نهضت حسینی

۲۹۷/۹۵۳۴

BP ۴۱/۷۵/۹۶

۱۳۸۸

ره‌توشه راهیان نور

ویژه محرم‌الحرام ۱۴۳۱ق/۱۳۸۸ش

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

مدیریت تدوین ره‌توشه راهیان نور

ناشر: نشر رشید

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۵۰۰۰

بها: ۲۵۰۰ تومان

تلفن: ۷۱۱۶۰ - ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶ - ۰۲۵۱

درگاه وب‌سایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: www.balagh.ir

پست الکترونیک: info@balagh.ir-net

تمامی حقوق © محفوظ است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

امام خمینی (قدس سره):

با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستم کاران و حکومت‌های شیطانی زد. ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سرنیزه آموخت. ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق، به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستم کاران تاریخ را به ما آموخت.

مقام معظم رهبری (دام ظلّه):

حقاً باید گفت که نه فقط ما انسان‌های خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه عوالم وجود، ارواح و اولیا و بزرگان و فرشتگان مقرب، محتاج پرتوی از نور اویند و در تمام عوالم تودرتوی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین بن علی مثل خورشید می‌درخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار دهد، این کار بسیار برجسته است.

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه
۲۲	بخش اول
۲۴	ایده‌های مقتل
۲۶	روضهٔ خروج شبانه از مدینه
۲۷	تحلیل و تفسیر سیرهٔ مدیریتی
۲۹	بخش دوم
۲۹	روز شمار اقامت سیدالشهداء در مکه
۳۱	تحلیل و تفسیر سیرهٔ مدیریتی
۳۴	ایده‌های مقتل:
۳۴	روضهٔ خطبهٔ امام به هنگام خروج از مکه:
۳۶	بخش سوم
۳۶	در راه عراق
۳۷	شناسنامهٔ مسیر
۴۱	مرحلهٔ اول، آغاز مسیر
۴۲	مرحلهٔ دوم، میانه سفر
۴۲	مرحلهٔ سوم: حومهٔ کوفه تا کربلا
۴۳	ایده‌های مقتل
۴۴	رؤیاهای صادقانهٔ امام در ضمن راه
۴۵	روضهٔ ورود به کربلا
۴۸	بخش چهارم
۴۸	روز شمار دههٔ محرم

- ۵۰ جمعه، سوم محرم سال ۶۱ (ه. ق)، کوفه
- ۵۱ جمعه، سوم محرم، کربلا
- ۵۱ شنبه، چهارم محرم سال ۶۱ (ه. ق)، کوفه
- ۵۲ کوفه، یاران امام
- ۵۳ یکشنبه، روز پنجم محرم سال ۶۱ (ه. ق)، کوفه
- ۵۳ یاران امام
- ۵۴ در کربلا
- ۵۴ دوشنبه، ششم محرم سال ۶۱ (ه. ق)، کوفه
- ۵۴ در کربلا
- ۵۵ یاران امام
- ۵۵ سه‌شنبه، هفتم محرم سال (۶۱ ه. ق)، کوفه
- ۵۷ چهارشنبه، روز هشتم محرم سال (۶۱ ه. ق)
- ۵۸ در کربلا
- ۵۹ پنج‌شنبه، ۹ محرم سال ۶۱ (ه. ق): کربلا
- ۶۴ بخش پنجم
- ۶۴ شب جمعه، شب عاشورای سال ۶۱ (ه. ق)، کربلا
- ۶۸ روز عاشورا، جمعه، دهم محرم سال ۶۱ (ه. ق)، کربلا
- ۷۰ لشکرگاه عمرین سعد
- ۷۲ جمعه (روز عاشورا)، دهم محرم سال ۶۱ (ه. ق)، کربلا
- ۷۳ صبح عاشورا (دو ساعت از روز گذشته) آغاز جنگ
- ۷۴ شدت تیراندازی
- ۷۴ جسارت شمربن‌ذی‌الجوشن
- ۷۵ حمله بزرگ لشکر کوفه
- ۷۵ تحقیقی درباره حمله‌های بزرگ کوفیان
- ۷۸ وقایع‌نگری حمله اول کوفیان
- ۷۹ معجزه تأثیرگذار امام حسین
- ۸۰ حماسه آفرینی سواره نظام امام و حمله عمومی دوم دشمن
- ۸۱ شهادت مسلم بن عوسجه
- ۸۳ تنها بانوی شهید کربلا
- ۸۴ تدبیر اندیشی جدید لشکر کوفه و هجوم وحشیانه آنان

- الف) حمله و نابود کردن اسب‌های لشکر امام حسین ۸۴
- ب) حمله از پشت به خیمه‌ها و قصد تعرض به اهل بیت ۸۵
- حماسه آفرینی و شهادت تدریجی اصحاب ۸۶
- اولین دسته از شهدای اصحاب ۸۹
۱. مباحله و شهادت بُریر بن خُصَیر هَمْدانی ۸۹
۲. عمرو بن قرظَةُ انصاری ۹۱
۳. یزید بن زیاد بن مهاصر (مهاجر) ابو الشعثاء کندی ۹۲
- اثر شهادت اولین دسته از یاران بر امام حسین ۹۳
- اقامه نماز ظهر عاشورا و شهادی نماز ۹۳
۱. مبارزه و شهادت حبیب بن مظاهر ۹۴
- اثر شهادت حبیب بن مظاهر ۹۶
۲. مبارزه و شهادت حر بن یزید ریاحی ۹۶
- آخرین مرحله از شهادت یاران امام حسین ۹۸
- مبارزه و شهادت زهیر بن قین ۹۸
- از دیگر شهدای بعد از ظهر عاشورا، این افرادند ۹۹
- ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی همدانی ۹۹
- جون، غلام ابوذر ۱۰۰
- مبارزه و شهادت نافع بن هلال جَمَلی (بَجَلی) ۱۰۰
- مبارزه و شهادت دو برادر از قبیله غفار ۱۰۲
- شهادت حنظلة بن سعد شبامی ۱۰۳
- شهادت دو برادر مادری ۱۰۴
- مبارزه و شهادت عابس و شوذب ۱۰۵
- دیگر شهیدان ۱۰۷
- جدا شدن و رفتن ضحاک بن عبدالله مشرقی ۱۰۷
- حماسه آفرینی و شهادت بنی هاشم ۱۰۸
- مسئله عطش ۱۱۰
- مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر ۱۱۰
- شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل ۱۱۵
- قاسم بن حسن ۱۱۵

۱۱۷ امام حسین و لباس کهنه
۱۱۸ حضرت ابوالفضل العباس
۱۲۱ یک نکته
۱۲۲ شهادت طفل شیرخواره
۱۲۴ بخش ششم
۱۲۴ مبارزه و شهادت حضرت ابوالفضل‌الله‌الحسین
۱۲۶ نقشه اول دشمن برای توقف حملات امام حسین
۱۲۷ اثر این ضربت
۱۲۸ شهادت عبدالله بن حسن
۱۲۹ ادامه مبارزه امام حسین
۱۳۱ نقشه دشمن برای توقف دومین دور از حمله‌های امام
۱۳۱ امام حسین در گودال قتلگاه
۱۳۲ امام حسین در گودال قتلگاه
۱۳۶ شهادت امام حسین
۱۳۷ جشن شهادت امام حسین
۱۳۷ سر مطهر امام حسین
۱۳۸ وقت شهادت امام
۱۳۹ حوادث پس از شهادت امام تا غروب عاشورا (عصر عاشورا)
۱۳۹ شهادت سوید بن عمرو بن ابی‌المطاع
۱۳۹ غارت لباس و وسایل امام حسین
۱۴۰ غارت خیمه‌گاه امام حسین
۱۴۱ اسارت امام سجاد
۱۴۱ بازدید فاتحانه عمر بن سعد از خیمه‌گاه
۱۴۲ اسب تاختن بر پیکر مطهر امام حسین
۱۴۳ جدا کردن سرهای شهیدان
۱۴۴ نکته درباره آمار کشته‌های لشکر کوفه
۱۴۸ سخن پایانی

پیش‌گفتار

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الأرواح التي حلت بفنائك

حماسه جاودان عاشورا پیوسته همچون مشعلی فروزان بر تارک تاریخ می‌درخشد و بر جان تشنگان حقیقت و ره‌پویان سعادت نورافشانی می‌کند. سالار شهیدان جهان، استراتژی مبارزه حق‌طلبانه خود را با خط سرخ شهادت، بر لوح زرین حیات انسانی به زیباترین صورت نگاشته تا همواره آزادگان، جوانمردان و عدالت‌خواهان، آن را سرلوحه عمل خویش قرار دهند. اگر گفته می‌شود: «شهید، قلب تاریخ است»، یعنی نوری است در ظلمت، فریادی است در سکوت و حرکتی است در سکون؛ حیات بخش و جنبش‌آفرین، حرکت‌زا و فرهنگ‌ساز.

بدین‌سان محرم هر سال، با شوری بیش‌تر به صحنه تاریخ پا می‌گذارد و همگان را به شنیدن پیام جاودانه خود فرا می‌خواند و به یک‌باره، همه ارزش‌های متعالی را در لابه‌لای حوادث بی‌بدیل جلوه‌گر می‌سازد. آری، مکتب شهادت به عنوان حضوری عاشقانه و پرفروغ در صحنه مبارزه حق و باطل، اصالتی جاودانه است و رسالت ما، معرفت و پافشاری و شکیبایی بر آن سنت حسنه الهی است.

انقلابی مقدس و اسوه‌ای بی‌نظیر

قیام‌های مقدس و ویژگی‌های بارزی دارند که نماد‌اعلای آن در نهضت عظیم کربلا دیده می‌شود، از جمله:

۱. انگیزه قیام، رضای خدا و گرایش‌های عالی انسانی همچون عدل، آزادی، رفع ظلم و استبداد و برافراشتن پرچم توحیداست، نه کسب جاه و مقام و ثروت؛

۲. در زمان پرظلمت و دهشت‌زای همچون برقی می‌جهد و چون ستاره‌ای می‌درخشد.

۳. از منطق حقیقت‌خواهی در برابر منطق منفعت‌جویی برخوردار است:
 وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۱ وَيُطْعَمُونَ
 الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ ۲.

۴. مبتنی بر بینش عمیق و بصیرت نافذ است: وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ
 رُشْدَهُ ۳، یا دربارهٔ اصحاب کهف می‌خوانیم: وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى ۴.

به همین لحاظ برای حماسهٔ حسینی از جهات گوناگون نظیری نمی‌توان یافت؛ لذا گذر زمان آن را کهنه نمی‌سازد و بازگویی مکرر و مداوم آن، هرگز از طراوت و تازگی‌اش نمی‌کاهد و نخواهد کاست. این نهضت از لحاظ رهبری، هدف، قدرت، علو، فداکاری، انسانیت، افراد حاضر، دشمنان و مقابله‌کنندگان، نحوهٔ شکل‌گیری، پیام و... ویژگی‌هایی بی‌بدیل دارد که شایسته است با نازک‌اندیشی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و از خرافه و پیرایه‌هایی که در طول زمان به آن بسته شده است، پیراسته گردد و در قالب اسوهٔ شایستهٔ انسانی برای همیشه و به ویژه اوضاع کنونی فراروی همگان باشد.

با کمال تأسف و علی‌رغم بزرگداشت نهضت کربلا، هنوز آن‌گونه که باید، به زوایای گوناگون این نهضت توجه کافی نشده است. باید با تأملی ژرف و در پرتو سخنان سید و سالار شهیدان و متون روایی - تاریخی به بازخوانی و تحلیل اهداف، ابعاد، آثار، عبرت‌ها و درس‌های نهضت پرفروغ

۱. سوره حشر، آیه ۹.

۲. سوره انسان، آیه ۸.

۳. سوره انبیاء، آیه ۵۱.

۴. سوره کهف، آیه ۱۳.

عاشورا پرداخت و فلسفه عزاداری و پیام آن قیام الهی را در اوضاع کنونی امت اسلامی تبیین نمود.

حماسه کربلا، پیام‌هایی در گوش جان آدمیان زمزمه می‌کند و مسئولیت‌هایی را که در این دوران بر دوش آنان است یادآور می‌شود. باید به این نکته توجه نمود که نهضت حسینی، علت بقای اصل دین و فرهنگ اسلامی و جان‌مایه اتحاد و انسجام امت اسلامی است. معمار بزرگ انقلاب اسلامی، امام خمینی (قدس سره) با الهام از نهضت حسینی انقلاب رهایی‌بخش خود را آغاز کرد و شکوفه انقلاب اسلامی با همّت ستودنی ملت بزرگ ایران در محرم سال ۱۳۵۷ شکفت و در ۲۲ بهمن به بار نشست و پس از آن نیز همین فرهنگ عاشورایی درس‌آموز رشد معنوی و حماسی رزمندگان هشت سال دفاع مقدس گشت؛ پس همگان باید ضمن بازشناسی و تأمل در فلسفه و ابعاد گوناگون این نهضت، رسالت سرخ حسینی را پی بگیرند و با استفاده از رهنمودهای رهبر معظم انقلاب اسلامی (دام‌ظله) مسئولیت خود را در اوضاع نابسامان جهان معاصر، در راستای تحقق اهداف آن حضرت فراموش نکنند.

مجموعه‌ای که پیش روی شماست، ره‌توشه ویژه ماه محرم درباره نهضت حسینی و حماسه همیشه جاوید عاشورا است که در قالبی نوین و شیوه‌ای جدید شامل ۷ جلد کتاب با موضوعات متنوع و هر یک در حجمی متناسب برای ماه محرم تقدیم شما عزیزان می‌گردد.

امیدواریم با مطالعه دقیق مجموعه و انتقال دیدگاه‌ها و پیشنهادهای خویش (با تکمیل برگه نظرسنجی چاپ شده در آخر کتاب) ما را مورد محبت خود قرار داده و زمینه را برای تغییر و تحولی اساسی در شیوه ارائه مجموعه ره‌توشه و نیز محتوای مناسب‌تر آن، فراهم سازید.

خداوند بزرگ را می‌خوانیم و از او می‌خواهیم که فضیلتی گرانقدر، روحانیون ارجمند، مبلغان گرامی و ذاکران گران‌مایه حسینی را در مسئولیت والا و خطیر پیام‌رسانی نهضت کربلا موفق بدارد و امت اسلامی را به ویژه در اوضاع کنونی، درس‌آموز مکتب سالار شهیدان قرار دهد تا نظام سلطه جهانی طمع اختلاف‌افکنی و خیال‌چپاول، حمله، تسلط و استعمار فرهنگی کشورهای اسلامی را در سر‌نپروراند و دریابند که در سراسر جهان، به ویژه در ایران اسلامی درس‌آموختگان مکتب «هیئات منّا الذّله» هیچ‌گاه با هیاهو و تهدید و تطمیع از حقوق مسلم خود دست برنمی‌دارند و با عشق و شور و شهادت، آماده مواجهه با هر حرکت نابخردانه دشمن هستند.

در این‌جا لازم است از تلاش‌های بی‌دریغ مجموعه محققان، نویسندگان و دست‌اندرکاران محترم تهیه و تدوین و چاپ و نشر این اثر ارزشمند به ویژه حجة‌الاسلام والمسلمین آقای رضایی که مسئولیت رایزنی با مؤلفان و تهیه مقالات را داشته‌اند، و از جناب آقایان محمود نوراللهی و سید حسین موسوی که مسئولیت پی‌گیری و چاپ مجموعه را برعهده داشتند و تلاش متراکم و مضاعف نمودند، هم‌چنین شورای علمی محترم که ما را در ارائه این مجموعه یاری رساندند، صمیمانه سپاسگزاری نماییم.

پیشاپیش از هر گونه نقص و کاستی پوزش طلبیده و از خدای منان برای همه مبلغان گرامی، توفیق و سلامت و سعادت را آرزو می‌کنیم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

سید محمود مدنی
 معاون فرهنگی و تبلیغی
 دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

کتاب روز شمار نهضت حسینی، کتابی است در مورد روز شمار قیام حسینی از آغازین لحظه در مدینه تا واپسین لحظات عصر عاشورا. در این کتاب تلاش می‌گردد که رویدادهای حماسه حسینی در توالی و روند واقعی خود ارائه شود و روابط منطقی بین توالی و تعاقب حوادث، شناسایی گردند.

کارکرد مطالعه‌ی روزشماری یک جریان تاریخی از منظر علم تاریخ، رسیدن به فلسفه تاریخی و چرایی و چگونگی آن جریان و کشف روند منطقی حاکم بر آنها می‌باشد.

مطالعه روز شمار جریانی تاریخی، اگر مستند، علمی و متکی بر منابع معتبر باشد، بهترین تحلیل و تفسیر را در خدمت مطالعه‌گر آن رخداد قرار می‌دهد. در مکتب تشیع به دلیل اعتقاد به اصل عصمت در مورد چهارده معصوم، فهم تاریخ و سیره تاریخی آنها یکی از ضروریات مکتبی برای شیعیان می‌باشد. چرا که با مطالعه تاریخ عصمت می‌توان بهترین عبرت ناظر به الگوگیری در زمان حال را داشت.

از آن جا که قیام حسینی در مقطع پنج ماهه خود از آغاز تا واپسین لحظات عاشورا یکی از فرازهای مهم تاریخی شیعه می‌باشد، فهم درست، علمی و مستند آن به ویژه از منظر مطالعه روز شمار بر شیعیان و به ویژه بر

مبلغان لازم و ضروری است.

چرا که عاشورا یکی از مهم‌ترین هویت‌های تاریخی شیعه می‌باشد. و برای ایجاد فرهنگ اجتماعی و اجتماع فرهنگی درست شیعی بر مبنای عاشورا، فهم درست و علمی این تاریخ ضروری است.

این ضرورت پس از پیروزی انقلاب اسلامی مهم‌تر می‌گردد چرا که، پیام‌های عاشورا روی کرد جهانی شدن یافته و اینک در سی‌امین سال‌گرد انقلاب به ویژه پس از حماسه حزب ا... و حماسه حماس، همه چشم‌ها به مکتب تشیع و حماسه حسینی آن است. و اگر ما این حماسه را حداقل از منظر تاریخی درست، مستند و علمی منتقل نماییم، فرصت بزرگی را از دست داده‌ایم که گناهی نابخشودنی است.

ارائه عاشورا به جامعه داخلی و جهانی مبتنی بر هر متن و مرجعی (ولو غیر مستند و غیر معتبر)، نگاه عاطفی، سطحی و عرفی به رویدادهای عاشورا، عدم ارائه تحلیل و تفسیر درست از سیر روابط و توالی حوادث، اضافه کردن حوادث خود ساخته به آن از منظر پیش‌فرض‌های عاطفی و یا عرفی و...، همگی باعث ایجاد تحریف در عاشورا خواهد شد.

و این آفتی است که متأسفانه در چند دهه اخیر از دو منظر دامن‌گیر خطبا، مبلغان و عاشورا پژوهان شده است. یکی از منظر مطالعه عاشورا از زاویه پیش‌فرض‌های خود ساخته سیاسی اجتماعی سکولار و نافی ابعاد غیبی و معنوی امام معصوم و دوم از منظر عرفی و سطحی و عاطفی بودن در نظر نگرفتن ابعاد سیاسی اجتماعی معصومانه.

بدین جهت لازم و ضروری بود، نگاهی دوباره به سیر قیام حسینی داشته باشیم و سعی کردیم در بازشناسی و ارائه این روزشمار، منابع معتبر تاریخی دست اول، محور پژوهش باشد و از کتاب‌هایی که ساختار قصه‌ای

و بدون استناد دارند و یا متأخر می‌باشند و دارای اضافات متنی و یا تحلیل و تفسیرهای خود ساخته می‌باشند، اجتناب شود.

در این روز شمار اگرچه مطالعه تاریخ اصل و مبنا می‌باشد، ولی اصل عصمت و غیب‌آگاهی امام حسین نفی نشده است، ولی سعی شده از استفاده بی مورد از آن به ویژه در توالی طبیعی و حسّی رویدادها و در مصاف با جبهه باطل اجتناب شود. بدین جهت ممکن است در مواردی اصل حادثه یا توالی آن‌ها با آنچه که مشهور در عرف جامعه و یا عرف خطبا است در تناقض باشد و همین اصلاح زاویه دید عرفی توسط مبلغین نسبت به قیام حسینی و تعمیق تحلیل‌ها و تفسیرها، هدف عمده این کتاب می‌باشد.

این روز شمار با جدول‌های اجمالی تحلیل و تفسیر سیره مدیریتی و تربیتی امام همراه شده است تا بُعد کاربردی و مطالعاتی اثر افزایش یابد. البته عبارت «سیره مدیریتی» به معنی انحصار این اثر به حوزه مدیران و مسئولان نیست، بلکه مدیریت به معنی اداره و تدبیر امور است و طبیعی است هر فردی چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی ناچار به تدبیر و اداره زندگی خود نسبت به خود و اطرافیان خود است، بدین منظور تلاش شده در سیره مدیریتی ایده‌هایی اجمالی از اصول زندگی و سیره حسینی بر اساس رویداد شناسی قیام حضرت به جامعه شیعه ارائه گردد تا شرکت‌کنندگان در مجالس حسینی در دهه محرم، بتوانند بهتر و بیشتر با پیام‌ها و درس‌های عاشورا آشنا و هماهنگ شوند.

روش استفاده از کتاب:

این کتاب هم کتابی علمی و تبلیغی و هم کتاب مقتل می‌تواند باشد.

الف) کتاب علمی / تبلیغی:

از این منظر مبلغ ارجمند می‌تواند روز شمار قیام حضرت را در یک تقسیم بندی ده‌گانه در طول دهه محرم به عاشورائیان ارائه دهد. البته این مهم می‌تواند رویکردهای گوناگونی داشته باشد:

رویکرد تاریخی، رویکرد مدیریتی، رویکرد بازشناسی حق و باطل در سیر درگیری امام و یزیدیان، رویکرد اجتماعی، رویکرد سیاسی و حداقل از منظر شخصیت شناسی امام و یا الگوگیری از اصول و چگونگی زندگی عاشورایی و حماسه حسینی، البته بدین جهت بر مبلغ ارجمند است که با استفاده از سخنان امام حسین ، شعارها و پیام های حسینی به غنی سازی این بخش بپردازد.

برای این مهم اگر فضای خطابه به فضای تدریس نزدیک باشد، می‌توان در نزدیک منبر، نقشه ای بزرگ از خط سیر حسینی تهیه کرد تا گهگاه مبلغ به هنگام خطابه از نقشه خوانی عاشورایی هم برای عاشورائیان استفاده نماید. در ضمن جدول سیره مدیریتی و تربیتی برای غنا بخشی اجمالی این رویکرد ارائه شده است.

ب) کتاب مقتل

از کاربردهای دیگر این کتاب می‌تواند استفاده از آن به عنوان منبعی برای مقتل و روضه خوانی باشد، ولی به لحاظ ارائه رویدادهای معتبر و سعی در ارائه درست چیدمان و توالی حوادث، این اثر می‌تواند منبعی برای استخراج مقتلها و روضه‌ها باشد.

البته همان‌گونه که مبلغین محترم می‌دانند، برای ابداع روضه‌ای مستند

و در عین حال عاطفی و احیانا بدیع و جدید، نباید از مطالب غیر مستند و چاشنی‌های غیر واقعی استفاده کرد، بلکه توجه به وجود شخصیت‌های گوناگون در حادثه و سعی در روایت‌گری حادثه از منظر آن‌ها می‌تواند راهگشا باشد. مثلاً در حادثه شهادت حضرت علی اصغر زوایا و شخصیت‌های موجود می‌تواند موارد زیر باشد:

از زاویه سید الشهداء

از زاویه حضرت زینب

از زاویه مادر گرامی اش رباب

از زاویه خود طفل شیرخواره

از منظر خواهرانش

از منظر قاتل

از منظر تیر سه شعبه

و از منظر روضه مشترک اطفال شهید اهل بیت (همانند حضرت

محسن و حضرت رقیه)

در این صورت مبلّغ با در نظر گرفتن اصل واقعه مستند سعی می‌کند، بدون این‌که به اضافه غیر علمی در وقایع بپردازد، به روایت رویداد از آن منظر بپردازد و بدین‌گونه از یک حادثه روضه‌های گوناگون استخراج نماید. در این مهم حتی گاه نوع رابطه دو و یا سه شخصیت و واگویه‌ها و گفتارهای واقعی و یا احتمالی آن‌ها هم می‌تواند زوایای دیگری در کشف مقتل در اختیار واعظ بگذارد.

بخش ایده‌های مقتل با همین هدف و با قصد توجه دهی بیشتر مبلغین به این مهم ارائه شده است، البته این مهم در قسمت آخر کتاب که بحث گاه شمار عاشورا است، حذف شده است. چرا که در این بخش تخصص و سابقه مبلغین و وجود منابع گوناگون قدیم و جدید مکتوب، صوتی و

تصویری بالفعل کفایت می‌کند و نقش این اثر ضمن پالایش حوادث، ارائه تحلیل‌های درست است.

انواع سبک‌های فرهنگی در روزه خوانی در دههٔ محرم:

دهه محرم و ضرورت اقامهٔ مجالس در این دهه، تدریجا باعث پیدایش چیدمان و سبک‌های گوناگون از روزه خوانی شهدای کربلا شده است.

تدریجا سبک غالب سبکی است که در مرکز ایران (قم/تهران/...) رایج است و شامل روند زیر می‌باشد:

شب اول: روزهٔ حضرت مسلم

شب دوم: روزهٔ دو طفلان مسلم

شب سوم: روزهٔ حضرت رقیه

شب چهارم: روزهٔ دو طفلان حضرت زینب

شب پنجم: روزهٔ عبدا... بن حسن

شب ششم: روزهٔ حضرت قاسم

شب هفتم: روزهٔ حضرت علی اصغر

شب هشتم: روزهٔ حضرت علی اکبر

شب نهم: روزهٔ حضرت ابوالفضل

شب عاشورا: روزهٔ وداع

شب یازدهم: روزهٔ شام غریبان

شب دوازدهم: روزهٔ امام سجاد / دفن شهدا

البته روزهٔ حضرت زهرا سلام الله علیها با نگاه به حادثهٔ عاشورا و

حضرت سید الشهداء در آغاز و به ویژه در پایان مراسم تبلیغی مورد توجه بسیاری از خطباست.

این سبک مشهور است، ولی گه‌گاه در مناطقی از کشور ممکن است

روند و چیدمان های دیگری باشد.

مثلا در استان یزد و برخی از دیگر مناطق روز حضرت ابوالفضل را روز هفتم محرم روضه بستن آب را شب و روز هفتم می خوانند. در این میان در مناطقی همانند شوشتر در استان خوزستان که ریشه در فرهنگ خطبای بزرگی هم چون شیخ جعفر شوشتری دارد، رسمی دیگر در دهه محرم وجود دارد. بدین گونه که در آن جا از شب اول تا شب عاشورا اصلا روضه شهدای بنی هاشم خوانده نمی شود (به جهت وجود مقتل خوانی روز عاشورا که برای شهدای بنی هاشم و سیدالشهداء است) و به جای آن در شب های محرم روضه شهادت شهدای کربلا خوانده می شود همانند روضه شهادت حر، حبیب، سعید بن عبدا...، عابس و... خوانده می شود. بدین جهت در این کتاب سعی شده فراز های از شهادت شهدای غیر بنی هاشم هم کمی مبسوط تر ارائه گردد تا برای مبلغین در این جهت قابل استفاده باشد.

بخش اول

نیمه اول ماه رجب معاویه پس از بیست سال خلافت در شام، به درک واصل می‌شود و یزید بر تخت خلافت می‌نشیند، این در حالی است که معاویه قبل از مرگ از جهان اسلام (اعراب مسلمان) برای خلافت یزید بیعت گرفته است و تنها سی نفر بیعت نکرده‌اند: «حسین بن علی، عبدا... بن زبیر، عبدا... بن عمر».

پس یزید نامه‌ای به استاندار مدینه (ولید بن عقبه بن ابی سفیان، پسر عمویش، نوشت تا از این سه نفر برایش بیعت بگیرد و با ما بقی تجدید بیعت کنند. والی هم در همان روز رسیدن نامه به صلاح دید مروان بن حکم پیکی را به سراغ حسین بن علی فرستاد.

امام در آغاز شب در مسجد پیامبر بودند که پیک والی مدینه نزدش آمد و او را به دارالاماره احضار کرد، اطرافیان امام از ایشان درباره ماجرا پرسیدند؟ امام فرمودند: «دیشب خواب دیدم آتشی در قصر معاویه افتاده است، به نظرم معاویه مرده و ما را برای بیعت گیری یزید احضار کرده‌اند».

امام به منزل می‌رود غسل می‌کند، و دو رکعت نماز می‌خواند، و در حالی که عصای پیامبر به دست دارد، همراه نوزده نفر از مردان بنی‌هاشم

به سوی دارالاماره می‌رود و به آن‌ها می‌فرماید: «اگر صدای فریاد بلند شد، به سرعت به داخل قصر هجوم بیاورید».

داخل قصر، ولید و مروان از امام در خواست بیعت با یزید را دارند، ولی امام بیعت، آن‌هم پنهانی را نمی‌پذیرد و با صراحت اعلام می‌کند که کسی مانند ایشان با ناکسی همانند یزید بیعت نخواهد کرد.

با مداخله مروان صداها در قصر بلند شد و با هجوم بنی هاشم، طرح والی و مروان در بیعت‌گیری اجباری از امام ناکام می‌ماند.

آن شب و فردای آن روز در حالی که والی مدینه در جستجوی عبدالله بن زبیر است، امام ضمن وداع شبانه با مزار پیامبر و مادر، برادر و مادر بزرگش (فاطمه بنت اسد)، تمام خاندان خود را آماده سفر و هجرت به مکه می‌نماید.

و در محله بنی‌هاشم تنها ام البنین، ام سلمه (همسر پیامبر)، ابن عباس، محمد حنفیه، عبدالله بن جعفر و عمر بن علی، با خانواده و فرزندان‌شان می‌مانند. پس امام با آنها و به ویژه با ام سلمه تنها همسر بازمانده از پیامبر و با محمد حنفیه وداعی می‌کند.

و بنا بر برخی از نقل‌ها، برخی ودایع خود را به ام سلمه می‌دهد تا بعدها به امام سجاد بسپارد و وصیت نامه‌ای هم از خود به محمد بن حنفیه می‌سپارد.

در آستانه آمادگی برای رفتن به مکه، زنان بنی‌هاشم دل‌تنگ شده و گریان و ناراحت به در منزل امام جمع می‌کردند، ولی امام آن‌ها را دل‌داری داده و باز می‌گرداند.

و سرانجام در حالی که والی مدینه دوباره پیکی را به منزل امام برای

بیعت می‌فرستد، امام در شب دوم رسیدن خبر مرگ معاویه، که شب یکشنبه دو روز مانده به آخر ماه رجب سال ۶۰ هـ ق است، همراه خانواده خود و چند تن از غلامانش شبانه از راه اصلی عازم مکه می‌گردد و هنگام خروج این آیه را تلاوت می‌کند: **فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين**.^۱

امام در مسیر مکه از کنار قبیله جهینه می‌گذرد و از آن قبیله عده‌ای همراه ایشان می‌گردند که در نهایت سه نفر آن‌ها به نام‌های: مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی - عباد بن مهاجر بن ابی مهاجر جهنی - عقبه بن صلت جهنی از شهدای کربلا هستند.

و سرانجام امام پس از سه الی چهار شبانه روز شب جمعه سوم شعبان (که مصادف با تاریخ تولدش هم می‌باشد) وارد مکه می‌گردد در حالی که به هنگام ورود به مکه آیه ۲۲ قصص را تلاوت می‌نماید.^۲

ایده‌های مقتل:

- امام قبل از شنیدن خبر مرگ معاویه رؤیایی درباره واژگونی منبر معاویه و افتادن آتش به سرای او می‌بیند، و آن را تعبیر به مرگ معاویه می‌نماید. این در حقیقت سروش غیبی است که ندای آغاز قیام را برای حضرت تا قربان گاه کربلا به صدا در می‌آورد (همانند رؤیای حضرت مسلم در آخرین

۱. سوره قصص، آیه ۲۰.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۴ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۴۱.

شب حیاتش و یا رؤیاهای مکرر سید الشهداء در طول مسیر و یا در سحرگاه عاشورا).

- روضه وداع سیدالشهداء با مدینه در شب‌های آخر ماه رجب و وداع با پیامبر در شب ۲۷ رجب یعنی همان شب بعثت در روایتی آمده است: امام در همان شب نخست، بر سر مزار پیامبر رفت و چنین با جدش شکوه نمود:

السلام علیک یا رسول الله، این منم، فرزند فاطمه تو. همان کسی که زمان رفتن از دنیا به امت سپردی و ایشان را به نگاه داشتن حرمتم وصیت کردی؛ بدان که ایشان به وصیت تو گوش ندادند و جانب مرا فرو گذاشتند. این شکایت من است از امت تو که امشب با تو گفتم، و چون به تو رَسَم و با تو دیدار کنم، آن چه در دل دارم با تو باز خواهم گفت.

این سخنان را گفت و به نماز ایستاد و همه شب در رکوع و سجود بود.^۱
- روضه خداحافظی با امسلمه، در حالی که امسلمه به یاد امانتی پیامبر می‌افتد و آن شیشه‌ای کوچک از خاک کربلاست که به زودی تبدیل به خون خواهد شد.

- روضه وصیت نامه آن حضرت و آگاهی‌دهی از شهادت خود در آغاز اولین مرحله سفر و قیام:

امام حسین وصیت نامه‌ای بدین شرح به برادرش، محمد حنفیه داد:
به نام خدای بخشنده مهربان

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۷.

این وصیتی است که من حسین بن علی به برادر خود محمد حنفیه می‌کنم و گواهی می‌دهم که خدای تعالی یکی است و او را شریک نیست. محمد، پیغمبر و فرستاده اوست و هر چه فرمود: صدق است. بهشت و دوزخ حق می‌باشد. قیامت آینده است و در آمدن آن هیچ شک نیست و خدای تعالی جمله مردم را از گور بر خواهد انگیخت. و من نه از روی خودخواهی یا برای خوش‌گذرانی و نه برای فساد و ستم‌گری، از مدینه خارج می‌شوم، بلکه هدف من از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاصل امت و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدّم، رسول خدا و راه و رسم پدرم، علی بن ابی‌طالب است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد [و از من پیروی کند]، راه خدا را پذیرفته است و هر کس رد کند، من با صبر و استقامت، راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خداوند میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است. برادر، این است وصیت من بر تو و توفیق از طرف خداست. بر او توکل می‌کنم و بازگشتم به سوی اوست.^۱

روضه خروج شبانه از مدینه:

حضرت سکینه می‌فرماید: هنگامی که از مدینه بیرون رفتیم، هیچ خاندانی مانند خانواده رسول خدا هراسان نبود.^۲ بدین جهت امام آیه بیستم سوره قصص را موقع خروج تلاوت نمود.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. طبری، ج ۵، ص ۳۹۵.

این خروج و غربت و مظلومیت شبانه درست همانند غربت و مظلومیت شبانه امیر المؤمنین در شب‌های پس از سقیفه است، او در حالی که همسرش را بر چارپایی سوار کرده و دست فرزندانش را گرفته به در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رود و طلب یاری می‌کند ولی جز افرادی معدود (به عدد انگشتان یک دست) کسی دیگر پاسخ یاری‌اش را نمی‌دهد. با این تفاوت که در آن شب‌ها حسنین هفت و هشت ساله بودند، ولی در این شب‌ها فرزندان کوچک سیدالشهداء یکی ۲/۵ ساله (حضرت رقیه) و دیگری حتی یک ماهه هم نشده بود. حضرت علی اصغر با توجه به فاصله این شب‌ها تا روز عاشورای سال ۶۱ (ه. ق).

تحلیل و تفسیر سیره مدیریتی

در مورد سیره سیاسی - مدیریتی امام در مقطع قیامش توجه به نکته‌ای کلی ضروری است و آن این‌که امام چون معصوم می‌باشد، در هر زمان و هر شرایطی همیشه فعال در تاریخ و جامعه است نه منفعل، از این‌رو امام حسین به هنگام آغاز قیامش اگرچه به ظاهر در برابر یزید و نیروهای اوست و دائم تغییر موقعیت می‌دهد، ولی این به معنی انفعال او نیست، بلکه امام برنامه‌ای تاریخی را البته در ظرف زمانی خود به اجرا می‌گذارد و هدف نهایی این برنامه، حفظ همیشگی دین حق تا آستانه ظهور است تا سرانجام حاکمیت جهانی حق محقق شود، در این مسیر «عدم بیعت»، استراتژی امام و «اتخاذ بهترین تصمیم و انتخاب در هر مرحله و موقعیت» تاکتیک امام می‌باشد. بدین جهت شهادت به عنوان هدف نهایی قیام امام نمی‌باشد، بلکه مهم‌ترین و آخرین انتخاب ایشان است و از قبل می‌دانست سرانجام در برابر یزید و یزیدیان باید این انتخاب صورت بگیرد.

تحلیل و تفسیر مدیریتی و تربیتی	حادثه
<p>- پیش‌بینی طرح و برنامهٔ دشمن و کسب آمادگی برای آن - قرار دادن دشمن در برزخ بلا تکلیفی و عدم توان تصمیم‌گیری قاطع - برنامه ریزی فعالانه و در دست گرفتن ابتکار عمل با توجه به تمام محدودیت‌ها</p>	<p>نوع مواجهه با والی مدینه به همراهی جوانان بنی‌هاشم</p>
<p>- استفاده از تاکتیک غافل‌گیری و سرعت عمل و حفاظت اطلاعات - خارج شدن سریع از موقعیت محاصره و زمین‌گیر شدن منفعلانه</p>	<p>خروج شبانه و سریع از مدینه</p>
<p>- تلاش برای ایجاد مکان حفاظتی موقت با توجه به موقعیت حرم امن مکه - تلاش برای استفادهٔ حداکثری تبلیغی ناشی از ظرفیت قریب الوقوع حج سال ۶۰ (ه.ق)</p>	<p>حرکت به سوی مکه</p>
<p>- پیام مظلومیت و غربت در شهر پیامبر - جلوگیری از برنامه‌ایذایی امویان علیه اهل بیت ، با هدف تحت فشار گذاشتن امام - ارائهٔ اهل بیت به عنوان الگوهای تربیتی - حماسی حسینی در تمام مراحل قیام به جهانیان - ارائهٔ بیانیهٔ به جامعهٔ آن روز که برای قیام باید تمام اعضای خانواده سهمیم باشند، همان‌گونه که امام با تمام اعضای خانواده‌ش قیام کرده است - رعایت اعتدال بین خود و دعوت‌گران و خانواده‌های آن‌ها - معرفی الگوهای عملی و دینی به جامعهٔ بشری - نقش آفرینی تک تک افراد خانواده در هر مرحله سنی</p>	<p>همراه نمودن اهل بیت با خود</p>
<p>- عدم وجود تبعیض اجتماعی در سیرهٔ اهل بیت - شخصیت بخشی به تمام طبقات اجتماعی - واگذاری مسئولیت بر حسب استعداد، نه طبقهٔ اجتماعی - ایجاد حس اهمیت و مفید بودن در جامعه برای افراد طبقهٔ پایین - توجه به حس نیاز به تعلق و شناسایی در گروه</p>	<p>همراهی گروه غلامان با کاروان امام (غلامان امام و اهل بیت و ابوذر)</p>

بخش دوم

روز شمار اقامت سیدالشهداء در مکه

امام از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه سال ۶۰ (ه.ق) مقیم مکه بوده است؛ یعنی چهار ماه کامل. در این مدت امام در شعب ابی طالب در خانه عباس بن عبدالمطلب ساکن بود، زیرا عقیل پس از هجرت پیامبر تمام خانه‌های بنی هاشم را فروخته بود.

این اقامت چهار ماهه پس از هجرت پیامبر، طولانی‌ترین اقامت فردی اهل بیت در مکه می‌باشد.

اقامت امام در این شهر اگر چه با استقبال سیاسی - اجتماعی مکیان و زائران همراه نشد، ولی موقتا بازار فعالیت‌های سیاسی عبدالله زبیر که والی اموی مکه را کساد کرده بود. در این زمان مشغولیت والی حجاز (که و مدینه تصفیة مدینه از باقی‌مانده زبیریان و بررسی علت مهاجرت سریع امام به مکه است که تحیر آن‌ها را بدنبال دارد و این موقتا فرصتی کوتاه ولی تاریخی در اختیار امام می‌گذارد تا آستانه مراسم حج به برنامه تبلیغی خود بپردازد، چرا که طبق روایات شیعی امام از آغاز اصلا قصد انجام مراسم حج و اقامت طولانی مدت در مکه را نداشتند و می‌دانستند که دیر یا زود باید رهسپار سرزمین عراق شود.

رسیدن خبر هجرت امام به کوفه، تکاپو و تلاش شیعیان و غیر شیعیان را در کوفه به دنبال داشت چرا که سال‌ها منتظر قیام امام بودند و امام بارها تأکید کرده بود که زمان انجام آن، پس از مرگ معاویه خواهد بود. و نتیجه آن رسیدن ناگهانی دوازده هزار نامه از جمع بسیاری در فاصله دهم تا چهاردهم ماه رمضان آن سال نزد امام بود، امام در واکنش به نامه‌ها پانزدهم ماه رمضان، مسلم بن عقیل، پسر عمویش را به سوی کوفه اعزام می‌کرد.

حضرت مسلم پنجم شوال به کوفه رسید و ماجرای بیعت‌گیری و تحلیل و جمع‌بندی حضرت مسلم سرانجام منجر به نامه‌ای شد که یک ماه بعد در اوائل ماه ذی‌القعدة به امام نوشت و این نامه در نیمه دوم ماه ذی‌القعدة به امام در مکه رسید.

در این فاصله امام که شاهد تحرکی از شیعیان بصره نبود، در ماه شوال پیکی (غلامش، سلیمان بن ابی‌رزین) را به بصره فرستاد، ولی او در آن جا دستگیر شده و توسط ابن‌زیاد به شهادت می‌رسد. ولی بازتاب آن حادثه حرکت چهار پنج نفر از شیعیان بصری به سرپرستی یزید بن ثبیط بصری به سوی مکه است.

و بدین گونه در ماه شوال و ذی‌القعدة اندکی از شیعیان بصره و به ویژه کوفه به مکه می‌آیند و به امام می‌پیوندند. تا این که ماه ذی‌الحجه و زمان مراسم حج فرا می‌رسد. امام در این زمان نامه حضرت مسلم را از کوفه دریافت کرده و اگر چه به دنبال آن حجاج کوفی خبرهای ناگواری درباره حاکمیت ابن‌زیاد و روی گردانی مردم کوفه برای امام آوردند، ولی امام می‌دانست احتمال ترور شدنش در ضمن مراسم حج بسیار زیاد است. پس در تصمیمی تاریخی یک روز مانده به آغاز مراسم حج، همراه اهل بیت و

اندک یارانش رهسپار عراق گشت.

البته قبل از حرکت افراد متعددی از بنی هاشم، صحابه و تابعین با آمدن نزد امام سعی در منصرف نمودن ایشان از این سفر را داشتند و حتی پیشنهادهایی مثل سفر به یمن مرزها و یا بیابان ها را به امام دادند، ولی امام هیچ یک را نپذیرفت و سرانجام هشتم ذی الحجه گام در مسیر عراق گذاشت.

تحلیل و تفسیر سیره مدیریتی

تحلیل و تفسیر	رخداد
<p>— امام و چهار ماه فرصت طلایی اثر گذار در آغاز نابسامانی‌های خلافت یزید جهت عمومی کردن پیام خود و حساس کردن خواص و عوام و انجام اتمام حجت کافی گفتاری و رفتاری با آن‌ها</p> <p>— امام و مدیریت فرصت زمانی و استراتژی حساس‌سازی تاریخی جهان اسلام مرده و غافل</p>	<p>۱. چهار ماه اقامت در مکه</p>
<p>— درک و توجه امام به نقش و جایگاه جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی کوفه در قلب جغرافیای جهان اسلام</p> <p>— جایگاه اراده و انتخاب آگاهان، خواص و عوام جامعه در دعوت و یا قیام های حق و دوری از توطئه تزویر و ریاکاری، فریب، کودتا و... جهت جذب توده‌ها</p> <p>— اطمینان امام به شجاعت و درایت یکی از خواص تربیت یافته و توانایی او در مدیریت اراده ها و اشتیاق های احتمالی</p> <p>— عدم ذوق زدگی و زود باوری امام در مواجهه با نامه‌نگاری‌های کوفیان و مدیریت واسطه ای برای آزمایش و تعمیق شوق های احتمالی</p>	<p>۲. اعزام حضرت مسلم به تنهایی به کوفه</p>

<p>- توجه امام به استعدادهای منطقه ای، جغرافیایی و جمعیتی</p> <p>- اهتمام امام به فعال و حساس سازی جمعیت‌های راکد و غافل</p> <p>- تلاش امام برای توسعه جغرافیایی حق و محدودتر کردن جغرافیایی باطل</p>	<p>۳. امام و اعزام نماینده به بصره</p>
<p>- امام و نمایش صلابت و استواری اراده حق با وجود جریان‌های مخالف فراوان دوست و دشمن</p> <p>- امام و مدیریت پیام و تبلیغ در مواجهه با ناصحین از طیف‌های سیاسی - اجتماعی گوناگون</p> <p>- امام و نپذیرفتن مصلحت اندیشی در موقعی که اصل و کیان اسلام در خطر است.</p> <p>- امام و رعایت احترام در برابر خود کارشناسان مدعی در برابری پیشوای حق.</p>	<p>۴. امام در مواجهه با ناصرین</p>
<p>- عدم قصد حج به هنگام ورود به مکه از سوی امام بیانگر مدیریت فعال و هوشمند</p> <p>- ترک مکه در آستانه حج، پیام سیاسی - دینی امام و بالاترین مانور تبلیغی ایشان، مبنی بر معتبر نبودن حج یزیدی و لزوم ترک آن .</p> <p>- ترک حج در زیر پرچم امیر الحجاجی والی یزید، به معنی ترک هرگونه فعالیت یا مشارکتی است که منجر به امضای ضمنی حکومت یزید باشد.</p> <p>- ترک حج از سوی امام، گرفتن مهم‌ترین فرصت تاریخی از یزیدیان به جهت خنثی شدن نقشه ترور کور در ایام حج.</p>	<p>۵. امام و ترک حج در آستانه حج</p>

<p>- عراق تنها انتخاب ممکن از جهت سیاسی، تاریخی و جغرافیایی برای امام بود.</p> <p>- عدم انتخاب عراق مرگی بی سرو صدا و بی اثر را برای امام به همراه داشت و بزرگترین برگ برنده برای یزید که امام را در ناکجاآباد بی سرو صدا نابود کند.</p> <p>- امام در آستانه حرکت به سوی عراق از آخرین تحولات عراق، از طریق آگاهی غیبی و زائران جدیدالورود کوفی و عراقی با خبر بود و این انتخابش غافلانه یا جاهلانه نسبت به رخدادهای جاری عراق (همانند حکومت ابن زیاد بر کوفه) نبود.</p> <p>- انتخاب عراق از سوی امام، بالاترین وحشت و هراس را برای یزیدیان به همراه داشت، چون پیروزی یا شهادت امام هر دو شکست تاریخی برای آن ها را محسوب می شد.</p>	<p>۶. امام و انتخاب راه عراق</p>
<p>- دوری از ائتلاف مصلحت آمیز با گروه های مختلف باطل</p> <p>- شفافیت در مبانی ، روش ها و شعارها</p>	<p>۷. عدم ائتلاف امام با ابن زبیر</p>
<p>- عدم شتاب زدگی و ذوق زدگی عجولانه</p> <p>- برنامه ریزی مرحله ای برای ایجاد آماده سازی اجتماعی کوفه برای قیامی تاریخی (همانند پیامبر ، اعزام مصعب بن عمیر به مدینه جهت تبلیغ اسلام و آن گاه هجرت پیامبر به مدینه)</p> <p>- آزمون برون افکنی چهره واقعی کوفه و کوفیان</p>	<p>۸. دعوت نامه های پیاپی کوفیان و عدم واکنش سریع امام و اعزام حضرت مسلم به سوی کوفه</p>
<p>- شریعت محوری و رعایت حرمت حرم حتی در سخت ترین شرایط</p>	<p>۹. خروج از مکه به هنگام احتمال ترورشدن</p>
<p>- شفافیت و صداقت</p>	<p>۱۰. خطبه امام به هنگام خروج</p>

ایده های مقتل:

- غربت و مظلومیت سیدالشهداء در چهار ماه اقامت در مکه از منظر فرزندان کودک و نوجوان امام و به ویژه دخترانش (حضرت رقیه، سکینه و فاطمه)، یادآور غربت و تنهایی حضرت فاطمه در کودکی خود بعد از رحلت مادرش، (حضرت خدیجه) آن هنگام که پدرش بدترین آزار و اذیت ها را از سوی مکیان متحمل می‌شد.

- روضه وداع حضرت مسلم بن عقیل با امام حسین و خانواده‌اش در کنار کعبه، همانند روضه وداع امام رضا با فرزندش امام جواد به هنگام سفر به مرو.

- ماه رمضان و اوج تلاوت های قرآنی سید الشهداء به ویژه در مناجات‌ها و عبادت‌های نیمه شب خود و انس اهل بیت ، به ویژه فرزندان کوچک آن حضرت به این نوای دلربای قرآنی به گونه ای که بعدها امام برای آرامش بخشی به قلب های داغدار آن‌ها قرآن خوانی را با سربریده بر فراز نی در شب‌های اسارت ادامه می‌دهد.

روضه خطبه امام به هنگام خروج از مکه:

امام حسین یک روز پیش از خروج، در خطبه‌ای چنین فرمود:
 سپاس برای خداست. آنچه خدا بخواهد همان خواهد شد و هیچ نیرویی حکم‌فرما نیست؛ مگر به اراده خداوند و درود خداوند بر فرستاده خویش. مرگ بر انسان‌ها لازم افتاده، همانند اثر گردن‌بند که لازمه گردن دختران است و من به دیدار نیاکانم آن‌چنان اشتیاق دارم همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاهی معین شده است که در آن‌جا فرود خواهیم آمد و گویا با چشم خود می‌بینم که درندگان بیابان‌ها

(لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوایس و کربلا، اعضای مرا قطعه‌قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبان‌های خالی خود را پر می‌کنند. از پیش‌آمدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفری نیست. بر آن چه خدا راضی است، ما نیز راضی و خشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می‌ورزیم و اجر صبرکنندگان را بر ما عنایت خواهد کرد. میان پیامبر و پاره‌های تن او (فرزندانش) هیچ‌گاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت در کنار او خواهند بود؛ زیرا آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده، وعده او نیز به وسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خود بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند، آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهیم کرد، ان شاء الله^۱.

- روضه وداع با کعبه و خانه خدا، همانند چشمان گریان پیامبر در موقع هجرت و دور شدن از خانه خدا، با این تفاوت که پیامبر با وعده الهی امیدوار بود که دوباره خانه کعبه را خواهد دید، ولی امام می‌دانست که این سفر به شهادت ختم خواهد شد.

بخش سوم

در راه عراق

سید الشهداء چهار ماه ساکن مکه بود، ولی مراسم حج از راه می‌رسید و امام دو محذور بزرگ از ماندن داشت:

۱- حضور در آن حج یعنی امضای حج و عبادتی یزیدی و پذیرش هم‌کاری ضمنی در نابودی اسم و رسم اسلام.

۲- گرفتار شدن در طرح ترور کور خود توسط یزید در ضمن مراسم حج از این رو ماندن در مکه دیگر امکان پذیر نیست. در ضمن تلاش حاجیان برای آمادگی در مراسم حج موجب بی‌اعتنایی گسترده‌ای به امام شده بود و دیگر زمینه‌ای برای برنامه‌های تبلیغی ایشان نبود. پس امام باید مکه را ترک می‌کرد. البته چگونگی انجام این ترک دو جهت مهم داشت:

اول: زمان انجام دادن این خروج، که یک روز قبل از آغاز مراسم حج و حرکتی بی سابقه در تاریخ اسلام بود.

دوم: مقصدی که امام بر خلاف تمام نصیحت‌ها و نظرهای کارشناسی انتخاب کرد.

چرا که با رسیدن اخبار جدید از عراق و سیطرهٔ ابن زیاد بر تمام عراق (استان بصره و استان کوفه) و ایجاد حکومت وحشت و خشونت، دیگر کمترین امیدی به کوفه و کوفیان به ویژه با توجه به سابقه آن‌ها در مواجهه با پدر و برادر امام، نمی‌رفت و همهٔ پیش‌نهادهای مسیرهایی دیگر را می‌دادند، ولی نظر امام به ظاهر کوفه و در واقع کربلا بود، چرا که: در هیچ جا امید یار و یآوری نداشت، ولی در کوفه اندک یارانش حضور داشتند؛

از سوی هیچ شهری دعوت نشده بود، ولی انبوه دعوت‌نامه‌های کوفیان همراه امام بود؛

همهٔ مسیرهای دیگر دور و پرت از مرکز جهان اسلام بود، ولی کوفه در مرکز جهان اسلام قرار داشت؛

کوفه در آینده موقعیت مهم‌ترین تحول و تبدیل شدن به کانون تشیع را داشت؛

کوفه در فلسفهٔ تاریخ و پازل هستی و طراحی کلان خداوند در نزدیکی کربلا بود و این دو منطقه قرار بود هویت آیندهٔ تاریخی و جغرافیایی تشیع گردد. و.....

و بدین جهت است که امام مسیر عراق را انتخاب می‌کند، مسیری که به ظاهر مقصدش کوفه و در واقع هدفش کربلاست.

شناسنامهٔ مسیر:

سیدالشهداء قبل از ظهر روز هشتم ذی‌الحجه، وم الترویبه (روزی که

حجاج جهت مراسم حج در عرفات و منی آب برای خود برمی‌ارند.) پس از انجام طواف خانهٔ خدا، همراه کاروانی که به غیر از اهل بیت و بنی هاشم، مابقی افرادش به زحمت به صد نفر می‌رسند یا در راه عراق می‌گذارد. در واقع از ۷۲ نفر یاران امام تقریباً چهل نفر همراه امام هستند و مابقی یاران در ضمن راه و یا در کربلا به امام می‌پیوندند. اعرابی هم که با قصدهای دنیوی به امام می‌پیوندند، بسیار نیستند، چرا که شرایط عراق چندان مساعد نیست در این مسیر و فضای تبلیغی اموی، زبیری و ناصحین بر علیه امام قوی است، امام هم رسماً موقع خروج بر شهادت در این مسیر به عنوان آخرین منزلگاه اشاره دارد.

مسیر مکه تا کوفه بیشتر از ۱۴۰۰ کیلومتر و در قالب ۲۷ منزلگاه^۱ می‌باشد که امام آن را در مدت زمان ۲۳ روز (از هشتم ذی‌الحجه تا دوم محرم، در حالی که ماه ذی‌الحجه ۲۹ روزه بوده است) پیموده است و این یعنی مقدار مسافت طی شده توسط امام در هر روز تقریباً کمی بیشتر از شصت کیلومتر در هر روز می‌باشد.

روز شمار این مسیر بر اساس منازل از مکه تا کربلا و مهم‌ترین رویدادهای ثبت شده در ضمن آن، به شرح زیر است:

احتمال می‌رود که چگونگی روز شمار حرکت، به این ترتیب بوده است:

۱. مرحله و مسافتی است که مسافر در یک روز می‌پیماید و به تعبیری، حدود چهل کیلومتر در زمین هموار است. (دهخدا لغت نامه)

شماره	زمان	مسافت پیموده شده	روز
۱	نیمروز هشتم ذی الحجّه تا شب نهم ذی الحجّه	مکه - بستان بنی عامر	سه شنبه
۲	روز نهم ذی الحجّه	بستان بنی عامر - ذات عرق، غَمْرَه	چهارشنبه
۳	روز دهم ذی الحجّه	عمره - مَسَلَح - نیمراه مسلح تا اَفِیئَه	پنج شنبه
۴	روز یازدهم ذی الحجّه	نیمراه تا اَفِیئَه - کیرانه	جمعه
۵	روز دوازدهم ذی الحجّه	کیرانه - معدن بنی سلیم - عَمَق	شنبه
۶	روز سیزدهم ذی الحجّه	عمق - سلیله - کُنابین	یک شنبه
۷	روز چهاردهم ذی الحجّه	کُنابین - رِذَه - اورعه	دوشنبه
۸	روز پانزدهم ذی الحجّه	اورعه - مغیثه - سمط	سه شنبه
۹	روز شانزدهم ذی الحجّه	سمط - معدن نَقْرَه - قَرَوْرَى	چهارشنبه
۱۰	روز هفدهم ذی الحجّه	قروری - حاجر - عباسیه	پنج شنبه
۱۱	روز هجدهم ذی الحجّه	عباسیه - سَمِیْرَاء - محمیّه	جمعه
۱۲	روز نوزدهم ذی الحجّه	محمیّه - تَوَز - قَرَنْتِین	شنبه
۱۳	روز بیستم ذی الحجّه	قَرَنْتِین - فُیْد - قَرائِن	یک شنبه
۱۴	روز بیست و یکم ذی الحجّه	قَرائِن - اَجْفَر - اَعْر	دوشنبه
۱۵	روز بیست و دوم ذی الحجّه	اَعْر - خَزْمِیَّه - عین [عَین]	سه شنبه
۱۶	روز بیست و سوم ذی الحجّه	عین - ثَعْلِیَّه	چهارشنبه
۱۷	روز بیست و چهارم ذی الحجّه	ثعلبیه - بَطان - بدرین	پنج شنبه
۱۸	روز بیست و پنجم ذی الحجّه	بدرین - شَقُوق - زُبَالَه	جمعه
۱۹	روز بیست و ششم ذی الحجّه	زباله - قاع - جَلْحَاء	شنبه
۲۰	روز بیست و هفتم ذی الحجّه	جلحاء - عَقَبَه - سماء	یک شنبه
۲۱	روز بیست و هشتم ذی الحجّه	سماء - وَاقِصَه - قَرَعَاء	دوشنبه
۲۲	روز بیست و نهم ذی الحجّه	قَرَعَاء - مُعِیْئَه - عَدِیْب	سه شنبه
۲۳	روز اول محرم الحرام	عذیب - رُهَیْمَه - قَطَطَانَه - قصر مُقَاتِل	چهارشنبه
۲۴	روز دوم محرم الحرام	قصر مقاتل - کربلا	پنج شنبه

بر اساس این روزشمار به نظر می‌رسد که حضرت پس از نماز صبح به راه می‌افتاد (چنان چه در برخی منازل، به آن تصریح شده) و برای فریضهٔ ظهر و عصر، هر یک، در وقت خود می‌ایستاد. سپس تا هنگام غروب آفتاب حرکت می‌کرد و برای انجام نماز مغرب و عشا باز ایستاده، همان جا بیتوته می‌کرد.

روز شمار حوادث در نگاهی اجمالی، چنین به نظر می‌رسد:

سه شنبه، هشتم ذی‌الحجه: دیدار با فرزدق، خروج مسلم در کوفه و درگیری با جماعت عمرو بن سعید (والی اموی حجاز)

چهارشنبه، نهم ذی‌الحجه: دیدار با بشر بن غالب، رسیدن نامهٔ عبدالله بن جعفر، شهادت مسلم و فرستاده شدن سر او و هانی همراه با نامهٔ ابن‌زیاد به سوی یزید.

جمعه یازدهم ذی‌الحجه: رسیدن پیک عمرو بن سعید به شام مبنی بر حرکت امام، پس از آن رسیدن دو پیک ابن‌زیاد با سرها و پیام او و دستور یزید مبنی بر حفاظت از راه‌ها.

یک شنبه، سیزدهم ذی‌الحجه: رسیدن پیک یزید به ابن‌زیاد و فرستاده شدن حصین برای زیر نظر گرفتن راه‌ها.

پنج شنبه، هفدهم ذی‌الحجه: امام و فرستادن قیس بن مسهر به سمت کوفه.

جمعه هجدهم ذی‌الحجه: احتمال می‌رود در این پنج روز، حصین بن‌نمیر و یارانش به اهداف مورد نظر در حومه کوفه رسیده و مناطق را زیر نظر گرفته باشند. هم چنین گمان می‌رود در همین روز یا روز بعد، قیس، گرفتار و شهید شده باشد.

سه شنبه، بیست و دوم ذی‌الحجه: دیدار امام با زهیر و مأموریت یافتن

ابن سعد به تشکیل لشکری چهار هزار نفری، اردو زدن وی در حَمّام اعین در همین روزها جهت رفتن به ریّ
چهارشنبه، بیست و سوم ذی الحجّه: رسیدن خبر شهادت مسلم به
امام، دیدار با مرد ازدی، بحیر، برادرش و....
جمعه، بیست و پنجم ذی الحجّه: انتشار خبر شهادت مسلم و رسیدن
پیک ابن اشعث.

شنبه، بیست ششم ذی الحجّه: به راه افتادن حر از قادسیه و پیوستن
برخی از یاران امام به ایشان. هم چنین گمان می‌رود حرکت جماعتی از
یاران امام پنهانی و با راهنمایی طرمّاح از کوفه در همین روز بوده‌باشد.
دستور امام برای برداشتن آب اضافه

دوشنبه، ۲۸ ذی الحجّه: رسیدن حر و سپاهش در عطشی شدید به امام
چهارشنبه ۱ محرم: رسیدن جماعت طرمّاح، دیدار با عبیدالله ابن حر.
پنجشنبه دوم محرم: ورود امام به کربلا در آستانه شب جمعه بود و
مدت اقامت ایشان در کربلا تا روز عاشورا که جمعه بعد است به مدت یک
هفته از جمعه دوم محرم تا جمعه دهم محرم است.
با دقت در این روز شمار مشخص می‌گردد که این مسیر از جهت
رویدادها به سه مرحله مهم تقسیم می‌شود:

مرحله اول، آغاز مسیر:

مهم‌ترین رویداد آن، مواجهه امام با آخرین ناصح یعنی والی اموی حجاز
می‌باشد که در تلاش است، مانع سفر امام به سوی عراق شود، چرا که
امویان می‌دانستند در محاصره نگه‌داشتن امام در مکه با توجه به عدم وجود
یاور برای ایشان و استقبال سرد حاجیان ضمن منزوی نمودن امام، فرصت

طلایی‌ای برای طراحی ترور امام همانند طرح شهادت امام حسن به آن‌ها می‌داد، ولی رفتن امام به عراق با توجه به پیش‌گویی‌های موجود نبوی و علوی در جامعه می‌توانست بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فکری فراوان برای آن‌ها به همراه داشته باشد. پس عمرو بن سعید هم با اعزام نیرو و هم با فرستادن نامه‌ی تطمیع تلاش کرد مانع سفر امام شود، ولی مقاومت امام طرح را ناکام گذارد و در اواخر همین مرحله است که امام نامه‌ی ای توسط قیس بن مسهر به سوی کوفه می‌فرستد تا آن‌ها را از برنامه سفر خود آگاه کرده و آماده‌ی ورود خود نماید.

مرحله دوم، میانه سفر:

ریزش‌ها و رویش‌های نیروها، مهم‌ترین رویداد این بخش از سفر است. بدین گونه که امام با اجازه دادن در مورد انتشار خبر شهادت حضرت مسلم، همه را در بازگشت آزاد می‌گذارد تا کسی ناآگاهانه و یا به اجبار، همراه امام نماند از سوی دیگر امام اهتمام به جذب افراد خاص و ویژه‌ای دارد و بدین گونه است که ریزش‌ها و رویش‌ها در سپاه امام رخ می‌دهد. البته مهم‌ترین ریزش در منزل ثعلبیه وقتی که خبر شهادت حضرت مسلم می‌رسد، رخ می‌دهد و رویش‌ها هم از نیمه‌ی دوم مسیر که امام به کوفه و کربلا نزدیک تر می‌گردد، رو به فزونی می‌گذارد و از سوی خواص شیعیان است که با به خطر انداختن جان، خود را به امام می‌رسانند.

مرحله سوم: حومه کوفه تا کربلا:

با نزدیک شدن امام به کوفه و ، یزیدیان از ورود امام به شهر دچار وحشت شدند و تلاش کردند از نزدیک شدن امام به شهر و پیوستن علاقمندان

حضرت از کوفه به ایشان جلوگیری کنند و در نهایت نبردی گسترده و قاطع علیه حضرت به راه انداختند، در آن زمان کوفه و تمامی راه‌های آن، در محاصره کامل بود.

حرّ و نیروهایش تحت الحفظ امام را به سوی کربلا اسکورت کردند و مراقب بودند امام نه به سوی کوفه برود، نه باز گردد و نه مسیری دیگر انتخاب کند، بلکه می‌بایست تحت نظر یزیدیان باشد تا یا بیعت کند و یا تن به نبرد بدهد و نتیجه این وضعیت اقامت اجباری امام در سرزمین کربلا می‌باشد.

ایده های مقتل:

- روضه وداع سیدالشهداء با خانه خدا همانند وداع پیامبر با مکه در شب هجرت در حالی که خداوند به پیامبر وعده بازگشت داده بود ولی سیدالشهداء از سوی جدش وعد، شهادت را گرفته بود.

- روضه، زمزمه امام در طول مسیر:

از امام سجاد روایت شده است که: «پس از آن که با پدرم از مکه بیرون آمدیم، در هیچ منزلی فرود نمی‌آمدیم و از هیچ منزلی کوچ نمی‌کردیم مگر این که پدرم ماجرای یحیی بن زکریا و شهادت او را یادآور می‌شد و روزی گفت از جمله موارد پستی دنیا بر خداوند این است که سر یحیی را برای بدکاره ای از بنی اسرائیل هدیه ببرند»^۱.

- روضه رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم، تسلی بخشیدن امام به خانواده ایشان، و رفتن اعراب طمّاع، خلوت شدن کاروان امام و تبدیل شدن

۱. ابصار العین فی انصار الحسین، السماوی، ص ۱۰۸.

آن به کاروانی مشتمل بر بیست زن و کودک و پنجاه و چند جوان و مرد.

رؤیاهای صادقه امام در ضمن راه:

گفته‌اند هنگامی که امام به منزل عقبه رسید، فرمود: «من کشته خواهم شد». گفتند: «چه شده یا اباعبدالله؟»
 فرمود: «در خواب دیدم سگ‌هایی بدنم را به دندان گرفته و هر یک به سویی می‌کشند، در میان آن‌ها سگی سیاه و سفید وجود داشت که از همه بدتر بود».^۱

همچنین رؤیای آن حضرت بعد از همراه شدن با حرّ، که آورده‌اند: مدتی از حرکت امام نگذشته بود که بر پشت اسبش چرتی زد. هنگامی که بیدار شد، این عبارت‌ها را بر زبان راند: «انا لله و انا اليه راجعون، الحمد لله رب العالمین» و دو یا سه بار آن را تکرار فرمود. علی اکبر، سوار بر اسب نزدیک شد و فرمود: «چرا این گفتار را بر زبان راندی؟» فرمود: «پسرم، وقتی خواب مرا فرا گرفت، سواری را در برابرم دیدم که می‌گفت: این جماعت می‌روند و مرگ هم در پی آن‌هاست. دانستم که خبر مرگ ما را می‌دهد». علی فرمود: «پدرجان! امیدوارم هیچ گاه بدی نبینی، مگر ما بر حق نیستیم؟» فرمود: «چرا.» گفت: «پس اگر بر حقیق، از مرگ چه باک.» امام حسین فرمود: «خدا بهترین پاداشی را که از پدر به فرزند می‌رسد، به تو عنایت کند».^۲

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین: ج ۲، ص ۳۹۱.

۲. ارشاد مفید: ج ۲، ص ۸۲.

- روضه خوانی حضرت سلمان (فارسی) در مورد حادثه کربلا برای زهیر و جوانان همراه او در حوالی سال‌های بیست و هشتم و بیست و نهم ه. ق، در ضمن فتوحات ایران موقعی که آن‌ها از فتح شهری از شهرهای آذربایجان بسیار خوشحال بودند، پس سلمان به طور خصوصی برای آن جوانان و به ویژه زهیر از قیام حسین بن علی در کربلا (سی سال بعد) می‌گوید و غربت و تنهایی او را یادآور می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد که به جای او (رحلت سلمان سال سی و سه ه. ق می‌باشد) حتماً فرزند پیامبر را یاری کنند.

زهیر با یادآوری این خاطره در دیدارش با امام در بیابان‌های حجاز منقلب شده و به امام می‌پیوندد. و بدین گونه سلمان سال‌ها قبل سعی می‌کند برای غربت و تنهایی امام حسین از جوانان مستعد زمان خود نیرو سازی نماید.

روضه ورود به کربلا:

از منظر حکایت‌های پیشگویی نبوی و علوی و انتظار صحابی‌ای که هرسال در کربلا برای استقبال از امام.

از منظر برگرفتن مشتی از خاک و یادآوری خاک‌هایی که در کربلا نزد جدش، پیامبر و در سفر صفین همراه پدرش امیر المومنین دیده بود.

از منظر فاصله پانزده کیلومتری منطقه تا فرات و خشک و بیابانی بودن منطقه و اصرار دشمن برای نگه داشتن امام و کاروانش در بیابان

های خشک و به دور از آب.

نکات تحلیلی و تربیتی از این مرحله از قیام:

تحلیل و تفسیر در راه کربلا	رویدادها
<p>- مخالفت علنی امام با حج یزیدی و بی اعتبار نمودن آن.</p> <p>- تلاش برای حساس نمودن و جلب توجه خُجاج به خروج علنی فرزند پیامبر از مراسم حج و سعی در همراه نمودن آن‌ها با خود (استراتژی حساس سازی تاریخی)</p> <p>- حساس نمودن خواص جامعه که البته این امر منجر به ایجاد برنامهٔ گستردهٔ نصیحت‌گری آن‌ها به جای همراهی با اهداف امام شد.</p>	<p>۱- خروج از مکه در روز (بر خلاف خروج از مدینه در شب)</p>
<p>- امام و نشان دادن وجود برنامه و طرحی کلان و پویا نزد خود و عدم انفعال و اثرپذیری از رویدادهای پیش رو</p> <p>- اهتمام امام به اصل صداقت و شفافیت در تمام مراحل قیام و این که همه در جریان همهٔ اخبار و اطلاعات باشند.</p> <p>- توجه امام به انتخاب آگاهانه و آزادانهٔ همراهانش و ایجاد حس همراهی و تعلق آگاهانه.</p> <p>- تلاش برای ایجاد و تقویت هم‌کاری و هم‌راهی و مدیریت اعتماد برای نیروهای خالص خود.</p> <p>- تلاش برای یک دست کردن و پالایش سازی نیروهای فهمیده در مسیر ابتلاء و امتحانی بسیار مهم و سخت و حذف همراهان غیر همگون و ناهماهنگ که در آینده مزاحم اهداف متعالی امام می‌بودند.</p>	<p>۲- اجازهٔ امام به اطلاع رسانی علنی در مورد خبر شهادت حضرت مسلم</p>
<p>- شخصیت بخشی انسانی و دینی به افراد</p> <p>- ایجاد جاذبه برای امام نور از منظر ارتباط‌گیری مستقیم و صمیمانه با همه</p> <p>- توجه به استعدادها و ظرفیت‌های افراد و سعی در شکوفا نمودن آن‌ها در مسیر تاریخی حق</p> <p>- سعی در ایجاد خاطرهٔ ذهنی ماندگار برای آن‌ها و برای تاریخ</p>	<p>۳- دیدارها و سخنان امام در مسیر، با هدف جذب</p>
<p>- مدیریت زمان + مدیریت عملیات، به سوی هدف از پیش تعیین شده.</p> <p>- مدیریت توالی حوادث و رویدادها در مسیر هدف کلان طراحی شده.</p> <p>- صلابت، استواری و سرعت سیر بسیار خوب با وجود همراهی اهل بیت و مواجه شدن با خبرهای ناگوار.</p>	<p>۴- طول زمانی مسیر</p>

<p>- توجه به اصل عدم آغاز گری درگیری و نبرد و بهانه ندادن به دست دشمن. - تلاش مدام به رعایت اخلاق اسلامی و انسانی با هدف شخصیت بخشی و تبلیغات دینی احترام آمیز به امید جذب آن ها به جبهه حق. - در پیش گرفتن مدیریت بحران و عدم ضعف و وادادگی در برابر آن ها (و در تدبیری غیر مستقیم، کشاندن آن ها به مقصد و مسیر نهایی خود.)</p>	<p>۵ - مواجهه با دشمن و نقشه‌های آن ها</p>
<p>- برنامه داشتن برای ایجاد جامعه هدفمند و اجتماع سازگار و هماهنگ و آن گاه تعالی بخشی آن‌ها به واسطه همراه نمودن آن ها به همراه جوانان بنی هاشم که تربیت یافته حضرت بودند - رعایت حقوق فردی در جذب و دفع - کیفیت (معنوی، ایمانی و انسانی) به جای کمیت (نیروی انسانی)</p>	<p>۶- ریزش و رویش افراد</p>
<p>- ایجاد استناد تاریخی ظاهری برای مقصد انتخابی - استفاده تبلیغاتی از پیشینه و نقطه ضعف دشمن و ایجاد تبلیغات و فشار روانی بر آن‌ها - ایجاد ابزار برای خنثی کردن و گرفتن قدرت مانور تبلیغی دشمن</p>	<p>۷- همراه آوردن دعوتنامه های کوفیان</p>
<p>- اعتماد به قدرت، قوت و بصیرت نیروی خودی و عدم ریزش آن‌ها - شفافیت اهداف و برنامه ها و عدم هراس از کشف سخن یا برنامه‌ای - اختلاط گرایی با هدف ایجاد زمینه و فرصت برای مشاهده، نزدیک حق علمی و عملی برای گمراهان - تلاش برای اثرگذاری و جذب نیروهای خاص و عام دشمن</p>	<p>۸ - برگزاری نماز جماعت مشترک با حر و سربازان همراه او</p>
<p>- استراتژی عدم آغازگری نبرد - ندادن بهانه تاریخی به یزید و یزیدیان - اهتمام به نشان دادن روحیه جنگ طلبی دشمن به هنگام شکست در برابر منطق و تبلیغات حق</p>	<p>۹- عدم نبرد با حر در اولین مواجهه و به هنگام ورود به کربلا</p>
<p>- اعلان شفاف برنامه خود و مسیر نهایی قیامش (شهادت) - اطلاع رسانی و آینده هراسی در صورت عدم یاری امام - مشاوره دادن برای چگونگی جدایی کم هزینه مادی و معنوی</p>	<p>۱۰- برنامه ویژه امام برای آن ها که قصد جدایی داشتند</p>

بخش چهارم

روز شمار دههٔ محرم

ورود به کربلا: بر اساس هفته نگار تاریخی همان دوران، پنج شنبه دوم محرم سال ۶۱ هـ. ق کاروان امام حسین در حالی که لشکر هزار نفری حرّ آن‌ها را اسکورت می‌کرد، در حال حرکت به سوی شمال و دور شدن از کوفه بود؛ که ناگهان پیکی شتابان از سمت کوفه از راه می‌رسد و نامهٔ ابن زیاد را به حرّ می‌دهد که امام حسین را در مکانی دور از آب متوقف نما. حرّ هم با نشان دادن نامه به امام دستور توقف و اطراق را به ایشان می‌دهد. امام از او می‌خواهد تا اجازه دهد که در روستاهای نینوا یا غاضریه و یا در نزدیکی آب توقف نمایند، ولی حرّ می‌گوید این پیک، جاسوس ابن زیاد است و من باید طبق دستور او، شما را در بیابانی خشک متوقف کنم. برخی یاران به امام پیشنهاد جنگ می‌دهند، ولی حضرت می‌فرماید: «ما آغازگر نبرد نخواهیم بود و بدین جهت همین‌جا اطراق می‌کنیم.» امام موقع اطراق از نام سرزمین می‌پرسد و نگاهی به آن می‌نماید؛ پیرمردی صحابی که از مدتی قبل در انتظار امام بوده به پیشواز آمده و نام آن‌جا را می‌گوید که کربلاست. امام از کرب و بلائی این سرزمین به خدا

پناه می‌برد. آن مرد صحابی «انس بن حارث اسدی» است که چون روایات نبوی را دربارهٔ کربلا شنیده بوده و همراه امام علی به هنگام جنگ صفین، به کربلا آمده و سوگواری امام علی را در کربلا دیده بود، کربلا و ماجرای آیندهٔ آن را خوب می‌شناخت و مدتی قبل، از کوفه به آن‌جا آمده و تنها استقبال‌گر امام بود.

امام حسین به ناچار از اسب فرود آمده، مشتی از خاک کربلا را گرفته، می‌بوید و می‌فرماید: «این‌جا همان جایی است که جدم پیامبر وعده داده است که خونم در آن‌جا بر زمین خواهد ریخت؛ آن‌گاه به یاران و خاندانش دستور اطراق می‌دهد. پیک و جاسوس ابن زیاد به سرعت به کوفه باز می‌گردد و گزارش اطراق کاروان امام را در کربلا می‌دهد، و ابن زیاد چون باخبر می‌شود نامه‌ای برای امام می‌نویسد که، یا باید تسلیم شوی و یا تن به کشته شدن بدهی، امام پاسخی به این نامه نمی‌دهد و فقط به پیک می‌فرماید: «رستگار نخواهند شد قومی که رضایت مخلوق را به قیمت عذاب و خشم خالق به دست می‌آورند».

وقتی پیک دست خالی به کوفه برمی‌گردد و سخن امام را باز می‌گوید، ابن زیاد خشمگین شده و دستور می‌دهد، عمر بن سعد را احضار کنند. عمر بن سعد در شرق کوفه به همراه چهارهزار سرباز آماده رفتن به ری (که به تازگی مأموریت حکومت آن را گرفته بود) است که احضار می‌شود و چون به قصر ابن زیاد می‌آید، می‌شنود که قبل از ری باید به جنگ حسین برود. او با تردید و شک یک شب را مهلت می‌گیرد.

در آن شب عمر نتوانست بخوابد و با خود اندیشهٔ بسیار کرد و حتی برخی از نزدیکانش که از ماجرا مطلع شدند به دیدارش می‌آمدند تا او را از

رفتن به کربلا باز دارند، ولی او می‌گوید، تصمیمش را صبح اعلان خواهد کرد.

در پایان این روز، خبر اقامت حسین بن علی و خاندانش در کربلا در کوفه پخش می‌گردد و در یاران شیعی و عاشق یآوری حضرت، شوری ایجاد می‌کند تا تلاش نمایند به موقع و مخفیانه تدریجاً خود را به امام در کربلا برسانند. پس در همان شب اول مسلم بن کثیر و غلامش، رافع بن عبدالله مخفیانه از کوفه راهی کربلا می‌شوند و به امام می‌پیوندند.

جمعه، سوم محرم سال ۶۱ (ه. ق.)، کوفه

عمر بن سعد در آغاز صبح به دیدار ابن زیاد می‌رود و سعی می‌کند را منصرف نماید و یا برای رفتن به کربلا پیش شرط بگذارد، ولی ابن زیاد نمی‌پذیرد و قاطعانه او را بین پذیرش یا ردّ پیشنهادش، مخیر می‌کند، عمر هم به ناچار می‌پذیرد تا بدون هیچ پیش شرطی به کربلا برود، پس به سرعت در میان شگفتی و ناراحتی مشاوران و مردم قبیله‌اش، راهی کربلا می‌شود.

پس از راهی شدن عمر بن سعد با لشکری چهارهزار نفری ابن زیاد به نخيله (محل تجمع لشکریان کوفه) می‌رود و در آن‌جا اشراف شهر و فرماندهان نظامی را احضار کرده و به آن‌ها دستور می‌دهد که به میان مردم رفته و آن‌ها را برای جنگ امام تشویق و آماده نمایند و عطایا و هدایای ویژه‌ای از بیت‌المال به آن‌ها می‌دهد تا انگیزه بیشتری داشته باشند.

سپس بخشی از سربازان را مأمور راه کوفه تا کربلا می‌کند تا مراقب راه باشند و نگذارند کسی برای یآوری حسین به کربلا برود.

و به برخی از لشکریان دستور می‌دهد تا در سطح شهر به گشت زنی پرداخته و مراقب باشند کسی در شهر نماند و همه برای رفتن به کربلا

آماده شوند.

جمعه، سوم محرم، کربلا

عمر بن سعد نزدیکی ظهر به کربلا می‌رسد و فرماندهی را از حرّ تحویل می‌گیرد و موقعیت لشکر کوفه را که تا آن روز در کنار کاروان امام بوده، جدا کرده تا کوفیان از نزدیک شاهد و ناظر امام نباشند، پس از آن پیک را نزد امام می‌فرستد تا از نظرات امام و علت آمدنش به عراق آگاه گردد.

امام حسین هم پاسخ می‌فرستد که کوفیان مرا دعوت کردند تا نزد آن‌ها بیایم و رهبر آن‌ها باشم، ولی خیانت کردند و من اینک آماده بازگشت هستم، عمر بن سعد چون پاسخ امام را می‌شنود، گمان می‌کند راهی برای صلح یافته، پس نامه‌ای به ابن زیاد می‌نویسد تا اجازه بازگشت به حسین بدهد. ولی در پایان روز پیک نامه‌ای از ابن زیاد می‌آورد که: از حسین باید بخواهی با یزید بیعت نماید، عمر بن سعد نامه را برای امام می‌فرستد، امام دوباره پاسخ به این نامه نمی‌دهد.

چون پیک دوباره بدون پاسخ باز می‌گردد، ابن زیاد مصمم به جنگ با امام می‌شود.

شنبه، چهارم محرم سال ۶۱ (هـ.ق)، کوفه

ابن زیاد پس از دریافت پاسخ قطعی امام حسین مبنی بر عدم بیعت با یزید، مصمم به اعزام نیروهای فراوان به جنگ حسین می‌شود، پس در این روز مدام در نخیله است و با احضار تک تک اشراف شهر، سعی می‌کند آن‌ها را همراه گروه‌های هزار و یا دو هزار نفری به کربلا بفرستد.

ابن زیاد برای ایجاد جوّ وحشت در کوفه، مردی غریبه که از شام برای گرفتن میراث خود به کوفه آمده است را در ملاً عام اعدام می‌کند و این

حادثه در کنار تبلیغ مداوم اشراف و بزرگان قبایل در شهر، باعث هجوم آوردن کوفیان به نخيله می‌گردد، در نتیجه در این روز در قالب گروه‌های متعدد، نزدیک به ده هزار نفر به کربلا اعزام می‌شوند.

کوفه، یاران امام

در این روزهای آشفته که هم شهر و هم راه کربلا در محاصره و کنترل شدید است، اندک کوفیان عاشق تلاش می‌کنند از یآوری امام در نمانند، در این میان «عمار بن ابی سلامه دالانی» از شیعیان، تصمیمی خطرناک می‌گیرد، او با پیوستن به جمع کوفیان و آمدن به نخيله، تلاش می‌کند راهی به ابن زیاد پیدا کرده و را ترور نماید، ولی به علت انبوه نیروها و محافظت شدید از او، موفق نمی‌گردد، پس برای اینکه حداقل از یاری امام عقب نیفتد، مستقیم و تنها راهی کربلا می‌شود، ولی در میانهٔ راه گشتی‌های کوفی راه را بر او می‌بندند، اما او با شجاعت از میان آن‌ها راهی باز کرده و خود را به کربلا و به امام می‌رساند.

البته برخی دیگر تلاش می‌کنند شبانه و مخفیانه خود را به کربلا برسانند.

لازم به ذکر است که جمع بسیاری از کسانی که از امام حسین را دعوت کرده بودند، از ترس حکومت ابن زیاد به کنج خانه‌های خود خزیده و خود را پنهان کرده‌اند تا هم به جنگ امام نروند و زندگی و خانه و کاشانهٔ آن‌ها ویران نگردد. این‌ها با این که می‌دانند امام حسین در کربلاست و آن‌ها را به یاری می‌خواند و برای رسیدن به نزد ایشان از بیراهه‌ها امکان رفتن وجود دارد، ولی از ترسی که بر جان و زندگی خود دارند، چنان پنهان شده‌اند که کسی آن‌ها را نبیند و نشناسد، تا این دوران را به سلامت

بگذرانند.

یکشنبه، روز پنجم محرم سال ۶۱ (هـ.ق)، کوفه

در این روز اعزام لشکریان از کوفه هم‌چنان ادامه دارد که به ابن زیاد خبر می‌رسد برخی از اشراف همانند شبت بن ربیع که از دعوت‌کنندگان امام حسین هم بود، خود را به بهانه مریضی خانه‌نشین کرده است، پس ابن زیاد سراغ تک تک آن‌ها فرستاده و آن‌ها هم به دلیل دریافت هدایا و ترس و از ابن زیاد به سرعت به نخيله رفته و با به عهده گرفتن فرماندهی عده‌ای از کوفیان، راهی کربلا می‌شوند.

به نوشته مورخین در این روزها از هر گروه هزار نفری تنها سیصد تا چهارصد نفر به کربلا می‌رسیدند و مابقی آن‌ها یا در میانه راه پا به فرار می‌گذاشتند، یا وقتی که به کربلا می‌رسیدند و پیشگویی‌های امام علی در کوفه و کربلا را درباره این حادثه یادآور می‌شدند پا به فرار می‌گذاشتند، بدین جهت از نیروی نظامی نزدیک به صد هزار نفری کوفه تنها نزدیک $\frac{1}{3}$ آن‌ها به کربلا آمدند.

یاران امام

از کسانی که در این روزها راهی کربلا شدند، «عبدالله بن عمیر کلبی» است. او که انبوه کوفیان را عازم جنگ با امام حسین می‌بیند، تصمیم می‌گیرد به یاری امام برود. بنابراین تصمیمش را با همسرش در میان می‌گذارد، او هم ضمن استقبال از عبدالله اصرار دارد که همراه او برود، عبدالله هم می‌پذیرد و آن دو شبانه و مخفیانه از کوفه، راهی کربلا می‌گردند و در کربلا مورد استقبال امام و اهل بیت او قرار می‌گیرند. یکی از

شخصیت‌های مطرح شیعه «مسلم بن عوسجه اسدی» است که به سفارش و تأکید رفیقش «حبیب بن مظاهر» همراه با همسرش راهی کربلا می‌گردد و تدریجاً آمار یاران حضرت از پنجاه نفر به هفتاد نفر نزدیک می‌شود.

در کربلا

در این روزها در کربلا عمر بن سعد شاهد پیوستن نیروهای فراوان به لشکرگاهش است، اگرچه در برابرش کاروان بسیار کوچک سید الشهداء قرار دارد، البته مهم‌ترین دغدغه عمر بن سعد ریزش و فرار لشکریانش است و او نگران است بدین جهت تلاش دارد تا بوسیلهٔ پیک‌هایی دائم اخبار کربلا را به کوفه ارسال نماید و از ریزش و فرار لشکریانش جلوگیری نماید و شرایط را به گونه‌ای پیش برد که حتی المقدور از جنگ با امام حسین بپرهیزد.

دوشنبه، ششم محرم سال ۶۱ (هـ.ق)، کوفه

در این روز این تلاش می‌کند آخرین نیروها و لشکریان را از کوفه به سوی کربلا اعزام کرده و به تدریج شرایط را برای نبرد نهایی آماده کند، به همین جهت نامه‌ای با این مضمون به عمر بن سعد می‌نویسد که:
من از نظر کثرت لشکر سواره و پیاده و تجهیزات، چیزی برای تو فروگذار نکردم و بدان که هر روز و شب جاسوسان، گزارش کارت را برای من می‌فرستند.

در کربلا

عمر بن سعد ضمن مرتب نمودن نیروهایی که پیوسته در حال ورود به کربلا می‌باشند، هنوز در رابطه با جنگیدن، تردید دارد و امیدوار است که ماجرا به صلح ختم شود، بدین جهت از انجام هر اقدام جنگی می‌پرهیزد.

یاران امام

با توجه به تشدید روز افزون محاصره کوفه و راه کربلا، در این روز آخرین یاران کوفی امام به آن حضرت می پیوندند. روز ششم محرم، یک روز مانده به محاصره کامل خیمه گاه امام است.

در این روز چون حبیب بن مظاهر اسدی کمی یاران امام را مشاهده می نماید، از امام اجازه می گیرد تا با رفتن به روستاهای اطراف که ساکنان آن از قبیله بنی اسد هستند، برای امام نیرو بیاورد، امام اجازه می دهد، آن گاه چون شب فرا می رسد، حبیب به آن سو می رود و ثمره تلاش بی پایان او جمع شدن تعدادی نزدیک به نود نفر برای امام است، ولی خبرچینی، عمر بن سعد را مطلع می کند و او جمع بسیاری را روبه روی آن ها می فرستد و پس از درگیری کوتاه همه آن ها پراکنده می شوند، ولی حبیب دوباره خود را نجات داده و به امام می پیوندد.

سه شنبه، هفتم محرم سال (۶۱ هـ ق)، کوفه

کوفه در این روز تهی از مردان جنگی شده است، چرا که مردانش یا در کربلا هستند، و یا در کنج خانه ها پنهان شده اند و یا به سوی بیابان ها و نخلستان ها گریخته اند. ابن زیاد در این روز چون می بیند در کوفه دیگر مردی یافت نمی شود تا به کربلا اعزام کند، پس پرونده اعزامی را می بندد و تصمیم می گیرد، اولین مرحله از نبرد را با نبردی روانی آغاز کند، او نامه ای بدین گونه به عمر بن سعد می نویسد:

پس حایل شو بین امام حسین و یارانش و آب، به گونه ای که حتی قطره ای از آن نچشد.

عمر بن سعد پس از دریافت نامه در کربلا، عمرو بن حجاج را همراه

پانصد نفر مأمور شریعه فرات می‌کند و آن‌ها ضمن استقرار در آن منطقه، شروع به اهانت و هتاک می‌کنند و چنین جملاتی را رو به خیمه‌گاه امام می‌گویند که:

ای حسین! آیا نگاه نمی‌کنی به آب که همانند رنگ آسمان است، به خدا قسم از آن قطره‌ای نخواهی چشید تا در حال عطش بمیری.
یا:

ای حسین! این آب که حیوانات از آن می‌نوشند، تو حتی جرعه‌ای نخواهی نوشید تا به دوزخ وارد شوی.

البته به نقل از برخی پژوهشگران، یکی دیگر از دلایل جایگزینی نیروهای کوفه در حاشیه فرات، ممانعت از امدادسانی به حضرت از این ناحیه بود. چرا دستور بستن فرات، درست پس از تلاش شبانه حبیب بن مظاهر در شب هفتم محرم، برای جذب نیروی کمکی داده شد، زیرا لشکر کوفه در این ماجرا متوجه موقعیت سوق‌الجیشی ساحل فرات شد و این که افراد می‌توانستند از این قسمت (آبی - خاکی) خود را به امام برسانند، به دلیل آن که دیگر مناطق اطراف قرارگاه حضرت، بیابان بود و نیروهای عمر بن سعد به راحتی آن مناطق را پوشش داده بودند. بدین جهت زمانی که حضرت در روز عاشورا هنگام نبرد خود با کوفیان، به سوی مسنات - بلندی اطراف نهر خشک متصل به فرات - آمد تا به سوی فرات برود، مردی از بنی ابان بن دارم گفت: میان او و آب بایستید، تا مبادا شیعیانش به یاری او بیایند. (البته گویا منظور وی، افراد پراکنده و پنهان شده در آن حوالی، از فراریان کوفه یا شیعیان و قبایل پراکنده در منطقه، همانند طوایف بنی اسد بوده است)^۱

۱. انصار الحسین، شمس الدین، ص ۵۵.

رخداد بستن آب واکنش‌هایی را از سوی امام به دنبال داشت: امام در اولین تلاش خود به کوفیان نزدیک شدند و سعی کردند با صحبت کردن و خطبه خوانی به معرفی خود و جایگاهشان بپردازند و ضمن آن از علت بسته شدن آب بپرسند، ولی کوفیان پاسخی روشن به امام ندادند، جز این که گفتند: «این به تلافی حادثه قتل عثمان است؟!» امام پس از نومی‌دی از تأثیرگذاری در جماعت کوفیان، فرستاده‌ای از یارانش را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست تا دیداری با هم‌دیگر داشته باشند و از این زمان است که سلسله‌ای از دیدارها بین امام و عمر بن سعد آغاز می‌گردد.

چهارشنبه، روز هشتم محرم سال (۶۱ هـ. ق)

در کوفه ابن زیاد در این روزها پس از پایان اعزام نیروها، در انتظار عکس‌العمل و واکنش جمعیت مدعی دعوت و یاری امام است و با تشدید جوّ رعب و وحشت و تقویت محاصره و حکومت نظامی در کوفه، در صدد زمین‌گیر کردن کامل آن‌هاست، تا مطمئن شود از کوفه نیروی مهم و عمده‌ای برای یاری امام نمی‌رود و پس از کسب اطمینان از جماعت ساکت و خاموش شهر، لشکریان اعزامی را به جنگ وادارد.

در این فضا است که به گفته رهبر تواتین (در سال‌های بعد)، امام حسین در آن روزها که در کربلا بود، پیوسته نامه‌هایش به ما می‌رسید، ولی ما بر جان، خانه و زندگی خود ترسیدیم و او را یاری نکرده و تنها گذاشتیم.

در کربلا

پس از یک روز بسته شدن آب، کمبود آب در خیمه‌گاه امام به چشم می‌خورد و امام را به انجام واکنشی عملی وا می‌دارد، در ابتدا تلاشی برای کندن چاه صورت می‌گیرد ولی مانع تراشی دشمن، آن طرح را ناکام می‌گذارد.

در این میان تلاش یکی از یاران کوفی امام برای مذاکره با عمر بن سعد هم بی‌فایده است، چرا که او در انجام دستور ابن زیاد مصمم است و بهانه می‌آورد که جاسوسان سریع اخبار را به کوفه می‌برند و آرزوی حکومت ری برایش بر باد رفته می‌گردد.

در نهایت امام در شب هشتم یکی از یاران برجسته کوفی خود به نام «عمرو بن قرظه» را نزد عمر بن سعد فرستاده و او را به مذاکره مستقیم دعوت می‌کند، عمر هم می‌پذیرد، در این شب اولین دیدار رو در روی امام با عمر بن سعد صورت می‌گیرد و گفتگوهایی انجام می‌شود، ولی نتیجه‌ای در بر ندارد. چرا که عمر بن سعد بر حکومت ری و رسیدن به آن اصرار دارد و برای رسیدن به آن حاضر است هر قیمتی را بپردازد.

امام پس از بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، برادرش حضرت عباس را همراه سی سواره و بیست پیاده برای آوردن آب، نیمه‌های شب به سوی شریعه گسیل می‌دارد و اگرچه دشمن تلاش می‌کند مانع دستیابی این گروه به آب گردد ولی آن‌ها با موفقیت عملیات شبانه خود را انجام داده و ضمن پراکنده کردن نگهبانان شریعه به اندازه کافی آب برداشته و به خیمه گاه باز می‌گردند.

پنج‌شنبه، ۹ محرم سال ۶۱ (ه. ق): کربلا

عمر بن سعد که در مذاکرات شبانه صلاحیت امام را مشاهده کرده و از درگیر شدن با امام واهمه دارد، نامه‌ای با ادعاهای جعلی برای ابن زیاد می‌نویسد و ضمن آن ادعا می‌کند، امام حسین حاضر است برای دفع فتنه راهی مرزها شود؟!

وقتی متن نامه همراه گزارش جاسوس‌ها مبنی بر مذاکرات عمر بن سعد با امام به ابن زیاد می‌رسد، او با مشاورینش، خصوصاً شمر صحبت می‌کند و سپس نامه‌ای تند به عمر بن سعد می‌نویسد که:

«تنها راه پیش روی امام حسین پذیرفتن بیعت یزید است، در غیر این صورت باید آماده جنگ و کشته شدن باشد». «منابع تاریخی دلیل انتخاب تاسوعا را برای حمله، به نامه عمر بن سعد و فعالیت‌ها و شرارت‌های شمر بن ذی‌الجوشن وابسته می‌دانند، ولی این توجیه قانع کننده نیست».

امام صادق در پاسخ به عبدالملک، یکی از یارانش درباره روزه روز تاسوعا و عاشورا می‌فرماید: تاسوعا روزی است که در آن حسین و یارانش در کربلا محاصره شدند... و در این روز، ابن مرجانه و عمر بن سعد از زیادی لشکر خویش شاد شدند و حسین را - که درود خدا بر او و یارانش باد - خوار شمردند و مطمئن شدند که هیچ یاور و کمک کننده‌ای برای یاری او نخواهد آمد. سپس فرمود: پدرم فدای آن امام مظلوم و غریب شود!

بنابراین، دلیل عقب انداختن جنگ، عظمت و جایگاه والای امام بود، به‌ویژه آن که واکنش شیعیان حضرت در کوفه، بصره، مداین و...

می‌توانست خطرناک باشد. سرانجام ابن زیاد پس از اطمینان یافتن از این که هیچ‌گونه تحرکی از سوی آنان صورت نخواهد پذیرفت، دستور جنگ صادر کرد. در این میان، شکست تلاش حبیب بن مظاهر در جلب نیروی هفتاد تا نود نفری بنی‌اسد که به ناامیدی اصحاب از اقدام‌های مشابه منجر شد، نقش عمده‌ای داشت. شاهد این سخن، سخنان مسیب بن نجبه فزازی در جمع توأیین است: نامه‌ها و فرستادگان (حسین) به ما می‌رسیدند که دمام و پنهان و آشکار از ما یاری می‌خواست، ولی ما از بذل جانمان بخل ورزیدیم تا او در کنار ما کشته شد. این در حالی بود که ما نه او را با دستانمان یاری کردیم، نه با اموالمان، و نه از عشایر خود برای او یاور جمع کردیم.^۱

بدین جهت ابن زیاد نامه را همراه شمر به کربلا فرستاده که به عمر بن سعد بگوید، یا به سرعت به جنگ اقدام می‌کنی و یا این که فرماندهی را به شمر وا می‌گذاری. در ضمن ابن‌زیاد، شمر را همراه‌امان نامه برای علی‌اکبر، عباس و برادرانش به کربلا می‌فرستد و سعی می‌کند با اعزام شمر دو هدف را دنبال کند:

- ۱- نیروهای مهم حسین را از او بگیرد و ایشان را بدون پشتوانه نیروهای مهم، به جنگ بکشانند، که البته در این طرح ناکام می‌ماند.
 - ۲- با اعزام شمر و ایجاد رقابت بین او و عمر بن سعد، پرونده جنگ و سطح خشونت آن را به بالاترین حد ممکن خود برساند. بعد از ظهر تاسوعا، شمر بن ذی‌الجوشن به کربلا رسید.
- سعد بن عبیده، یکی از کوفیان، می‌گوید: «با عمر بن سعد و جوعی دیگر

۱. انساب‌الاشراف، ج ۶ ص ۳۶۴.

(از شدت گرما و برای تفریح) در آب فرات فرو رفته بودیم که ناگهان مردی خود را با شتاب به ما رساند. کنار عمر بن سعد رفت و آهسته با او سخن گفت. او که یکی از سربازان بود، گفت: ابن زیاد، جویریة بن بدر تمیمی را فرستاده که یا هم اکنون جنگ را آغاز کنی یا این که گردنت را بزند. پس عمر بن سعد دستور داد اسب و سلاحش را به سرعت آماده کنند»^۱.

پس در همین وقت شمر با دادن نامه به عمر بن سعد و اصرار بر آن عمر بن سعد را به راحتی مصمم بر آغاز جنگ در همان عصر تاسوعا می‌کند و عمر به سرعت نیروها را به حالت آماده باش در آورده و آن‌گاه دستور محاصره نمودن خیمه‌گاه امام را داده و آماده نبرد می‌شوند.

هیاهوی لشکر کوفه و نقل و انتقال‌های آن‌ها برای آمادگی نبرد، امام را متوجه آن‌ها نموده و حضرت عباس را جهت خبرگیری و مهلت‌گیری پیش روی آن‌ها می‌فرستد، عمر که به سرعت آماده نبرد شده بود و احساس می‌کرد جنگی راحت را در پیش رو دارد و می‌ترسید اگر تعللی ورزد، ابن‌زیاد او را توبیخ نماید، حاضر به کوتاه آمدن و دادن مهلت نمی‌شد و مصمم به انجام جنگ بود، ولی فرماندهانش که روز را رو به پایان می‌دیدند و هنوز از جنگ با حسین واهمه داشتند، رای او را می‌زدند و عمر پذیرفت که نبرد را تا فردا صبح به تعویق بیندازد.

هدف امام حسین از مهلت‌گیری در آن شب به فرموده خودش: «به پاداشتن نماز، قرائت قرآن و دعا و عبادت در آخرین شب زندگانی‌اش بوده، چرا که خدایش می‌داند او چقدر انس با عبادت دارد و دوست دارد شب

آخرینش هم با عبادت بگذرد.»

تحلیل کربلا	
<p>۱- بی‌اعتنایی امام به نامه‌های ابن زیاد</p> <p>- نشان دادن شخصیت پر صلابت حق در برابر سران پست باطل (که حتی نسب نامشروعی داشتند)</p> <p>- ندادن اندک شخصیت به رهبران باطل</p> <p>- ارجاع دادن رهبران باطل به بیانیه‌های عمومی خود که خطاب به جامعه فرموده بودند و تنزل دادن شخصیت کاذب آن‌ها به مرتبه دیگر افراد جامعه</p>	
<p>۲- محاصره و بحران آب</p> <p>- عزت مداری امام در برابر تلاش‌های خبیثانه‌ای که با هدف به‌ذلت کشیدن امام بود</p> <p>- تلاش برای حل مسئله با مذاکره و اتمام حجت و تبلیغات فطرت برانگیز</p> <p>- شجاعت و اقدام به تهیه شبانه آب با کم‌ترین هزینه سیاسی یا نظامی</p>	
<p>۳- سخنرانی‌های امام</p> <p>- ایجاد جبهه تبلیغاتی روشن، گسترده، مستمر و متنوع</p> <p>- تبلیغات نه با هدف فریب و یا تأخیر در شهادت، بلکه با هدف هدایت و یا فطرت برانگیزی</p> <p>- تبلیغات و معارف حق، مهم‌ترین سلاح در برابر ابزارهای فریب و استضعاف باطل</p> <p>- سخنرانی‌های امام با هدف آسیب‌شناسی جامعه کوفه و سعی در ایجاد تحول و اصلاح‌گری در آن‌ها</p>	
<p>۴- سخنرانی‌های یاران امام</p> <p>- امام و استفاده از جایگاه اجتماعی و علمی یاران کوفی خود در مواجهه با کوفیان</p> <p>- توجه امام به استعداد‌های منابع انسانی خود</p> <p>- عدم تکیه روی امام در مدیریت تبلیغی و فرصت‌سازی برای نیروهای خود</p>	
<p>۵- مذاکره امام با عمر بن سعد</p> <p>- دیپلماسی سیاسی فعال امام در برابر دشمن</p> <p>- سعی در روحیه‌شناسی فرمانده دشمن و امکان‌سنجی ایجاد تحول در او</p>	

<p>- توجه امام به جایگاه خواص و سعی در اثر گذاری بر آن ها با هدف اثر گذاری در گروه دنباله رو آن ها</p> <p>- سعی در فطرت برانگیزی و فرصت سازی برای فرمانده دشمن با هدف خودیابی مجدد</p> <p>- سعی در ایجاد تزلزل روحی و روانی در فرمانده دشمن</p> <p>سعی در ایجاد آینده هراسی در او و تبیین حقیقت دنیا و سنت های آن و عاقبت باطل گرایی</p> <p>- نشان دادن قاطعیت و عدم سازش کاری خود با فرمانده فرصت طلب دشمن</p>	
<p>- تلاش برای در اختیار گرفتن مدیریت زمان در مواجهه با دشمن</p> <p>- تلاش برای اوج ارتقا روحی خود و یارانش در شب عاشورا، جهت کسب آمادگی برای حماسه عظیم عاشورا .</p>	<p>۶- مهلت گیری شب عاشورا و عقب انداختن نبرد از عصر تاسوعا به روز عاشورا</p>

بخش پنجم

شب جمعه، شب عاشورای سال ۶۱ (ه.ق.)، کربلا

امام حسین پس از مهلت‌گیری، در آستانه مغرب یارانش را به گرد خود جمع می‌نماید و ضمن سخنانی از آن‌ها می‌خواهد که او را رها نموده و جان خود را نجات دهند، ولی یاران آن حضرت با صلابت و استواری ابراز وفاداری می‌نمایند.

امام با توجه به فراوانی دشمن و آگاهی از نقشه آن‌ها بر انجام حمله‌ای ناگهانی و هجومی، نقشه دفاعی بسیار مؤثر و کارسازی را ارائه و اجرا نمود؛ بدین معنا که دستور داد با رعایت استتار کامل خیمه‌ها را آن‌چنان به هم‌دیگر نزدیک کنند که طناب‌های نگهدارنده خیمه‌ها داخل یک‌دیگر شده و راه عبور از میان آن‌ها، به‌ویژه برای سواره‌ها، سخت و دشوار شود. از سوی دیگر، خیمه‌ها به گونه‌ای آرایش و ترتیب داده شوند که لشکرگاه را از همه سو احاطه کنند، بدین ترتیب محل درگیری با دشمن تنها از سمت روبه‌رو گردد، نه از طرفین یا پشت خیمه‌ها.

بدین منظور، خیمه‌ها را به گونه‌ای نعلی شکل همانند دیواری دفاعی

نصب کردند تا هم از حمله گسترده دشمن از اطراف جلوگیری شود و هم سبب حفظ جانشان در برابر تیرباران دشمن از اطراف شود. بر همین اساس، یاران امام در صبح عاشورا به گونه‌ای موضع گرفتند که خیمه‌ها بر آن‌ها احاطه داشتند.

بنابراین، ترتیب افراشتن خیمه‌ها چنین بود که یک ردیف نعلی شکل از خیمه‌ها پس از خندق ایجاد شد، به گونه‌ای که دشمن در روز عاشورا چندین بار قصد حمله از پشت خیمه‌ها را داشت، ولی بر اثر این تدبیر زمین‌گیر شده و با تلفاتی قابل توجه، عقب نشینی کرد. از همین رو، عمرین سعد در اوج نبرد دستور داد که خیمه‌ها را با بریدن طناب‌های آن‌ها بخوابانند و چون در این کار توفیقی نیافت، به آتش زدن خیمه‌ها دستور داد، ولی همین کار، سبب ایجاد دیواری از آتش شد و از دسترسی لشکر عمرین سعد به امام و یارانش جلوگیری کرد.

پس در شب عاشورا، بیش‌تر خیمه‌ها با آرایشی جدید در یک ردیف نیم دایره نصب شدند. در این آرایش نظامی - دفاعی جدید، خیمه امام حسین که خیمه‌های زنان و کودکان نیز در کنارش قرار داشت، به سمت غرب منطقه کربلا (یعنی سمت راست لشکرگاه امام و سمت چپ لشکر کوفه) جابه‌جا شد، جایی که دور از فرات بود و از خطرهای احتمالی آن ناحیه دور بود.

و آن‌گاه در زمین شنی و بیابانی آن‌جا درست در اطراف و پشت چادرها

خندقی کنده و آن را از خارهای بیابان پُر کردند.^۱

این عملیات در استتار و سکوت کامل انجام می‌گیرد، به گونه‌ای که حتی سربازان گشتی دشمن با این که آن شب در جلوی خیمه گاه نگهبانی می‌دهند و صدای قرآن امام را می‌شنوند، ولی این تغییر آرایش دفاعی را متوجه نمی‌شوند و صبح عاشورا به گونه‌ای ناگهانی با آن مواجهه می‌شوند.

پس از انجام طرح‌های عملیاتی، یاران امام همانند آن حضرت به عبادت و عبودیت می‌پردازند به گونه‌ای که از زاویهٔ گزارش نیروهای گشتی دشمن، در آن شب صدای همهٔ یاران به صوت قرآن و نماز بلند بوده و لحظه‌ای قطع نمی‌گردد.

البته این وضعیت بعضاً باعث فشار روانی بر نیروهای گشتی دشمن شده و برای خنثی نمودن اثر صوت دل‌نشین امام آن‌ها را به هتاک، سر و صدا و جسارت وا می‌دارد که با پاسخ قاطع یاران امام همراه است و آن‌گاه که شب رو به پایان می‌رود و سحر نزدیک می‌گردد امام به یارانش دستور می‌دهد که در خیمه‌ای خاص به نوبت ضمن نظافت بدن، غسل نموده با بدنی تمییز و پاکیزه آماده رزم و شهادت بگردند.

و آن‌گاه که فجر و سپیدهٔ عاشورا طلوع می‌کند، امام و یارانش نماز صبح را به جماعت برگزار نموده و آمادهٔ رویارویی با لشکر عمرین سعد می‌گردند.

۱ - ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۰۹ و تاریخ طبری ج ۵، ص ۴۲۲.

نکات تحلیلی و تربیتی شب عاشورا	
<p>۱- آخرین اتمام حجت امام با یارانش</p>	<p>- اوج تطبیق دادن منابع انسانی با اهداف خود - سازمان دهی مدام و پویای منابع انسانی با اهداف خود - برنامه ریزی آگاهانه برای ایجاد اجتماعی و جامعه ای هماهنگ و سازگار - تلاش برای ایجاد نیرومندی انگیزه آگاهانه مبتنی بر ایمان و ایثار</p>
<p>۲- مخاطب قرار دادن امام همه همراهانش را در یک جمع (بنی هاشم، یاران، غلامان)</p>	<p>- برابر گرایی بین انسان ها با معیار ایمان و تقوا - ایجاد حس اهمیت و جایگاه یکسان نزد اولیای دین با معیار انسانیت و ایمان</p>
<p>۳- عبادت و عبودیت شب عاشورا ی امام و یاران</p>	<p>- مدیریت ارتقای روحیه معنوی و ظاهری به نقطه اوج خود جهت آفرینش حماسه ای تاریخی - تلاش برای اوج خودشکوفایی معنوی و معنایی - تلاش برای ایجاد هماهنگی بیشتر امام و یارانش با کمک سیر و سلوک عادی</p>
<p>۴ - طراحی های عملیاتی و نظامی شب عاشورا و آرایش نظامی جدید امام</p>	<p>- تغییر رویه ناگهانی و تاکتیکی با هدف غافل گیری دشمن و در دست گرفتن ابتکار و مدیریت نبرد عاشورا - تلاش برای زمین گیر کردن انبوه نیروها و امکانات دشمن و ایجاد سردرگمی و آشفتگی در آنها - قدرت پیش بینی طرح و برنامه هجومی دشمن در صحنه نبرد از سوی امام و طراحی قرارگاه خود با هدف ایجاد بالاترین بازدهی و بهره وری دفاعی و تبدیل بحران هجوم همه جانبه دشمن به فرصت دفاعی فرسایشی - ایجاد بالاترین زمینه برای قدرت مانور و خلاقیت یاران در عرصه نبرد - ایجاد بالاترین امنیت برای اهل بیت و بانوان و جلوگیری از آشفتگی و درهم ریختگی این بخش - تلاش برای ایجاد طرحی که قدرت شتاب و میدان تلاش دشمن را بگیرد و توان آنها را کنترل و محدود نموده و</p>

<p>آن‌ها را به رزمی انفعالی بکشاند - تلاش برای در اختیار گرفتن مدیریت توالی حوادث در روز عاشورا - توجه به امنیت اطلاعات و عدم آگاهی دشمن تا لحظهٔ عملیات - اوج تلاش و فعالیت یاران همراه امام در اجرای طرح‌های تاکتیکی - دفاعی شبانه جهت آسایش و فراغ بال در رزمی شجاعانه در روز عاشورا - ایجاد فرصت برای تبدیل مرگی دسته جمعی و سریع به شهادتی افتخار آمیز و با طرح و برنامه - ایجاد زمینه‌ای برای به انفعال کشاندن دشمن و نشان دادن چهرهٔ واقعی او به تاریخ در جنگی که تمام ابزار و امکانات را در اختیار دارد، ولی تحت فشار نبردی فرسایشی به اوج پلیدی و خباثت دست می‌زند .</p>	
<p>- امام و توجه به درک احساسات و عواطف منابع انسانی خود و رعایت انصاف در این زمینه - امام و مدیریت سلامت روانی و آرامش خاطر نیروهای خود - تلاش برای ایجاد حس رضایت و آرامش و اوج هم‌راهی و هم‌دلی در نیروها</p>	<p>۵- امام و نوع مواجهه با خبر اسارت پسر محمدبن بشیر از یارانش</p>

روز عاشورا، جمعه، دهم محرم سال ۶۱ (ه. ق.)، کربلا

نکته‌ای دربارهٔ زمان‌بندی حوادث عاشورا

براساس قراین و شواهد، حادثهٔ کربلا در اوایل مهرماه رخ داده است. از سوی دیگر، افق‌های شرعی بین اول تا نیمهٔ مهرماه، بدین شرح دارای نوسان‌های اندکی است:^۱

۱. رک: تقویم تطبیقی، ص ۱۳.

اذان مغرب	اذان ظهر	طلوع آفتاب	اذان صبح	
۶/۲۱	۱۱/۵۷	۵/۵۲	۴/۲۰	اول مهر
۶/۱۸	۱۱/۵۶	۵/۵۵	۴/۲۲	پنجم مهر
۶/۰۹	۱۱/۵۴	۵/۵۹	۴/۲۷	دهم مهر
۶/۰۲	۱۱/۵۲	۶/۰۴	۴/۳۱	پانزدهم مهر

با دقت در ساعت‌های بالا می‌توان بدین نتایج دست یافت:

طول شب عاشورا، از اذان مغرب تا اذان صبح، نزدیک به ۱۰ ساعت بوده و میان اذان صبح تا طلوع آفتاب، نزدیک به یک ساعت و بیست تا سی دقیقه زمان بوده است. از این رو، بنا بر گفته مشهور که آغاز نبرد عاشورا را نزدیک به دو ساعت پس از طلوع آفتاب گزارش داده‌اند، جنگ روز عاشورا نزدیک به حوالی ساعت ۸ صبح شروع شده و تا هنگام نماز ظهر، به مدت چهار ساعت ادامه یافته است. آن‌گاه دوباره تا زمان نماز عصر به طول انجامیده است. اکنون با توجه به آنچه گفته شد، به بررسی حوادث روز عاشورا، براساس زمان‌بندی آن‌ها می‌پردازیم.

امام، اصحاب را در جلوی قرارگاه فراخوانده، آن‌ها را که ۳۲ سواره و چهل نیروی پیاده هستند، این‌گونه صف‌آرایی می‌کند: زهیر بن قین را با گروهی در میمنه و حبیب بن مظاهر را با گروهی دیگر در میسره قرار می‌دهد. پرچم را نیز به حضرت عباس می‌دهد و خود با بیش‌تر یارانش در قلب لشکر جای می‌گیرد، به طوری که خیمه‌ها در پشت سر آن‌ها قرار گرفته است.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۲.

نظر مشهور، دربارهٔ شمار اصحاب حضرت در روز عاشورا، ۷۲ نفر است. اگرچه شمار ایشان تا صد نفر نیز گفته شده است، ولی این گفته به قوت و قدرت سخن مشهور نبوده، بیش‌تر ناشی از خطای در نوشتن یا نقطه‌گذاری اسامی و یا نتیجهٔ استفاده از متون نامعتبر است. در چگونگی جای‌گیری و تقسیم‌بندی یاران امام در سه جناح اصلی (راست، میانه و چپ) به چیزی تصریح نشده است.

پس از حملهٔ دوم، با شهادت تدریجی یاران امام، این آرایش رسمی به هم خورد و تنها یک تجمع در قلب لشکر امام با شمار اندکی از یاران شکل گرفت. در پی این آرایش جدید، هر یک از یاران اجازه گرفته، به عرصهٔ کارزار می‌رفتند.

لشکرگاه عمر بن سعد

عمر بن سعد به میان سربازان خود رفت و به نصب فرماندهان و صف‌آرایی لشکر خود پرداخت. وی در آغاز، پیکرهٔ لشکر را بر اساس نظام قبیله‌ای - اجتماعی چهارگانه (نظام ارباع) در کوفه، تقسیم کرد و برای هر قسمت فرماندهی برگزید.

او برای گروه اهل‌المدینه، عبدالله بن زهیر بن سلیم ازدی؛ برای گروه مذحج و اسد، عبدالرحمان بن ابی سبّره جعفی؛ برای گروه ربیعیه و کنده، قیس بن اشعث بن قیس و برای گروه تمیم و همدان، حربین یزید ریاحی را به فرماندهی گمارد. سپس عمرو بن حجاج زبیدی را فرماندهٔ میمنه (جناح راست)، شمردی الجوشن ضبابی کلابی را فرماندهٔ میسره (چپ)، عزرة بن قیس احمسی را هدایت‌گر سواره نظام، شبت بن ربیع را فرماندهٔ پیاده نظام و غلامش دؤید (یا دُرید) را پرچم‌دار خویش قرار داد. این لشکر، پس از

آمادگی به سوی لشکرگاه امام نزدیک شد و روبه‌روی آن جای گرفت.^۱ با توجه به آنچه درباره آرایش دو لشکر گذشت، امام رو در روی عمر بن سعد، زهیر در برابر شمر و حبیب رو به روی عمرو بن حجاج قرار گرفت. بنابر اشاره‌های تاریخی، لشکر کوفه از واحدها و دسته‌های نظامی زیر تشکیل می‌شد:

پیاده نظام: با سلاح شمشیر، نیزه، تیر و کمان و سنگ.

سواره نظام: با توجه به نظامی بودن شهر کوفه، لشکر کوفه سواره نظام فراوانی داشت که در هر دو جناح چپ و راست لشکر جای گرفته بودند.^۲ **گروه تیراندازان:** بنابر گزارش تاریخی، یک واحد پانصد نفر، ویژه تیراندازی در لشکر کوفه حضور داشته است^۳ که بیش‌تر جنایت‌ها به‌ویژه شهادت جوانان بنی هاشم، به دست همین تیراندازان روی داده است^۴ برخی از این تیراندازان به دلیل جنایت‌های تاریخی‌شان معروف‌تر بوده‌اند، همانند: حرمله بن کاهل اسدی.^۵

سربازان زره پوش (مجففه): در لشکر کوفه سربازانی حضور داشتند که خود را سر تا پا با زره، لباس‌ها و پوشش‌های دفاعی پوشانده بودند.^۶ هر چند پوشش کامل ایشان سبب کندی تحرک و میدان عمل آن‌ها می‌شد، ولی به دلیل داشتن وسایل کامل دفاعی، توان نزدیک شدن بیش‌تری را به لشکر

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۲.

۲. همان، ص ۴۳۰.

۳. همان، ص ۴۳۷.

۴. همان، ص ۴۴۷ - ۴۴۹.

۵. مقاتل الطالبین، ص ۶۰.

۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۴ - ۴۳۷.

امام داشتند. البته شمار سربازان زره پوش در لشکر کوفه چندان زیاد نبود، چرا که در برابر لشکر کوفه، گروهی کوچک مقاومت می‌کرد.

شرطه‌ها یا نیروهای انتظامی و شهربانی: حصین بن تمیم، فرمانده شرطه و نیروی انتظامی ابن زیاد در کوفه بود که با تأکید ابن زیاد، شمار زیادی از نیروی انتظامی کوفه را با خود به کربلا آورد^۱ او در کربلا نیز فرمانده واحد زره پوش‌ها و شرطه‌ها بود.^۲ همان گونه که در شرح رویدادهای خون‌بار روز عاشورا خواهد آمد، لشکر کوفه پس از درماندگی و زمین‌گیر شدن در برابر برنامه دفاعی حضرت و رشادتهای یارانش، از دو واحد ویژه تیراندازان و زره‌پوشان بیش‌ترین استفاده را کردند.

جمعه (روز عاشورا)، دهم محرم سال ۶۱ (هـ.ق)، کربلا

پس از طلوع آفتاب و مرتب شدن صفوف دو لشکر، عمر بن سعد اصرار داشت با نبردی سریع به هدف خود برسد، بدین جهت به سرعت لشکرش را آماده رزم می‌کند، در همان زمان که لشکر کوفه آماده می‌گردد، امام پیش روی کوفیان رفته و از فرصت استفاده نموده و خطبه می‌خواند، امام تلاش دارد در آخرین فرصت‌ها و لحظه‌ها با اتمام حجت و معرفی کامل خود، کوفیان را از نبرد منصرف نماید.

در این میان در کنار امام دو شخصیت برجسته کوفی از یاران ایشان یعنی؛ بریر بن خضیر همدانی و زهیر بن قین هم خطبه و سخنرانی برای کوفیان دارند، ولی این سخنان کم‌ترین اثری را در آن‌ها ندارد و علاوه بر این که گهگاه با ایجاد سر و صدا قصد جلوگیری از سخنرانی امام را

۱. همان، ص ۴۳۴.

۲. نک: همان.

دارند، سعی می‌کنند با بی‌توجهی به سخنان امام و یا ارائه پاسخ‌های غیرمنطقی ایشان را در صحبت‌هایش ناکام بگذارند. در این میان که لشکر کوفه آماده نبرد می‌شود، حرّ بن یزید ریاحی که خود را بین بهشت و جهنم مخیر می‌بیند و در این چند روز کمال انسانیت را از امام مشاهده کرده است، در نهایت با جدایی از کوفیان به امام می‌پیوندد.

صبح عاشورا (دو ساعت از روز گذشته) آغاز جنگ

عمر بن سعد خشمگین از پیوستن حرّ به حسین تیری در کمان گذارد و به لشکرگاه حضرت نزدیک شد، غلامش (ذوید یا درید) را که پرچم‌دار لشکر بود، صدا زد و از او خواست تا پرچم را نزدیک او بیاورد، تیر را به سوی لشکرگاه امام پرتاب کرد و رو به کوفیان با صدای بلند گفت: «گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیراندازی کردم»^۱. آن تیر در برابر حسین بن علی بر زمین افتاد، به گونه‌ای که حضرت به ناچار عنان اسب خود را باز کشید. در این لحظه بود که تیرها از سوی کوفیان به سوی لشکرگاه امام باریدن گرفت. امام که وضع را چنین دید، رو به اصحاب کرد و فرمود: «این تیرها سفیران و فرستاده‌های مرگند که به نزد ما می‌آیند. از مرگ هیچ چاره‌ای نیست و عاقبت بایستی طعم مرگ را چشید. ای یاران، ساخته شوید و دل را بر قضای ربانی نهدید. پس به خدا سوگند، میان شما و بهشت و بین آنها و دوزخ فاصله‌ای نیست، مگر همین مرگ که شما را به بهشت و آنها را به دوزخ می‌رساند».

۱. در ترتیب دو حادثه رک: المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۹.

شدت تیراندازی

شدت و گستردگی تیراندازی به اندازه‌ای بوده است که در روایت‌های تاریخی، بارش تیر در آن هنگام به بارش باران تشبیه شده است. لشکر کوفه پس از تیراندازی از همه طرف به سوی خیمه‌گاه امام حمله می‌برند، ولی ناگهان با دیواری از آتش در پشت و دو طرف قرارگاه امام روبرو می‌شوند و در روبروی جایگاه هم، تمام یاران امام با تمام توان به دفاع بر می‌خیزند. وازدگی ناگهانی و زمین‌گیر شدن آن‌ها را به انفجالی ناگهانی و عقب‌نشینی وا می‌دارد. فرماندهان خشمگین هم‌چون شمر اگرچه در آغاز از شدت خشم به هجوگویی رو می‌آورند، ولی در نهایت ناچار به پذیرش سیستم جنگی امام می‌شوند و بدین‌گونه ابتکار عمل در نبرد دست امام قرار می‌گیرد، یعنی نبردی عمدتاً تن به تن آن‌هم در یک جبهه و در یک سمت و از این مرحله است که نبردهای تن به تن آغاز می‌گردد. ناکامی کوفیان رخدادهای زیر را در پی داشت:

جسارت شمر بن ذی‌الجوشن

ضحاک بن قیس مشرقی، از کاروان امام روایت می‌کند: «مردی از سپاه عمر بن سعد که سواره بود و سلاح‌های کاملی به همراه داشت، اسبش را تاخت و به سوی میمنه لشکر آمد و بدون آن که سخنی بگوید، از کنار خیمه‌ها گذر کرد، ولی چیزی جز هیزم‌های شعله‌ور ندید. از این رو، به عقب برگشت و از شدت خشم و حیرت فریاد برآورد: «ای حسین، پیش از فرا رسیدن قیامت و آتش دوزخ، به پیشواز آتش دنیا رفته‌ای؟»، امام حسین از اصحاب پرسید: «او کیست؟ گویا شمر بن ذی‌الجوشن است؟»، گفتند: «آری، خود اوست». امام فرمود: «ای پسر زن بُزچران، تو به

عذاب آتش سزاوارتری». در این هنگام، مسلم بن عوسجه رو به امام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا، فدایت گردم! آیا اجازه می‌دهی او را با تیر هدف قرار دهم، زیرا تیر من خطا نمی‌رود. از طرفی این فاسق نیز از بزرگ‌ترین ستم‌گران و زورگویان است». امام فرمود: «خیر، او را هدف قرار نده، زیرا دوست ندارم که من آغازگر نبرد (رو در رو) باشم»^۱.

حمله بزرگ لشکر کوفه

مرحله اول نبرد، طبق سنت اعراب با نبرد تن‌به‌تن دو تن از غلامان ورزیده و پهلوان ابن زیاد آغاز گشت، ولی آن‌ها به دست عبد الله بن عمیر کشته شدند، در این وقت لشکر کوفه احساس کرد حتی یارای جنگ تن به تن با اصحاب امام را هم ندارد، از این رو، برای دومین بار پس از ماجرای خندق آتش، دچار حالت انفعال و شکست در نقشه عملیات خود شد و چاره را در آن دید که به ساده‌ترین طرح جنگی؛ یعنی استفاده از نیروی بسیار بالای لشکر خود در برابر شمار ناچیز اصحاب حضرت که به طور تقریبی چهارصد برابر می‌شد، دست یازد. از این رو، نقشه مبارزه طلبی فردی و جنگ تن به تن به حمله‌های عمومی گسترده و البته یک سویه تبدیل می‌شود.

تحقیق درباره حمله‌های بزرگ کوفیان :

شایسته توجه است که در برخی از متون، برای لشکر کوفه در مجموع، دو حمله بزرگ نگاشته‌اند که به حمله اول و دوم معروف است. براساس این روایت‌ها (که اغلب از کتاب‌های الفتوح، مقتل خوارزمی یا مناقب بازگو شده است)، پس از تیراندازی عمر بن سعد، بی‌درنگ حمله عمومی و بسیار

سنگین لشکر کوفه آغاز شد که نتیجه مهم آن، شهادت بسیاری از اصحاب امام بود، به گونه‌ای که مناقب، نام ۳۸ نفر از اصحاب را که شهید حمله اول بوده‌اند، آورده^۱ و الفتوح، شهدای این حمله را تا پنجاه نفر یا بیش از آن دانسته است.^۲ سپس جنگ تن به تن و حمله دوم آغاز شده و تا شهادت امام ادامه یافته است.

دو اشکال عمده برای پذیرش نقل‌های تاریخی بالا وجود دارد، که در این جا اشاره می‌کنیم:

نخست، ضعف اسناد تاریخی این متون، در کنار جابه‌جایی حادثه نگاری در آن‌ها؛ به گونه‌ای که در متون معتبری همانند تاریخ طبری نیز می‌توان تا حدودی ترسیمی از دو حمله بزرگ به دست داد، ولی نه به این ترتیبی که بر آمده از جنبه حماسی و مظلوم‌نمایی برای امام و یارانش بوده و به طور ضمنی، گمان ضعف و ناکارآمدی برنامه‌های نظامی امام را در پی داشته است. این در حالی است که براساس روایت‌ها و حادثه‌نگاری متون معتبر، در همه جای کربلا، به‌ویژه در حمله‌های عمومی و بزرگ لشکر کوفه، گزارش‌های دقیق و مفصلی از ناکارآمدی، ضعف و زمین‌گیری لشکر کوفه در برابر خلاقیت و ابتکار عمل امام و یارانش - آن نیز نه با شمشیر زدن‌های بیهوده، بلکه با طراحی عملیاتی دقیق و حساب شده - آمده است.

براساس همین گزارش‌های مستند، قرارگیری لشکر کوفه در لاک دفاعی و تن دادن به جنگ‌های انفرادی معنا می‌یابد، نه گفته‌های غیر معتبری که براساس آن، با هر حمله، توفیق قابل توجهی نصیب کوفیان شده

۱. المناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۴.

است و شمار فراوانی از یاران امام کشته شده‌اند. در این جاست که خواننده می‌پرسد: چرا عمر بن سعد و یا شمر این قدر نادان بوده‌اند که با داشتن نیروی کافی، ناگهان از برنامه حمله عمومی دست برداشته‌اند؟! به راستی، اگر حمله عمومی تا این اندازه مؤثر بوده، چرا تا پایان ادامه پیدا نکرده است؟! این اشکال نقضی ادعا از زاویه قدرت و امکانات لشکر کوفه بود.

دومین نکته: مشکل بسیار مهم این نقل‌ها، بررسی آن‌ها از زاویه لشکر و یاران امام است. براساس این نقل‌ها، در حمله اول، بسیاری از یاران امام به شهادت رسیده‌اند؛ به گونه‌ای که مناقب نام ۳۸ نفر را جزء شهدای این حمله آورده است و الفتوح، بالاتر از آن، مدعی شهادت پنجاه نفر یا بیش‌تر در این حمله است. جالب این که مناقب، شهادت نزدیک به ده نفر از موالی را در همین حمله می‌داند و نام همه پیرمردان غیرفعال، جوانان تازه کار، مردان جنگ نیازموده و غلامان و بردگانی را که در لشکر امام بوده‌اند، را در این حمله آورده است! این در حالی است که مجموع یاران امام، به نظر مشهور، ۷۲ یا کمی بیش‌تر بوده است که در این میان، ۱۷ نفر از آنان، جوانان بنی هاشم بوده‌اند. در این صورت، شمار یاران غیر هاشمی امام به ۵۵ نفر می‌رسد. روشن است که اگر ۵۰ نفر یا حتی ۳۸ نفر در حمله اول شهید شده باشند، جز شمار ناچیزی از یاران باقی نمی‌ماند.

به نظر می‌رسد، همین نقل غیر معتبر درباره حمله اول، سبب جست و جو برای یافتن اسامی و ساختن یاران دیگری برای امام تا مرز صد و حتی ۱۴۵ نفر شده است. البته این مطلب، به معنای نفی حمله اول یا نفی شهادت اصحاب نیست، بلکه به معنای دفاع از چگونگی طراحی و برنامه ریزی دفاعی حضرت و توان‌مندی بالای یاران امام در مبارزه حتی از سوی

پیرمردهای لشکر امام یا نوجوانان غیر بالغ و موالی آن است؛ به گونه‌ای که چگونگی مبارزه آن‌ها، برخلاف تحلیل‌های ظاهریین دیگر، تنها نباید به نیروهای جسمانی آن‌ها متکی باشد، بلکه نیروی ایمان، عشق بی‌نهایت به دفاع از امام، عشق به شهادت و نیز شوخی‌های یاران درباره رسیدن به حورالعین که همگی حاکی از روحیه بسیار بالای آن‌ها بوده است، باید در نظر گرفته شود.

به هر حال با کمک متون معتبر^۱ می‌توان «مسلم بن عوسجه» را نخستین شهید کربلا و «عبدالله بن عمیر کلبی» را دومین شهید به شمار آورد.

این در شرایطی است که کوفیان برای به شهادت رساندن بیش‌تر یاران امام، با کشتگان و زخمی‌های فراوان و تحمل دشواری‌های بسیار روبه‌رو بودند و گاه کشتن برخی از یاران امام چنان مهم شمرده می‌شد که موجی از شادی و فخر فروشی را در لشکر کوفه ایجاد می‌کرد، بنابراین دیگر جایی برای حماسه‌پردازی‌های غیر مستند و مظلوم‌نمایی‌های واهی نمی‌ماند. بدین جهت اینک تلاش می‌گردد تا حمله اول از منظر متون معتبر واکاوی دوباره شود.

وقایع‌نگری حمله اول کوفیان

پس از رشادت‌ها و حماسه آفرینی عبدالله بن عمیر کلبی در کشتن دو غلام خاص ابن زیاد در نبرد تن به تن، عمرو بن حجاج که فرمانده میمنه لشکر عمر بن سعد بود، به همراه یاران و سربازانش، حمله‌ای گروهی را به سوی لشکر امام آغاز کرد. آن‌ها سواره و به شتاب به لشکر امام نزدیک می‌شدند، اصحاب امام نیز بر زمین نشسته، نیزه‌ها را به سوی آن‌ها نشانه

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۵ - ۴۳۶.

گرفتند و دیواری دفاعی ساختند. سواران عمرو بن حجاج، چون چنین دیدند، پیش تر نیامده، درگیر نشدند و ناکام قصد بازگشت کردند. در همین هنگام، اصحاب امام به شتاب تیر و کمان‌ها را به کار گرفتند و آن‌ها را هدف تیرباران قرار دادند، به‌ویژه آن که در لشکر امام تیراندازان ماهری مانند: ابوالشعثاء و مسلم بن عوسجه، حضور داشتند، در نتیجه برخی از آن سواران بر زمین افتاده، برخی کشته و برخی دیگر زخمی شدند. مشابه همین حمله، از سوی جناح چپ دشمن به فرماندهی شمر و مقاومت یاران امام در سمت راست گزارش شده است. بدین گونه، نخستین حمله جمعی سواره نظام دشمن، با شکست و کشته و زخمی شدن آن‌ها روبه‌رو شد، نه آن چنان که در متون متأخر آمده است که با تلفات بالای یاران امام همراه بوده است.

معجزه تأثیرگذار امام حسین

مسروق بن وائل، یکی از کوفیان حاضر در لشکر عمر بن سعد می‌گوید: «من جزو نخستین کسانی بودم که به کربلا آمدم و با خود می‌اندیشیدم که زودتر بروم تا شاید سر حسین به دستم بیافتد و بدین وسیله جایگاهی را نزد عبیدالله بن زیاد کسب کنم تا این که ماجرای رخ داد، مردی سواره نظام از سمت میمنه لشکر کوفه روبه‌روی لشکر امام قرار گرفت و فریاد کرد: «آیا حسین در میان شماست؟»، پس امام و یارانش، هیچ یک پاسخ او را ندادند.

او دو تا سه بار این پرسش را تکرار کرد. بار سوم، امام به یارانش فرمود: «شما بگویید بله، این حسین است، چه حاجتی داری؟»، او چون این پاسخ را شنید، گفت: «ای حسین، تو را مژده باد به آتش دوزخ». امام در پاسخ فرمود: «سخن دروغی گفتم، زیرا من به سوی پروردگاری بخشنده و

شفیعی اطاعت شده می‌روم. تو کیستی؟»، او گفت: «من، ابن حَوْزَه (عبدالله بن حوزَه از قبیله بنی تمیم) هستم». پس امام دو دستش را بالا برد، به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلش را دیدم. آن گاه فرمود: «اللَّهُمَّ حُزَّهُ إِلَى النَّارِ؛ خداوند، او را به آتش بیفکن و بسوزان». (امام از کلمه‌ای هم خانواده اسم او برای نفرینش استفاده کرد). پس ابن حوزَه از این دعای امام آن چنان خشمگین شد که خواست به امام حمله کند، ولی ناگهان اسبش رم کرد و او را به زمین انداخت. در این هنگام پایش در رکاب اسب گیر کرد و روی اسب آویزان ماند، در حالی که سرش روی زمین بود. پس اسب رم کرده، تاختن آغاز کرد و آن قدر سر او را به سنگ‌ها و درخت‌ها زد تا مرد.^۱ مسروق می‌گوید: «هنگامی که چنین دیدم، وحشت زده از لشکر جدا شدم و سپاه را از پشت آن ترک کردم». ^۲ بعدها هنگامی که از مسروق درباره دلیل جدایی‌اش می‌پرسیدند، می‌گفت: من از این خاندان چیزی دیدم که هرگز با آنها نمی‌جنگم.^۳

حماسه آفرینی سواره نظام امام و حمله عمومی دوم دشمن

یکی از مهم‌ترین برگ‌های برنده در جنگ‌های تن به تن، وجود اسب در لشکر امام بود. ۳۲ نیروی سواره‌ای که در لشکر امام بودند و گاه انفرادی و گاه جمعی به لشکر عمر بن سعد می‌زدند، افزون بر تلفات وارده، با به هم ریختن آرایش نظامی لشکر دشمن، سبب تضعیف روحیه کوفیان می‌شدند.^۳ کسانی همانند زهیر، حر، بریر، مسلم بن عوسجه، حبیب و ...، فرماندهان لشکر

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۵.

۳. همان، ص ۴۳۵.

کوفه را به چاره جویی واداشت. پس عمرو بن حجاج حمله از دو جناح را پیش نهاد داد و عمر بن سعد نیز آن را پذیرفت.

لشکر کوفه در آغاز، حمله‌ای هماهنگ و گسترده را از جناح راست به فرماندهی عمرو و سپس از جانب چپ به فرماندهی شمر آغاز کرد که کمترین دستاورد جناح راست، شهادت مسلم بن عوسجه و رهاورد جناح چپ، شهادت عبدالله بن عمیر کلبی بود. شرح این دو حمله چنین است:

آن‌گاه عمرو بن حجاج از جناح راست سپاه عمر بن سعد، از ناحیه فرات به سوی اردوگاه حسین حمله کرد. آن‌ها ساعتی زد و خورد کردند. در این حمله، تنها مسلم بن عوسجه بر زمین افتاد و افتخار عنوان نخستین شهید کربلا را از آن خود ساخت.^۱

شهادت مسلم بن عوسجه

هنگامی که عبدالرحمان بجلی و مسلم بن عبدالله ضَبَّابی که از اصحاب عمرو بن حجاج بودند، مسلم بن عوسجه را کشتند، فریاد زدند: مسلم بن عوسجه اسدی را کشتیم! در این هنگام، عمرو بن حجاج و همراهانش برگشتند. زمانی که گرد و غبار فرو نشست، اصحاب حسین ، مسلم بن عوسجه را دیدند که بر زمین افتاده است. حسین به سوی مسلم که نفس‌های پایانی زندگی‌اش را می‌کشید، رفت و به او فرمود: «ای مسلم بن عوسجه، پروردگارت تو را رحمت کند!»، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا ؛ برخی از آن‌ها به عهد خویش وفا کردند و برخی به انتظار شهادت نشسته‌اند، در حالی که از عهد خویش دست بر

نداشته‌اند.^۱»

حبيب بن مظاهر نزدیک مسلم آمد و گفت: «از دست دادن تو برایم سخت است. ای مسلم، تو را به بهشت مزده باد!» مسلم نیز با صدای ضعیفی گفت: «خدا شما را به خیر بشارت دهد.»

حبيب گفت: «می‌دانم که به زودی به تو می‌پیوندم و گرنه دوست داشتم هرکاری را که وصیت می‌کردی، به سبب پیوند خویشاوندی و دیانتی که بین ماست، برایت انجام دهم.»

مسلم با دستش به حسین اشاره کرد و به حبيب گفت: «من تو را به او وصیت می‌کنم تا در کنارش کشته شوی و تا پای مرگ حسین را رها نکنی.»

حبيب گفت: «به پروردگار کعبه قسم که این کار را انجام خواهم داد!»

۲

چیزی نگذشت که مسلم روی دست‌های یاران حسین جان سپرد. شایسته توجه است که دلیل شادمانی بی‌اندازه کوفیان از شهادت مسلم بن عوسجه این بود که پس از مدت‌ها کرّ و فرّ و دادن تلفات بالا و پس از زمین‌گیر شدن‌های پی در پی، این نخستین موفقیت آنان در به شهادت رساندن یکی از یاران امام حسین بود. افزون بر این مسلم بن عوسجه از رجال برجسته کوفه، از شخصیت‌های محوری شیعه و از نزدیکان و کارگزاران مسلم بن عقیل بود و شهادت او به منزله از میان رفتن مهره‌ای کارآمد برای شیعه و پیروزی بزرگی برای دشمن به شمار می‌آمد.

۱. احزاب، آیه ۲۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۶.

حمله سنگین شمر بن ذی الجوشن - جناح چپ لشکر کوفه
چون حمله‌های لشکر کوفه شدید و سنگین شد، امام بار دیگر سوار بر
مرکب خود شد و قرآنی را پیش روی خود گرفت تا شاید کوفیان کمی به
خود آیند، ولی نتیجه این رفتار امام، شدت‌گیری حمله‌های کوفیان بود.^۱
پس از حمله جناح راست که به شهادت مسلم بن عوسجه انجامید، این
بار سواره نظام جناح چپ لشکر کوفه به فرماندهی شمر به جناح راست
یاران امام حمله کرد که با مقاومت شدید و پایداری لشکر امام روبه‌رو
شد. ولی سرانجام منجر به شهادت یکی دیگر از یاران امام در این جناح؛
یعنی عبدالله بن عمیر کلبی شد.

عبدالله بن عمیر پیش از شهادتش، مبارزه و جنگی شدید و دلاورانه کرد
و در این مبارزه چهار نفر را یک جا کشت. سپس به نبرد ادامه داد تا این که
به دست دو نفر، به نام‌های هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تمیمی
به شهادت رسید، او پس از مسلم بن عوسجه، دومین شهید از یاران امام
حسین بود.^۲

تنها بانوی شهید کربلا

پس از شهادت عبدالله، همسرش به بالین او رفت و شروع به گریه کرد. شمر
که چنین دید، به یکی از غلامانش به نام رستم دستور داد تا با عمودی
آهنین بر سر او بکوبد. رستم نیز چنین کرد و او را به شهادت رسانید.^۳
مبارزه یاران ابی عبدالله و واکنش عاجزانه دشمن:

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۶.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴.

یاران سواره امام حسین که پس از دفع حمله‌های بزرگ لشکر کوفه، ابتکار عمل را به دست گرفته بودند، مجدداً حمله خود را آغاز کردند. یاران اسب سوار حضرت، تنها ۳۲ نفر بودند که در سه جناح لشکر امام تقسیم شده بودند و هم‌زمان به لشکر کوفه حمله می‌کردند. این ۳۲ نفر به همراه یک‌دیگر، به ترتیب به جناح‌های گوناگون سپاه کوفه حمله کرده و به هر سو که یورش می‌بردند، نظم آن‌ها را به هم ریخته و با وارد کردن تلفات، آن‌ها را به عقب نشینی وا می‌داشتند.

خط مقدم لشکر کوفه به طور عمده سواره نظام بودند. از این رو، بیش‌ترین درگیری این ۳۲ سوار با سواره نظام دشمن بود که فرماندهی آن‌ها با عزرة بن قیس تمیمی بود. او هنگامی که به خود آمد، دریافت که بر اثر شدت حمله‌های شجاعانه یاران امام، لشکریانش از هر سو پراکنده و متلاشی شده‌اند، به گونه‌ای که او و یارانش توان درگیری با لشکر امام را ندارند.

تدبیر اندیشی جدید لشکر کوفه و هجوم وحشیانه آنان

الف) حمله و نابود کردن اسب‌های لشکر امام حسین

کوفیان که در برابر شمار اندک یاران امام، بر خلاف انبوه نیروها و تجهیزهای خود، به نهایت عجز و خواری افتاده بودند، برای متوقف کردن حمله‌های یاران سواره امام، به نقشه‌ای جدید و وحشیانه دست یازیدند. عزرة بن قیس، فرمانده سواره نظام کوفه، یکی از سربازانش به نام عبدالرحمان حصین را نزد عمر بن سعد فرستاد که نیروهای پیاده و تیراندازان را فوری به کمک من بفرست که سواره نظام من تاب مقاومت در برابر این گروه اندک را ندارند، عمر بن سعد حصین بن نمیر تمیمی را فراخواند و

فرماندهی دو گروه زره‌پوشان و تیراندازان شامل پانصد نفر را به او سپرد تا به کمک سواره نظام برود، این دو گروه به خط مقدم رفتند و چون نزدیک یاران امام قرار گرفتند، اسب‌های آن‌ها را هدف تیرهای خود قرار دادند و پس از زخمی شدن اسب‌ها، به آن‌ها نزدیک شده، پای آن‌ها را قطع (پی) کردند. این دو دسته ویژه از سپاه کوفه با کمک سواره نظام، تنها به جان اسب‌های یاران امام افتاده و در زمانی کوتاه، ۳۲ اسب را کشتند.^۱

بنابراین، مبارزه یاران از آن پس، پیاده صورت گرفت.

برای فهم بهتر نقشه وحشیانه کوفیان و شدت و گستردگی آن، آوردن

این حکایت لازم است:

ضحاک بن قیس مشرقی همدانی، تنها کسی از همراهان امام بود که توانست در روز عاشورا فرار کند و نجات یابد، او می‌گوید: «چون حمله‌های شدید تیراندازان و زره‌پوشان به اسب‌ها آغاز شد، با شتاب، سراغ اسب خود رفته، آن را به چادری که بین دیگر چادرها بود، بردم و پنهانش کردم. آن گاه خود را به صورت پیاده درآوردم تا هنگامی که می‌خواهم فرار کنم، اسبم سالم مانده باشد».^۲

پس از این دشمن به انجام نقشه و تدبیر وحشیانه و ناجوان‌مردانه

دیگری رو آورد.

ب) حمله از پشت به خیمه‌ها و قصد تعرض به اهل بیت

با وجود این که یاران امام، پیاده می‌جنگیدند، به دلیل گرد آمدن در یک

جبهه واحد و سپر ساختن خندق نیم سوز و چادرها در پشت سر و دو سوی

۱. انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۹۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۷.

خیمه گاه، به راحتی، حمله‌های لشکر کوفه را در پیش روی خود دفع می‌کردند. جالب این که به تصریح تاریخ‌نگاران، این مقاومت یاران امام که با کم‌ترین تلفات همراه بود، آن چنان ادامه پیدا کرد که روز به نیمه رسید. چون عمرین سعد چنین دید، افرادی را مأمور ساخت تا با بریدن طناب‌های خیمه‌ها، آن‌ها را بر زمین بیاندازند و زمینه محاصره یاران امام را از راست و چپ فراهم آورند. در این هنگام، سه یا چهار تن از یاران حسین میان خیمه‌ها رفتند و نخستین کسی را که چادرها را به هم می‌ریخت، با تیر به قتل رساندند و پای مرکبش را نیز قطع کردند. عمرین سعد نیز دستور داد خیمه‌ها را آتش بزنند! حسین به یارانش فرمود: «رهایشان کنید! بگذارید خیمه‌ها را آتش بزنند! اگر آن‌ها را بسوزانند، نخواهند توانست از آن بگذرند و به شما تعرض کنند». همین گونه نیز شد و آنان نتوانستند جز از همان طرف روبرو، با سپاه امام بجنگند.^۱

البته این حمله آن چنان گسترده بود که جناح شمر حتی توانست با عبور از خندق نیم سوخته، خود را به خیمه‌های جانبی برساند، ولی با رشادت زهیر و یارانش، مجبور به عقب‌نشینی شد و سرانجام اصحاب امام با زحمت بسیار و تقدیم چند شهید توانستند حمله بزرگ دشمن را دفع کنند. از این زمان که نزدیک زوال ظهر بود، بار دیگر جنگ حالت انفرادی و تن به تن پیدا کرد که ناشی از شکست، سردرگمی و خستگی دشمن بود.

حماسه آفرینی و شهادت تدریجی اصحاب

از این پس، شهادت اصحاب امام آغاز می‌شود. مهم‌ترین دلیل به

شهادت رسیدن آنان، اقدام شجاعانه و شهادت طلبانه آنها بوده است که یک تنه و پیاده به استقبال لشکری بزرگ می‌رفتند.

از دیگر دلایل شهادت یاران، تحلیل رفتن نیروی جسمانی ایشان بر اثر زخم‌ها و جراحات‌ها، به‌ویژه از دست دادن اسب‌های جنگی و شدت فشار لشکر دشمن بوده است، به گونه‌ای که هر یک از یاران که پیش می‌رفت، به سرعت در محاصره شمار زیادی از سربازان دشمن قرار می‌گرفت و با انواع جنگ افزارها روبه‌رو می‌شد.

این مرحله از جنگ، ساعتی پیش از زوال ظهر عاشورا آغاز شد و تا مدتی پس از نماز ظهر ادامه یافت. شهادت یاران امام به طور عمده در این زمان رخ داد. سربازان جبهه حق، یک به یک به میدان مبارزه وارد می‌شدند و ناگهان در محاصره گروهی بزرگ (صد نفر و بیش‌تر) قرار می‌گرفتند و پس از نمایش رشادت‌های فراوان، آن‌گاه که دیگر رمقی برایشان نمی‌ماند، به شهادت می‌رسیدند.

البته به گزارش یکی از عالمان علم رجال شناسی، کوفیان پیایی به یاران امام پیش‌نهاد امان و اموال می‌کردند، ولی آنها نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: «اگر حسین کشته شود، در حالی که چشم‌های ما آن را ببیند، برای ما در پیش‌گاه رسول خدا عذری نخواهد بود. هم‌چنین ابن ابی الحدید از یکی از کوفیان روایت کرده است که آنها نه امان می‌پذیرفتند و نه گزاشی به مال و دارایی دنیا داشتند^۱.

درباره چگونگی مبارزه اصحاب، توجه به چند نکته ضروری است :

۱. بیش‌تر یاران امام، بلکه همه آنها برای کوفیان، افرادی شناخته شده

۱. کشی، ج ۱، ص ۲۹۳.

بودند، به‌ویژه در زمینهٔ جنگاوری، فنون نبرد و... چنان که عمرو بن حجاج در اوج نبرد این گونه بر کوفیان بانگ می‌زند که: «ای احمق‌ها! آیا می‌دانید با چه کسانی در حال جنگ هستید؟ آن‌ها جنگجویان شهر هستند، کسانی که آرزوی مرگ می‌کنند، پس کسی از شما، به تنهایی مقابل آن‌ها نرود.^۱

۲. هم‌چنین هنگامی که از امام صادق دربارهٔ ویژگی یاران امام حسین می‌پرسند، حضرت این گونه پاسخ می‌دهد: «پرده و حجاب از برابر آن‌ها برداشته شد و جایگاه‌های خود را در بهشت دیدند، به گونه‌ای که برای شهادت و کشته شدن شتاب می‌کردند».^۲

چنان که وقتی یکی از کوفیان را برای جنگ با سیدالشهدا در روز عاشورا سرزنش می‌کنند، پاسخ می‌دهد: «دهانت خُرد باد! اگر آن چه را که ما در کربلا دیدیم، می‌دید، تو نیز همین کار را می‌کردی. آن‌ها دست به قبضهٔ شمشیر می‌بردند، مانند شیران غرآن به ما حمله می‌کردند و خود را در دهان مرگ می‌انداختند. امان نمی‌پذیرفتند، رغبتی به مال دنیا نداشتند و هیچ چیزی نمی‌توانست میان آن‌ها و مرگ فاصله اندازد. اگر با آن‌ها نمی‌جنگیدیم، همهٔ ما را از دم شمشیر می‌گذراندند. چگونه می‌توانستیم از جنگ با آن‌ها خودداری کنیم؟»^۳

در این مرحله از نبرد، به دلیل شرایط جدید جنگی و شهادت تدریجی اصحاب، لشکر امام دیگر از آن آرایش نظامی پیشین (صبح) برخوردار نبود، به‌ویژه به هنگام نماز، یاران باقی مانده، همگی پروانه وار در اطراف امام سرگرم نماز یا نبرد بودند و آرایش نظامی جدید آن‌ها، تمرکز در اطراف

۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۳۵.

۲. علل الشرایع، ج ۵، ص ۴۳۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.

حضرت و دفاع مستقیم از جان ایشان و بنی هاشم بود. در این مرحله، همگی اصحاب عازم شهادت بودند و هدف و مقصدی جز آن نداشتند. بنابراین، یک به یک، بنا به ترتیبی که خود تعیین می‌کردند یا شرایطی که پیش می‌آمد (همانند نبرد و شهادت حبیب، پیش از نماز برای ایجاد موقعیت مطلوب برای نماز گزاردن امام یا شهادت سعید بن عبدالله حنفی برای محافظت از امام در هنگام نماز و...) به حضور امام می‌آمدند، سخنانی عرض می‌کردند و پس از عرض ادب، اجازه شهادت می‌گرفتند و به میدان کارزار می‌رفتند. همچنین به دلیل تشدید نبرد در این مرحله، دیگر امکان جمع آوری پیکرهای مقدس شهدا وجود نداشت و اجساد پاک آن‌ها در منطقه‌ای کوچک در اطراف امام، پراکنده بر زمین می‌افتاد.

اولین دسته از شهدای اصحاب

بریر بن خضیر، عمرو بن قرظ، یزید بن زیاد بن مهاصر (مهاجر) ابو الشعثاء کندی، عمر بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلمانی، مجمع بن عبدالله عائذی و سعد غلام عمرو بن خالد.

۱. مباحله و شهادت بریر بن خضیر همدانی

بریر از نخستین شهدا بود. آورده‌اند یزید بن معقل از لشکر کوفه، او را که معلم قرآن بود و در کوفه به «سید القراء» مشهور بود، فراخواند و فریاد زد: «ای بریر بن خضیر، آیا می‌بینی خداوند با تو چه کرد؟»، بریر پاسخ داد: «خدا برایم خیر و برای تو شر پیش آورده است». یزید گفت: «دروغ گفتی. پیش از این دروغ گو نبودی. راستی، آیا یادت می‌آید، زمانی را که من و تو

در محله قبیله بنی لؤاذن قدم می‌زدیم و تو می‌گفتی: عثمان بن عفان به نفس خویش ستم کرد، معاویه بن ابی سفیان نیز گمراه و گمراه کننده است و امام هدایتگر و علی بن ابی‌طالب بر حق است؟»، بریر پاسخ داد: «گواهی و شهادت می‌دهم که این نظر و گفتار من است».

یزید گفت: «من هم گواهی می‌دهم که تو از گمراهان هستی». بریر گفت: «آیا حضری با هم مباحله کنیم و هر دو از خداوند بخواهیم که دروغ‌گو را لعنت کند و آن که بر باطل است را بکشد؟ پس از آن حاضریم با تو نبرد کنم».

یزید پذیرفت و هر دو به میدان آمده، دست‌هایشان را به سوی خداوند بلند کردند و از خدا خواستند که دروغ‌گو را لعنت کند، آن که بر حق است، پیروز گرداند و آن را که بر باطل است، بکشد. سپس با هم‌دیگر مشغول نبرد شدند.

یزید ضربه‌ای خفیف و سبک به بریر زد که ضرری به او نرسانید، ولی بریر ضربه‌ای به او زد که کلاه‌خودش را شکافت و به مغزش رسید و مانند کسی که از جای بلندی بر زمین می‌افتد، از اسب افتاد، در حالی که شمشیر بریر در سرش مانده بود، پس بریر شمشیرش را تکان داد تا از سر او بیرون آمد.

رضی بن منقذ عبدی از سپاه کوفه، هنگامی که چنین دید، به بریر حمله کرد و مدتی با هم مشغول نبرد شدند تا این که سرانجام او نیز بر زمین افتاد و بریر سریع بر روی سینه او نشست تا او را بکشد. ناگهان رضی فریاد زد: «یاری رسانندگان و دفاع کنندگان کجایند که به فریادم برسند؟»، پس کعب بن جابر ازدی با شتاب خود را به بریر رساند و او را با نیزه از پشت هدف قرار داد. هنگامی که بریر درد نیزه را احساس کرد، به زانو بر روی بدن

رضی نشست و پاره‌ای از گوشت صورت او را با دندان کند، ولی کعب با نیزه چنان به بریر زد که او بر زمین افتاد و نیزه در پشتش باقی ماند. سپس کعب با ضربه‌های شمشیر، او را به شهادت رساند. در این هنگام، مجروح، از زمین برخاسته، خاک‌ها را از لباسش برگرفت و به کعب گفت: «بر من منت گذاشتی، ای برادر ازدی! منتی که هیچ گاه آن را فراموش نخواهم کرد». شهادت بریر به دست کعب چنان سنگین بود که همسر یا خواهر کعب به او گفت: «آیا به جنگ فرزند فاطمه رفتی و سید القراء، بریر را کشتی، پس من دیگر هیچ گاه با تو سخن نخواهم گفت!».

۲. عمرو بن قرظۀ انصاری

او به میدان آمد، در حالی که این گونه رجز می‌خواند:

قد علمت کتیبۀ الانصار انی سآحمی حوزۀ الدمار

ضرب غلام غیر نکس شاری دون حسین مہجتی و داری

«گروه انصار می‌دانند که من با ضربه شمشیر خود - ضربه جوانی که از دشمن خود روی گردان نیست - از حریم خانواده خود حمایت خواهم کرد. جان و مال من فدای حسین باد!»

پس در پیش روی امام، نبرد را آغاز کرد تا به شهادت رسید.^۱ او هنگام مبارزه مراقب امام بود و اگر دشمن تیری به سوی امام می‌زد، آن را به جان می‌خرید تا به امام برخورد نکند. چون در این راه غرق خون شد، رو به امام کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا، آیا به عهد خود وفا کردم؟» امام فرمود: «بله و تو زودتر از من در بهشت خواهی بود. پس سلام مرا به پیامبر

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.

برسان و بگو که من در پی تو خواهم آمد».

۳. یزید بن زیاد بن مهاصر (مهاجر) ابو الشعثاء کندی

به نقل از ابی مخفف، یزید بن زیاد از نخستین شهدای کربلاست. او که تیرانداز بود، پیش روی امام بر زانوان خود نشست و صد تیر داشت که همگی آن‌ها را زد. از آن میان، تنها پنج تیر وی بر زمین افتاد (گویا بیش‌تر تیراندازی‌های او در زمان دفع حملات سنگین دو جناح لشکر کوفه بوده است) و هر بار که تیر می‌انداخت، می‌گفت: «من فرزند بهدله (از قبیله بهدله، از شاخه‌های قبیله کنده) و از سواران عرجه هستم.^۱ حضرت نیز در زمان تیراندازی، او را این گونه دعا می‌کرد: «خدایا، تیرش را به هدف برسان و پاداشش را بهشت قرار ده». او پس از پایان تیراندازی برخاست و در حالی که رجز می‌خواند، بر دشمن حمله برد تا این که سرانجام شهید شد. رجز او چنین بود:

انا یزید و ابن مهاصر أشجع من لیث بغیل خادر

یا رب انی لحسین ناصر و لا بن سعد تارک و هاجر

من یزید، فرزند (نوه) مهاصر و شجاع‌تر از شیر خفته در بیشه‌ام، ای پروردگار! من یاور حسین و ترک‌کننده و دوری‌گزیننده از ابن‌سعدم.^۲
 ۴، ۵، ۶ و ۷. عمر بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلمانی، مجمع بن عبدالله عائذی و سعد غلام عمرو بن خالد

این چهار نفر که با یکدیگر دوست بودند و با هم از کوفه به امام پیوسته بودند، به اتفاق، اجازه نبرد گرفتند و در آغاز جنگ به نبرد

۱. عرجه یکی از جنگ‌های روزگار جاهلیت بود که در آن، شاخه بهدله بر قبیله کنده پیروز شده بود.

۲. الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۹.

پرداختند. آن‌ها با شمشیرهای کشیده، به یک‌باره به دشمن حمله می‌کردند و در میان لشکر دشمن فرو می‌رفتند، ولی چون لشکر دشمن بسیار بود، رفته رفته سربازان دشمن آن‌ها را محاصره و از یک‌دیگر جدا کردند. به این ترتیب، ارتباط آن‌ها قطع شد. در این حال، حضرت ابوالفضل بر لشکر دشمن حمله کرد و آن‌ها را به هم رساند. سپس بار دیگر، در حالی که مجروح بودند، با شمشیر بر کوفیان حمله کردند و چنان جنگیدند که هر چهار نفر در کنار هم به شهادت رسیدند.^۱

اثر شهادت اولین دسته از یاران بر امام حسین

به روایت سید بن طاووس، پس از گذشت ساعتی از روز و انجام حمله‌های گوناگون از سوی دشمن و نیز شهادت جمعی از یاران، حضرت دست بر محاسن خود کشید و این گونه فرمود:

«خشم و غضب الهی زمانی بر یهود شدت گرفت که برای خداوند فرزندی قائل شدند و خشم او بر نصارا، هنگامی شدت گرفت که خداوند را سومی از سه تا قرار دادند، بر مجوس آن گاه شدید شد که خورشید و ماه را به جای او پرستش کردند و غضبش بر قومی شدت گرفته است که بر کشتن فرزند پیامبرشان هماهنگی پیدا کرده‌اند. پس به خداوند سوگند که دیگر چیزی از آن چه را که آن‌ها بخواهند، نمی‌پذیرم تا این که خداوند تعالی را دیدار کنم، در حالی که موهایم را به خون خضاب کرده باشم».^۲

اقامة نماز ظهر عاشورا و شهادی نماز

۱. همان، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲. لهوف سید ابن طاووس، ص ۱۵۸.

با فرا رسیدن زمان نماز و یاد آوری آن توسط ابو ثمامه صائدی، امام از کوفیان مهلتی خواست تا نماز ظهر را اقامه کند، ولی خبابت آن‌ها سبب شد که نه تنها این پیش‌نهاد را رد کردند، بلکه بزرگ‌مردانی چون حبیب و حر را (که در تلاش بودند با مشغول کردن دشمن به خود، فرصتی را برای نماز امام فراهم کنند)، نیز در این راه به شهادت رساندند. امام چون چنین دید، چاره‌ای نداشت جز این که نماز ظهر را به صورت خوف، آن هم کمی پس از زوال ظهر عاشورا انجام دهد، در حالی که برخی از یاران نیز خود را سپر ایشان کرده بودند. سپس دستور دادند که یاران باقی مانده دو دسته شوند: نیمی با امام رکعت اول نماز خوف را به پا دارند. نیمی دیگر به فرماندهی زهیر بن قین به نبرد ادامه دهند. و سپس در رکعت دوم رزمندگان با نمازگزاران جای خود را عوض نمایند. سعید بن عبد الله نیز در کنار امام قرار گرفت تا محافظ جان امام از تیرهای پرتاب شده به سوی ایشان باشد و سرانجام در همین راه به شهادت رسید.^۱

۱. مبارزه و شهادت حبیب بن مظاهر

حبیب چون هتاک‌ی و عدم پذیرش کوفیان را دید، متوجه شد که اینک نوبت مبارزه و حماسه آفرینی اوست و شاید بدین صورت بتواند فرصت نماز را برای امام ایجاد کند، این اشعار را خواند:

أَقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَاداً أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَيْتُمْ أَكْتَاداً

یا شَرَّ قَوْمٍ حَسِباً وَ آدَاً

«ای کسانی که به نسب و ریشه از همه بدترید، قسم می‌خورم که اگر

به اندازه شما یا نصف شما بودیم، گروه گروه فرار می کردید».

هم چنین این اشعار را خواند:

انا حبيب و ابی مظاهر فارسُ هیجاء و حربُ تُسَعْرُ
 أنتم أعدُّ عُدَّه و اکثرُ و نحن اوفی منکم و اصبر
 و نحن اعلی حُجَّةً و اظهر حقاً و اتقی منکم و اَعذَرُ

من حبیبم و پدرم مظاهر است، او که یکه سوار عرصه نبرد و فروزاننده جنگ است. شمار شما بیش تر است، ولی ما وفادارتر و صبورتر هستیم. حجت ما برتر و حق ما آشکارتر است و ما از شما پرهیزکارتریم.

آن گاه در حال رجزخوانی، به لشکر عمر بن سعد حمله کرد. بیش تر حمله های او به سوی سربازان حصین بن تمیم بود که روبه روی او موضع گرفته بودند و بیش تر آن ها از قبیله بنی تمیم بودند. متأسفانه در تاریخ تنها از جنگاوری شدید او روایت شده است، ولی از جزئیات آن یا حتی شمار کشتگان دشمن خبری نیست. پس از آن که حبیب جراحتهای گوناگونی برداشت و خسته شد، مردی از بنی تمیم به نام بُدَیل بن صُرَیم قصد کشتن او را کرد، ولی حبیب با شمشیر بر سرش زد و او را کشت. مرد تمیمی دیگری که در کمین حبیب بود، از درگیری او با مرد تمیمی استفاده کرد و با نیزه به حبیب زد. حبیب بر زمین افتاد و چون خواست با زحمت از زمین برخیزد، حصین بن تمیم، با شتاب خود را به او رسانید و با شمشیر ضربتی دیگر بر سر حبیب زد، حبیب دوباره بر زمین افتاد. در این هنگام، همان مرد تمیمی که نیزه را زده بود، بر بدن حبیب نشست و سر از بدن مبارکش جدا کرد.

اثر شهادت حبیب بن مظاهر

شهادت او، به عنوان نخستین فرمانده بر امام بسیار سخت و گران بود، به گونه‌ای که حضرت پس از شهادت حبیب فرمود: «جان خود و یارانم را به حساب خداوند می‌گذارم (که اجر ما را بدهد)». از سوی دیگر، شهادت او در لشکر عمر بن سعد آن چنان مهم بود که بر سر این که چه کسی خود را قاتل او معرفی کند، میان آن مرد تمیمی با فرمانده‌اش، حصین درگیری ایجاد شد تا این که دیگران، این گونه بین آن‌ها مصالحه کردند که قاتل حبیب، همان مرد تمیمی باشد، ولی حصین به خاطر کمکی که به او کرده، برای چند لحظه سر حبیب را از او بگیرد و آن را بر گردن اسب خود آویزان کرده، در میان لشکریان بگرداند. بدین ترتیب، لشکر کوفه می‌دانند که حصین نیز در شهادت حبیب نقش داشته است. سپس سر را به آن مرد تمیمی باز گرداند تا نزد ابن زیاد برده، جایزه ویژه بگیرد.^۱

۲. مبارزه و شهادت حر بن یزید ریاحی

حر بن یزید ریاحی، از مردان قبیله بنی تمیم و از فرماندهان کوفه بود که با اخلاق و روحیه آنان آشنایی داشت. او هنگامی که چنین جنایتی را از سوی قبیله‌اش در مورد حبیب دید، به شدت ناراحت و خشمگین شد و از حضرت اجازه نبرد گرفت. از سوی دیگر، حضرت از کوفیان فرصت نماز خواسته بودند که ثمره آن، شهادت دردناک حبیب بود. در نتیجه حس کرد باید به گونه‌ای کوفیان را سرگرم کند تا برای امام مجال اقامه نماز خوف با وجود ادامه جنگ پیش آید. پس این گونه رجز خواند و عازم میدان شد:

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۹ - ۴۴۰.

أَلَيْتُ لَا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلًا وَ لَنْ أَصَابَ الْيَوْمَ إِلَّا مُقْبِلًا
 اضْرِبُهُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مَقْصَلًا لَا نَاكِلًا عَنْهُمْ وَلَا مَهْلًا
 اضْرِبْ فِي أَعْرَاضِهِمْ بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ مِنِّي وَالْخَيْفَ

«آرزو دارم که کشته نشوم تا این که بکشم و امروز هدف قرار نگیرم، مگر از روبه‌رو (هرگز به آن‌ها پشت نخواهم کرد). با شمشیر به آن‌ها ضربه برنده خواهم زد، در حالی که نه روی خود را بر می‌گردانم و نه خواهم ترسید. این لشکر انبوه را در دفاع از کسی که در منی و خیف بوده است، با شمشیر خواهم زد.»

سپس او و زهیر بن قین (فرمانده جناح راست) حمله‌ای سخت بر کوفیان کردند، به گونه‌ای که وقتی یکی از این دو حمله می‌کرد و درگیری در اطراف او شدت می‌گرفت، دیگری یورش برده، او را رها می‌ساخت. بدین ترتیب، دشمن برای مدتی تحت فشار بود تا این که در یکی از حمله‌ها که حرّ در محاصره قرار گرفته بود، به دلیل شدت زخم‌ها، خستگی و با توجه به این که مبارزه او در این مرحله به صورت پیاده بود، پیاده نظام کوفی بر وی چیره شده، او را به شهادت رساندند. قاتلان او، ایوب بن مُسَرِّح و مرد دیگری از جنگاوران کوفه بودند.^۱ به گزارشی، پیکر پاک او پس از شهادت، گویا به دست زهیر بن قین که در نزدیک او سرگرم نبرد بود، به لشکرگاه و نزد امام آورده شد. پس امام بر بالین او نشست و خاک‌ها را از صورتش پاک کرده، فرمود:

انت الحرّ كما سمّتك امّك، حرّ في الدنيا و حرّ في الآخرة؛ تو حر و

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۰ و ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۴.

آزاده هستی، همان گونه که مادرت تو را حر نام نهاد. تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای.^۱ چون نماز پایان یافت، سپاه دشمن به شدت بر یاران امام سخت گرفت و همین، سبب درگیری‌های بسیار شدید در بعد از ظهر عاشورا شد. از این سو، یاران باقی مانده امام که فزونی حمله‌های لشکر کوفه را می‌دیدند (تا بدان جا که شمار زیاد کشته‌ها و مجروحان این لشکر دیگر به چشم نمی‌آمد) و دیگر یارای دفاع از امام و حتی توان حفظ جان خود را نیز نداشتند، تصمیم گرفتند که در کشته شدن پیش روی امام بر هم پیشی گیرند. از این پس؛ یعنی بعد از ظهر عاشورا و پس از نماز ظهر، شهادت شتابناک باقی مانده یاران امام، به مثابه برگ ریزان رخ می‌دهد.

آخرین مرحله از شهادت یاران امام حسین

به نقل طبری، پس از شهادت بیش‌تر یاران امام، یاران باقی مانده حضرت، یارای حمله به قلب لشکر دشمن را در خود نیافتند، زیرا دور شدن آن‌ها از امام، با دست‌یابی دشمن به امام و بنی هاشم برابر بود، به ویژه آن که شمر نیز همراه سربازانش بر فشار خود افزوده بود. از این رو، تصمیم گرفتند با دفاع از جان امام در کنار ایشان، به ادای دین خود بپردازند.^۲

مبارزه و شهادت زهیر بن قین

او فرمانده جناح راست لشکر امام بود. مأموریت پایانی او در کنار حر، نبردی شدید برای اقامه نماز بود که در این درگیری، دوست و یار او، حر به شهادت رسید. به هنگام نماز که دیگر جناح چپ و راستی وجود نداشت، او

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۲.

فرماندهٔ دستهٔ نخستی بود که باید با دشمن می‌جنگید تا امام با دیگر یاران، رکعت اول نماز را به پا دارد. گویا او این فرصت را پیدا کرد که نماز ظهر عاشورا را در رکعت دوم با امام اقامه کند. پس از نماز نیز او نخستین کسی بود که به میان میدان رفت و جنگی شدید را آغاز کرد. او پیش از این که عازم نبرد شود، به هنگام وداع با امام، دست به شانهٔ ایشان نهاد و این اشعار را زمزمه کرد:

أَقْدِمُ هُدَيْتَ هَادِيًا مَهْدِيًا فَالْيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
وَحَسَنًا وَ الْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَ ذَالِجَنَا حِينَ الْفَتَى الْكَمِيًّا
وَ اسدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيًّا

«پابرجا باش و به پیش برو که هدایت شده و راهنما هستی. پس امروز جدت، پیامبر، حسن، علی مرتضی، جعفر طیار آن (جوان شجاع صاحب دو بال) و حمزه (آن شیر خدا و شهید جاوید) را دیدار خواهی کرد.»
پس از آن، زهیر دلاور عازم میدان نبرد شد. جنگی سخت کرد تا این که پس از وارد شدن زخم‌های بسیار و خستگی شدید، سرانجام دو نفر از کوفیان به نام‌های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر او دست یافته، وی را به شهادت رساندند.^۱

از دیگر شهدای بعد از ظهر عاشورا، این افرادند

ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی همدانی

او پس از اقامه نماز به مبارزه پرداخت و به شهادت رسید.^۲

۱. همان، ج ۵، ص ۴۴۱.

۲. جمل انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۴.

جون، غلام ابوذر

او سیاه پوستی کهن سال بود که چون از حضرت اجازهٔ مبارزه خواست، حضرت از وی تشکر کرد و خواست که آن جا را ترک کرده و جان خود را نجات دهد، ولی جون پاسخ داد: «ای فرزند رسول خدا ، من نمی‌توانم از کسانی باشم که در خوشی با شما بوده، در سختی رهایتان کرده است. به خدا سوگند که بوی بدنم نامناسب، نسبم ناشناخته و رنگم سیاه است. پس بر من منت رفتن به بهشت ده تا بدنم، خوش بو، نسبم شریف و رنگ چهره‌ام، سپید شود. به خدا سوگند، از شما جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه با خون شما مخلوط شود. امام نیز اجازه داد^۱ و او در حالی که عازم میدان بود، این گونه رجز خواند:

کیف تری الفجّار ضرب الاسودِ بالسيف صلتا عن بنی محمد

أدبُ عنهم باللسان والید ارجو به الجنة یوم المورِد

چگونه می‌بینند بدکاران، مبارزه غلام سیاهی را که با شمشیر از فرزند محمد دفاع می‌کند. من با زبان و دست از ایشان دفاع می‌کنم و امیدوارم به پاداش این کار، در قیامت بهشت نصیبم شود. سپس جنگید تا به شهادت رسید^۲.

مبارزه و شهادت نافع بن هلال جَمَلی (بَجَلی)

او از دلاوران لشکر امام بود که در دفع حمله‌های لشکر کوفه در صبح عاشورا، رشادت‌ها نشان داده بود. نافع مبارزه را با تیراندازی آغاز کرد.

۱. لهُوف سید ابن طاووس، ص ۱۶۳.

۲. جمل انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳.

تیرهایی که نشان داشت و نامش را بر بالای آن نوشته بود^۱ و به روایتی، آن تیرها مسموم نیز بود.^۲ او در حال تیراندازی این گونه می‌سرود:

انا الجَمَلی انا علی دین علی^۳
أرْمی بها مُعلِّماً أفواقها والنفس لا یَنْفَعُها إِشْفاقُها

انا الجَمَلی انا علی دین علی

من از خاندان جَمَل (بجلیه - بجلی) و پیرو دین علی هستم. با تیرهایی که بالای آن‌ها نشانه گذاری شده است، او با این تیرها به جز آن‌ها که مجروح کرده بود، دوازده نفر را نیز به قتل رسانید. دشمن که یارای برابری با او را نداشت، به جای نزدیک شدن و جنگیدن، چاره را در از بین بردن توان تیراندازی او دید. از این رو، آن چنان به او زدند که دو بازویش شکست و در میان میدان، مجروح و خونین به اسارت دشمن در آمد. شمر بن ذی الجوشن با شتاب خود را به او رسانید و همراه با جمعی وی را که از محاسنش خون جاری بود گرفته، کشان کشان نزد عمر بن سعد بردند. نافع، اولین اسیر جنگی مجروح از سپاه امام بود که به دست دشمن افتاد. عمر بن سعد با دیدن او گفت: «وای بر تو، نافع! چه چیز باعث شده است که با خودت چنین کنی؟»

نافع گفت: «پروردگرم می‌داند چه نیت و قصدی دارم. به خدا سوگند، جز آن‌ها که مجروح کردم، دوازده نفر از شما را کشتم و از این جنگاوری، خود را سرزنش نمی‌کنم. اگر ساعد و بازویی برایم می‌ماند، نمی‌توانستید مرا اسیر کنید.»

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۱.

۲. البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۶۹۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۱.

شمر به عمر بن سعد گفت: «خداوند سلامتت بدارد، او را بکش». عمر بن سعد گفت: «اگر می‌خواهی، تو او را بکش». شمر نیز بی‌درنگ شمشیرش را از غلاف بیرون آورد. نافع چون چنین دید، گفت: «به خدا سوگند، اگر از مسلمانان بودی، برایت سنگین بود که خدا را در حالی که دستت به خون ما آلوده است، دیدار کنی. خدای را سپاس که مرگ‌مان را به دست شرورترین آفریده‌هایش قرار داد. سپس شمر او را به شهادت رساند و پس از این کار که پیروزی بسیار بزرگی برایش به شمار می‌آمد، با سربازان خود به سوی باقی ماندهٔ یاران امام حمله کرد و این رجز را خواند:

خَلُّوا عُدَاةَ اللَّهِ خَلُّوا عَنِ شَمْرِ
يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ وَ لَا يَفِرُّ

و هو لكم صابٌ و سمٌّ و مقرُّ

«باز کنید دشمنان خدا، راه شمر را باز کنید، که شمشیر می‌زند و فرار نمی‌کند و بلای بزرگ و باد سوزان و تلخ بر شماست.»

مبارزه و شهادت دو برادر از قبیله غفار

عبدالله و عبدالرحمان، فرزندان عزرة غفاری بودند که چون تنهایی امام را دیدند، پیش آمده، گفتند: «ای ابا عبدالله! سلام بر تو، دشمن حلقهٔ محاصره را تنگ کرده و ما را تا کنار شما پس رانده است، اینک دوست داریم پیش رویتان از شما دفاع کنیم و کشته شویم. امام فرمود: «آفرین بر شما، نزدیک بیایید.»

آن‌ها به حضرت نزدیک شده و پیش روی او نبرد و مبارزه را آغاز کردند. در همان حال یکی از آن‌ها چنین رجز می‌خواند:

«بنی غفار و فرزندان نزار و خندف (نام سه قبیله از قبایل عرب) می‌دانند که ما جماعت فاجران را با شمشیرهای بران خواهیم زد. پس ای

یاران، با نیزه‌های بلند، از فرزندان آزادمردان دفاع کنید و این گونه به مبارزه ادامه دادند تا به شهادت رسیدند.^۱

شهادت حنظله بن سعد شبامی

چون نوبت حنظله رسید، پیش روی امام در برابر کوفیان ایستاد و در حالی که تیرها، شمشیرها و نیزه‌های کوفیان را که به سوی امام پرتاب می‌شد، به جان می‌خرید، این آیه‌ها را برای کوفیان تلاوت کرد:

... يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ * وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ *^۲ ای قوم، من از سرانجام کار شما بیمناکم و بر شما، از روزی چون روز احزاب و فرجامی همانند سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آن‌ها بودند، می‌ترسم. بدانید که خداوند بر بندگانش ستم روا نمی‌دارد و ای قوم، بر شما از روز قیامت می‌ترسم، روزی که به پشت فرار خواهید کرد، در حالی که هیچ پناهگاه و نگه دارنده‌ای برای شما نیست، جز خداوند، هر آن کس را که خداوند گمراه کند، هدایت نخواهد شد.

و ادامه داد: «ای قوم می‌ترسم که شما حسین را بکشید و عذاب خداوند شما را فرا گیرد.» سپس این آیه را خواند: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى﴾؛

۱. همان.

۲. غافر، ۳۰ - ۳۳

و کسی که افترا و دروغ می‌بندد، بی شک، زیان خواهد دید.^۱
در این هنگام، امام متوجه حنظله شد و فرمود: «ای فرزند سعد، خداوند رحمت کند. اینان از زمانی شایسته عذاب خداوند شدند که دعوت حق را رد کردند و به ریختن خون تو و یارانت تصمیم گرفته و دست خود را به خون برادران صالح تو آلودند».

حنظله به امام عرض کرد: «جانم فدای شما، درست فرمودید؛ زیرا شما داناترین و سزاوارترین به این دانایی هستید». اینک آیا اجازه می‌دهید که به دیدار پروردگرم شتافته، به برادرانم پیوندم؟ حضرت فرمود: «برو به جایی که از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است و برو به جهانی که اندازه‌ای نمی‌پذیرد و دولتی که نابود نمی‌شود». حنظله گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله و صلی الله علیک و علی اهل بیتک. وعده دیدار ما و شما در بهشت خداوند باشد». امام فرمود: «آمین، آمین. او به مبارزه پرداخت تا به شهادت رسید».^۲

شهادت دو برادر مادری

سیف بن حارث بن سریع جابری و مالک بن عبد بن سریع جابری با هم‌دیگر پسر عموی پدری و برادران مادری بودند. این دو در حالی که می‌گریستند، به حضرت نزدیک شدند. امام فرمود: «برادرزاده‌هایم! چه چیز شما را به گریه انداخته است، در حالی که به خدا سوگند، امید دارم که به زودی چشمان شما روشن شود؟» گفتند: «جان ما به فدایتان، به خدا سوگند، برای خودمان گریه نمی‌کنیم، بلکه گریه ما برای شماست که

۱. سوره طه، آیه ۶۱

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۳.

می‌بینیم در محاصره قرار گرفته‌اید و ما نمی‌توانیم از شما دفاع کنیم». امام فرمود: «خداوند به شما، به پاس اندوهتان از محاصره شدن من و جان بازی‌تان در یاری رساندن به من، بهترین پاداش پرهیزگاران را عنایت فرماید». آن دو گفتند: «السلام علیک یا بن رسول الله» و بدین گونه از امام اجازه نبرد گرفتند. امام نیز فرمود: «و علیكما السلام و رحمة الله». آن‌ها به نبرد با دشمن رفته، در پیش روی امام جنگیدند تا به شهادت رسیدند.^۱

مبارزه و شهادت عابس و شوذب

عابس بن ابی شیبب شاکر همدانی و شوذب بن عبدالله همدانی از افراد قبیله شاکر و همیشه با هم بودند. بعد از ظهر عاشورا که یاران امام به درجه شهادت می‌رسیدند، عابس رو به شوذب کرد و گفت: «چه می‌خواهی بکنی؟» شوذب گفت: «به همراه تو خود را فدای پسر پیامبر می‌کنم». عابس گفت: «گمان من به تو همین بود. پس اینک برو و در برابر چشم امام جنگ کن تا کشته شوی و امام بر کشته شدن تو صبر کند و پاداش کشته شدن تو را از خداوند بخواهد. من نیز صبر می‌کنم تا اجر ببرم. اگر جز نیز کسی دیگر را داشتیم، دوست داشتیم در برابر چشم من جنگ کند و کشته شود تا اجر ببرم، زیرا امروز روز عمل و روزی است که ما باید تا می‌توانیم کار کنیم و پاداش بخواهیم و فردا روز شمار است.» شوذب نزد امام رفت و پس از سلام، اجازه مبارزه گرفت. پس از آن نیز به میدان رزم رفت و در پیش روی امام جنگید تا به شهادت رسید.

پس از شهادت او، عابس نزد امام رفت و گفت: «ای ابا عبدالله! در روی زمین و در دور و نزدیک، کسی نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از شما

نیست. اگر می‌توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ستم و قتل را از شما دور کنم، چنین می‌کردم، السلام علیک یا ابا عبدالله، خداوند را گواه می‌گیرم که در راه تو و پدرت بوده‌ام.» آن گاه پس از کسب اجازه در حالی که شمشیرش را کشیده بود و اثر جراحی نیز در پیشانی‌اش دیده می‌شد، عازم میدان گشت.

ربیع بن تمیم همدانی که از قبیلهٔ عابس و در لشکر کوفه بود، می‌گوید: «چون عابس به سوی ما آمد، او را شناختم و پیشینهٔ او در جنگ‌ها و این که از شجاع‌ترین مردم در نبردها بود، به یادم آمد. رو به لشکریانی که در اطرافم بودند، کرده و گفتم: این مرد شیر شیران و فرزند ابو شیب است، مبادا کسی از شما به جنگ او برود و قصد جنگ تن به تن با او کند»، در نتیجه کسی به جنگ عابس نرفت.

از آن سو، عابس پیوسته فریاد می‌زد: «آیا کسی نیست تا به جنگ من آید؟»، عمر بن سعد چون چنین دید گفت: «او را با سنگ باران به زانو درآورید.» پس کوفیان سنگ پرانی را از هر سو آغاز کردند. چون چنین دید، زره و کلاهخود خود را انداخت و بر کوفیان حمله برد. آن مرد همدانی می‌گوید: «به خدا سوگند، او را دیدم که بر گروهی بیش از دویست نفر حمله برد و آن‌ها را به پس راند و پراکنده کرد تا این که پس از مجروح شدن و خستگی شدید، کوفیان توانستند او را از همه سو محاصره سازند و به او حمله کنند.»

مرد همدانی می‌گوید: «هنگامی که به خود آمدم دیدم سر او در دست جنگجویان سرشناس دست به دست می‌گردد و هر یک می‌گویند: من قاتل اویم، نه دیگری و بدین گونه با هم درگیرند.» عمر بن سعد به ناچار مداخله کرد و گفت: «با همدیگر نزاع نکنید. عابس کسی نبود که یک نفر به تنهایی بتواند او را بکشد (همهٔ شما در قتل او سهیم هستید) و با این سخن

آن‌ها را پراکنده کرد.^۱

دیگر شهیدان

به گزارش شیخ مفید، پس از شهادت عابس، باقی مانده یاران امام نیز به شهادت رسیدند.^۲ در این‌جا نام برخی از شهدا را که بی‌گمان جزو شهدای کربلا هستند، ولی زمان شهادتشان مشخص نیست، می‌آوریم: حجاج بن مسروق جعفی، عامر بن حسان طایی، عبدالرحمان بن عبد ربّه انصاری، منجح و اسلم، دو غلام امام و... .

جدا شدن و رفتن ضحاک بن عبدالله مشرقی

ضحاک بن عبدالله مشرقی همدانی که در میان راه به امام پیوسته بود، می‌گوید: «چون دیدم یاران امام به شهادت رسیده‌اند و کسی جز سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی و بشیر بن عمرو حضرمی نمانده است و پس از آن‌ها نیز نوبت امام و اهل بیت اوست، نزد حضرت رفتم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا ، می‌دانی که من با شما پیمان بسته بودم که تا زمانی با شما باشم و در کنار شما بجنگم که جنگ جویان دیگری نیز داشته باشید، ولی اگر جنگجویی برای شما بر جای نماند، من اجازه رفتن داشته باشم و شما بپذیرید.» امام فرمود: «بله، درست می‌گویی، ولی به من بگو در این وضعیت دشوار چگونه می‌خواهی خود را نجات دهی؟ اگر می‌توانی از حلقه محاصره دشمن بگذری، برو.»

ضحاک می‌گوید: «چون امام به من اجازه رفتن داد، به سرعت به سوی

۱. همان، ص ۴۴۴.

۲. ارشاد، مفید ج ۲ ص ۱۰۶.

خیمه‌ها آمدم و بر اسب خود (که از حملهٔ پیش از ظهر دشمن جان سالم به در برده بود)، سوار شده و ضربه‌ای به آن زدم، اسب تاختن آغازید و آن گاه که شتاب لازم را پیدا کرد، متوجه کناره و آخر لشکر کوفه شدم و در همان سمت به سرعت (برای عبور از محاصرهٔ دشمن) تاختم. آن‌ها چون چنین دیدند، برای من راهی باز کردند تا از محاصره بیرون بیایم، ولی پانزده نفر از آن‌ها به تعقیب من پرداختند تا آن که من به تاخت، خود را به روستای شفییه که روستایی کوچک در نزدیکی فرات بود، رساندم. ناگهان آن‌ها به من رسیدند، من به ناچار خود را معرفی کردم. از میان آن‌ها، کثیر بن عبدالله شعبی، ایوب بن مِشْرَحَ خِیوانی و قیس بن عبدالله صائدی همدانی مرا شناختند و رو به بقیه گفتند: او ضحاک بن قیس مشرقی همدانی، پسر عموی ماست. شما را به خدا قسم می‌دهیم که از او درگذرید. افراد باقی مانده پاسخ دادند: به خدا سوگند، تنها برای شما و برآوردن خواسته‌تان از او درمی‌گذریم. ضحاک می‌گوید: پس از خواهش آن سه نفر افراد باقی مانده نیز پذیرفتند و از کشتن من درگذشتند و من به راه خود ادامه دادم.^۱

حماسه آفرینی و شهادت بنی هاشم

پس از شهادت همهٔ اصحاب، فضایی دیگر بر کربلا حاکم می‌شود. بدین معنا که اینک نوبت حماسه آفرینی و شهادت جوانان هاشمی است و به ترتیب، با علی اکبر آغاز می‌شود و با حضرت عباس پایان می‌یابد. در این فضای جدید که دیگر نامحرمی در خیمه‌گاه حضرت نیست، فعالیت‌های حضرت زینب سلام الله علیها در بیرون از خیمه‌گاه آغاز

۱. تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۴۵.

می‌شود. البته گفتنی است که دیگر زنان و کودکان، هم‌چنان در خیمه‌گاه می‌مانند و هیچ کس بیرون نمی‌آید تا زمانی که غارت دشمن آغاز می‌شود. حتی بر اساس مدارک معتبر، سیدالشهدا هنگام وداع خود به خیمه‌گاه رفته است. این حضور و فعالیت حضرت زینب سلام الله علیها به عنوان مسئول بانوان و اهل بیت و قافله سالار جدید کربلا در آخرین لحظه‌های مبارزه سیدالشهدا و لحظه شهادت ایشان به اوج می‌رسد.

در لشکر کوفه نیز فضا و وضعیت جدیدی پدید آمده است. آن‌ها ناگهان خود را با گروهی از جوانان هاشمی روبه‌رو دیدند که یا به طور مستقیم ذریه پیامبر هستند (مانند فرزندان حسین)، یا از وابستگان نزدیک آن حضرتند. بنابراین، کشتن آن‌ها برای شمار زیادی از افراد لشکر کوفه کمی سخت بود. به همین دلیل، در ماجرای شهادت حضرت علی اکبر و حضرت قاسم، وقتی قاتل پیش از اجرای جنایت، تصمیم خود را به اطرافیانش می‌گوید، هم خودش این عمل را بسیار بزرگ و مهم معرفی می‌کند و هم اطرافیانش با شگفتی به او می‌نگرند و از همین رو است که بر خلاف قاتلان یاران امام که بیش‌تر ناشناخته‌اند، نام قاتلان تک‌تک جوانان هاشمی به عنوان جنایت‌کارانی منفور و چهره‌هایی سیاه، در کتاب‌های تاریخی ثبت و ضبط است.

نفرت تاریخ از قاتلان بنی هاشم به گونه‌ای است که حتی در همان زمان‌ها (پس از واقعه کربلا و مرگ یزید) برخی از جانیان، قصه‌های کربلا را با و حذف نام خود، برای دیگران بازگو می‌کردند. طبری نقل می‌کند:

مردی از قبیله سکون، از هانی بن ثبیت حضرمی (یکی از جانیان کربلا و قاتل عبدالله بن علی، برادر حضرت ابوالفضل)، نقل می‌کند: سال‌ها بعد که هانی پیر شده و در مجلسی در محله قبیله بنی حضرم (از شاخه‌های قبیله

کنده) در کوفه نشسته بود، شنیدم که در بیان قصه‌ای از کربلا می‌گفت: «من به همراه عده ای اسب سوار دیگر در قسمتی ایستاده بودیم، ناگهان نوجوانی از خاندان حسین به سوی ما خارج شد که یکی از ما به او نزدیک شد و او را با شمشیر کشت.»

آن مرد سکونی می‌گوید: آن قاتل، خود هانی (راوی قصه) بود، ولی چون دید اگر به صراحت نام خود را به عنوان قاتل بگوید، مورد سرزنش قرار خواهد گرفت، نام خود را مخفی کرد و عبارت «یکی از ما» را به جای آن گفت.^۱

مسئله عطش

آن چه از کتاب‌های تاریخ برداشت می‌شود این است که سوز دردناک عطش، به طور عمده از بعد از ظهر بنی هاشم متوجه مردان رزمنده و آغاز رزم می‌شود و پس از مجروح شدن آن‌ها نمود بیش‌تری پیدا می‌کند. البته مسئلهٔ عطش فراگیر است، ولی به هر حال، زنان و کودکان در درون خیمه‌ها (و زیر سایه) دارای کم‌ترین فعالیت بودند، در حالی که مردان زیر آفتاب گرم و روی شن‌های داغ بیابان عراق می‌جنگیدند و بدن‌های مجروح و فعالیت و رزم گسترده سبب تشدید عطش در آن‌ها می‌شد. عطشی که در جنگ اصحاب امام نقش محوری نداشت، در نبردهای بنی هاشم به تدریج رخ نشان می‌دهد و سرانجام در مبارزه‌های دو برادر آخرین (یعنی امام و قمر بنی هاشم) جایگاه محوری می‌یابد.

مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر

چون از یاران امام کسی باقی نماند و نوبت جوانان هاشمی شد، اولین

کسی که نزد امام آمد و از ایشان اجازه نبرد گرفت، حضرت علی اکبر بود. هنگامی که وی رهسپار میدان رزم شد، امام نگاهی نا امیدانه به او انداخت و اشک از چشمان مبارکش سرازیر شد. سپس به درگاه الهی این گونه مناجات کرد: «خداوندا! گواه باش، جوانی به سوی آنها می‌رود که شبیه‌ترین مردم از جهت سیرت، صورت و گفتار به فرستاده و پیامبر توست و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم، به او نگاه می‌کردیم.^۱ آن گاه فریاد بر آورد: ای پسر سعد! خداوند نسل تو را قطع کند، همان گونه که نسل مرا قطع کردی.»^۲ به نقلی، چون علی اکبر در برابر کوفیان ایستاد، به او گفتند: «چون از سوی مادر با یزید خویشاوندی، امانت می‌دهیم»، ولی او پاسخ داد: «پیوند من با پیامبر برای نگاه داشتن مهم‌تر و شایسته‌تر است.»^۳

سپس رهسپار مبارزه شد و این رجز را خواند:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی
 من شبت ذاک و من شمر الدنی اضربکم بالسیف حتی یلتوی
 ضرب غلام هاشمی علوی و لا ازال الیوم احمی عن ابی
 والله لا یحکم فینا ابن الدعی^۴

«من علی، فرزند حسین بن علی هستیم. به خانه خدا سوگند، ما از این شبت و شمر پست به پیامبر نزدیک‌تریم. چون جوانی هاشمی و علوی، چنان

۱. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۶۶؛ مقاتل الطالبین، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۱۶۶.

۳. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۵۳.

۴. مقاتل الطالبین، ص ۷۷.

بر شما شمشیر می‌زنم که شمشیرم خم شود. امروز پیوسته از پدرم دفاع می‌کنم. به خدا سوگند، پسر بی پدر (نامشروع) نمی‌تواند بر ما حکم راند. او پیوسته بر دشمن حمله می‌کرد، پس از نبردی سخت و شدید شماری از کوفیان را کشت، گروهی را مجروح کرد. آن گاه نزد پدر بازگشت و گفت: «ای پدر، عطش مرا آزار می‌دهد.» امام پاسخ داد: «اندکی صبر کن تا جدّت با آبی گوارا تو را سیراب سازد.» او بازگشت و به نبرد ادامه داده و بارها بر کوفیان حمله برد. کوفیان از شجاعت بی مانند او سخت ترسیده بودند، به علاوه از آلوده شدن دستشان به خون اولین مبارز هاشمی نیز واهمه داشتند، زیرا از آغاز اسلام تا آن زمان هیچ یک از مسلمانان رسمی (جز خوارج و...) به این راحتی در برابر چشمان دیگران، دستش را به خون ذریّهٔ پیامبر آلوده نساخته بود.^۲

سرانجام یکی از کوفیان به نام مرّه بن منقذ عبدی به اطرافیان خود گفت: «گناه تمام عرب بر من باشد، اگر بار دیگر حمله آرد و از نزدیک من عبور کند و من او را نکشم». پس چون علی اکبر دیگر بار به آن قسمت از لشکر کوفه حمله کرد، مرّه بدون این که به طور مستقیم با او روبه‌رو شود، غافل‌گیرانه وی را هدف قرار داد. به نقل سید بن طاووس و ابوالفرج اصفهانی، او علی اکبر را با تیر هدف قرار داد، تیری که به گلولی مبارکش نشست و در پی آن، خون جاری شد.^۳ در نقل دیگر، جوان امام حسین را همین ضارب، ولی با نیزه هدف قرار داد.^۴

۱. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۶۶؛ امالی صدوق، ص ۲۲۶.

۲. ارشادمفید، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳. همان.

۴. لهوف سید ابن طاووس، ص ۱۶۷، مقاتل الطالبین، ص ۷۷.

از آن جا که نام ضارب در همهٔ متون یکی است و روایت زدن با نیزه از قوت بیش‌تری برخوردار است، ما آن را می‌پذیریم. در هر حال، هر دو گزارش حاکی از آن است که به دلیل شجاعت بی‌مانند حضرت علی اکبر و واهمه‌ای که کوفیان از کشتن اولین مبارز هاشمی داشتند، به ایشان نزدیک نمی‌شدند. در پی جنایت این مرد عبدی، حضرت علی اکبر زخمی سخت بر می‌دارد و بر زمین می‌افتد، دیگر کوفیان نیز که با این اقدام، حرمت کشتن جوان هاشمی و ذریهٔ پیامبر برایشان شکسته شده، ناگهان او را محاصره کرده، با شمشیر چنان ضربات فراوانی به ایشان می‌زنند که قطعه‌قطعه می‌شود.^۱

او اندکی پیش از شهادت فریاد کرد و پس از سلام به پدر، سلام رسول خدا را نیز به ایشان رساند و به شهادت رسید. امام به سرعت خود را بر بالین او رساند و صورت بر صورت او گذاشت^۲ و فرمود: «خداوند گروهی که تو را کشتند و گستاخی را از حد گذراند و حرمت رسول خدا را شکستند، بکشد.»

در این حال، اشک چشمان امام را فرا گرفت و فرمود: «علی، پس از تو خاک بر دنیا باد!» ناگاه حضرت زینب سلام الله علیها در حالی که ناله می‌کرد: «ای وای برادرم! ای وای برادر زاده‌ام!» آمد و خود را بر پیکر علی اکبر انداخت. این حرکت بی‌مانند و سوزناک حضرت زینب سلام الله علیها سبب شد که سربازان کوفی از یک دیگر پرسند: این بانو کیست؟ برخی دیگر پاسخ دادند: او زینب، دختر فاطمه، دختر رسول خدا است.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۶، ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. همان.

هنگامی که امام، خواهرش را با آن حالت اندوهناک دید، برخاست و او را به خیمه بازگرداند. آن گاه به جوانان هاشمی دستور داد که پیکریاک علی اکبر را بردارند و در کنار خیمه‌ای که روبه‌روی آن سرگرم نبرد بودند، بگذرانند.^۱

امام پس از شهادت علی اکبر کوفیان را این گونه نفرین کرد:
 «اللهم دعونا لينصرونا فخذولونا و قتلونا، اللهم فاحبس عنهم قَطْرَ السماءِ وامنهم بركاتِ الارضِ فان متعتهم الي حين ففرقهم شيعاً و اجعلهم طرائقَ قديماً و لا ترضِ الولاةَ عنهم ابداً؛ خداوندا! اینان ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند، ولی ما را خوار ساخته، به قتل رساندند. خداوندا! باران آسمان را از آن‌ها دریغ دار، برکت‌های زمین را از ایشان بگیر و اگر به آن‌ها تا روز قیامت مهلت و زندگانی می‌دهی، آن‌ها را پراکنده‌دار و هیچ حاکمی را از آنان خشنود مکن».

به نوشته نویسنده کتاب تاریخ سیدالشهدا، مصیبت شهادت حضرت علی اکبر بر امام بسیار گران بود و تنها نفرین بر قاتلان ایشان و آمدن حضرت زینب که سیدالشهدا با بازگرداندن ایشان به خیمه گاه، از کنار پیکر جوان خود دور شد، اندکی امام را آرام ساخت.^۲
 حضور این چنین حضرت زینب سلام الله علیها که تنها در ماجرای شهادت فرزندان سیدالشهدا (علی اکبر و علی اصغر) دیده می‌شود، از شاخصه‌ها و رفتارهای ویژه آن بانو در کربلاست.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۷.

۲. اخبار الطول، ص ۱۰۷.

شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل

عبدالله پس از علی اکبر از امام اجازه گرفت و رهسپار میدان رزم شد. او به شدت جنگید و هنگامی که برای لحظه‌ای ایستاد و دست به پیشانی برد (تا شاید عرق صورت پاک کند)، یکی از سربازان دشمن به نام عمرو بن صبیح صیداوی از تیراندازان دشمن (از فاصله‌ای نزدیک) چنان او را هدف قرار داد که تیر، کف دست او را به صورتش چسباند، به گونه‌ای که نمی‌توانست دست خود را آزاد کند. او بی درنگ تیر دیگری در کمان گذاشته و این بار سینه عبدالله را هدف قرار داد که قلب او را پاره کرد. عبدالله بر زمین افتاد و جنگجویان کوفی بر سرش ریخته، او را به شهادت رساندند.^۱

پس از به شهادت رسیدن او، آن تیرانداز صیداوی، تیر را از صورت عبدالله بیرون می‌کشد، ولی چوبه تیر بیرون می‌آید و پیکان آن در صورت عبدالله باقی می‌ماند.^۲

قاسم بن حسن

حُمید بن مسلم، وقایع نگار لشکر کوفه، درباره رزم قاسم چنین می‌گوید: «نوجوانی به سوی ما آمد که گویا صورتش پاره‌ای از ماه بود. او شمشیری داشت و پیراهن و کفشی که بند پای آن چپ آن پاره شده و به پای او آویزان بود». به روایت شیخ صدوق چون عازم میدان نبرد شد، این بیت را می‌خواند:

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۷.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۰.

لما تجزعی نفسی فکل فان الیوم تلقین ذوی الجنان

«ای نفس، بی تابی مکن که هر چیزی فناپذیر است و امروز، روزی است که به دیدار خدا خواهی رفت. پس نبرد کرد و سه نفر از سربازان دشمن را به درک رساند»^۱.

حمید بن مسلم به گزارش خود این گونه ادامه می‌دهد: در کنار من، عمرو بن سعد بن نفیل از دی ایستاده بود. او هنگامی که مرا محو جمال دل‌ربای این نوجوان دید، گفت: به خدا سوگند، حمله‌ای سخت بر او خواهیم کرد. به او گفتم: سبحان الله! چه می‌خواهی بکنی؟ چرا نمی‌گذاری همان‌هایی که او را در بر گرفته‌اند، به جای تو از پای در آورندش؟ ولی عمرو گفت: به خدا قسم، به او حمله می‌کنم، به سوی او حمله برد و به سختی با وی درگیر شد تا این که سرانجام توانست با شمشیر، ضربه‌ای محکم بر سر قاسم بزند. قاسم که به شدت زخمی شده بود با صورت بر زمین افتاد و در همین حال فریاد برآورد: عموجان، به فریادم برس. امام بتاخت و همانند بازشکاری خود را به بالین قاسم رساند و چون شیری خشمگین با شمشیر به عمرو حمله برد، او ساعد دست خود را پیش آورد تا از خود دفاع کند، ولی دستش از آرنج قطع شد. در همین حال، سواران دشمن که امام را در نزدیک خود دیدند، قصد فرار کردند و ازدحام آنان سبب شد که عمرو زیر دست و پای اسب‌ها لگدمال شود و بمیرد.

حمید بن مسلم می‌گوید: «چون گرد و غبار خوابید، حسین را دیدم که بر بالین آن نوجوان ایستاده و او نیز پاهایش را بر زمین می‌مالد و در حال جان دادن است. امام فرمود: «از رحمت خداوند دور باشند کسانی که تو را کشتند،

مردمی که در قیامت، جد تو، روی گردان از آن‌ها خواهد بود، به خدا سوگند، برای عمومیت سنگین است که او را بخوانی، ولی پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد، در حالی که سودی به حالت نداشته باشد. به خدا قسم، این صدایی است که خون خواهان فراوانی داشت، ولی اکنون یارانش کم شده‌اند (یعنی بنی هاشم همگی فریادرس تواند، ولی اینک در این بیابان یآوری نداریم).^۱ آن‌گاه امام پیکر او را در بغل گرفته، از زمین برداشت و در حالی که پاهایش بر زمین کشیده می‌شد و امام سینه بر سینه او نهاده بود، در کنار پیکر پاک علی اکبر و دیگر شهدای اهل بیت بر زمین گذاشت.

حمید بن مسلم می‌گوید: «من که آن نوجوان را نمی‌شناختم، با دیدن این رفتار دل سوزانۀ امام با او، از اطرافیان خود نام وی را پرسیدم. برخی گفتند: قاسم فرزند، حسن بن علی بن ابی طالب».^۱

امام حسین و لباس کهنه :

به گزارش بیش‌تر متون معتبر تاریخی، هنگامی که همه یاران امام شهید شدند و جز سه یا چهار یاور برای امام باقی نماند (حضرت ابوالفضل و سه برادر دیگرش)، امام احساس کرد که زمان شهادتش نزدیک است و دشمن به زودی به سراغ ایشان خواهد آمد. بنابراین، لباسی را خواست که کسی به آن رغبت نکند. سپس برای اطمینان هرچه بیش‌تر، آن را پاره نیز کرد و زیر همه لباس‌های معمولی و رزم خود پوشید. هدف امام این بود که هنگام غارت کسی، لباس‌های ایشان را به دلیل کهنگی بسیار، نبرد و بدنش برهنه نشود.^۲

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۷.

۲. همان، ص ۴۵۱.

حضرت ابا‌الفضل العباس

پس از شهادت همه یاران و جوانان بنی هاشم نوبت به قمر بنی هاشم می‌رسد. متأسفانه در متون تاریخی معتبر، به شرح مبارزه‌ها و جزئیات شهادت ایشان چندان پرداخته نشده است و اگر مزار معروف و مشهور ایشان در فاصله چند صد متری از مزار امام حسین و دیگر شهدا قرار نداشت، شاید این اندک اطلاعات موجود درباره شهادت ایشان نیز حذف می‌شد یا نامفهوم می‌نمود. در این جا می‌کوشیم با جست و جو در متون معتبر و دقت در قراین و شواهد، شرحی کوتاه از مبارزه و شهادت این سردار به دست دهیم.

چون هیچ یک از رزمندگان باقی نمانده بودند و از سوی دیگر، سوز عطش بیداد می‌کرد، امام حسین تصمیم می‌گیرد با برادرش، حضرت عباس رهسپار شریعه فرات شود. صحنه نبرد از صبح تا آن ساعت، روبروی دشمن بوده، ولی اینک آن دو بزرگوار برای رسیدن به فرات، به شرق خیمه‌گاه می‌روند و خود را به بلندی (که‌ریز) کنار نهری خشک می‌رسانند تا با حرکت سریع روی آن، خود را به شریعه فرات (مسناة یا همان علقمه) برسانند. در این حمله، حضرت عباس، جلوتر از برادر و با رزمی دلاورانه و شدید، کوشش می‌کرد تا مسیری را برای رسیدن به شریعه فرات باز کند (باید توجه داشت که فاصله خود فرات از محل نبرد در حدود پانزده کیلومتر است، پس هدف آن دو شریعه ونه خود فرات،

است) .

هنگامی که لشکر عمر بن سعد از هدف آنها آگاه شد، سواره نظام خود را به سرعت و با همه نیرو به مقابل، آنها اعزام کرد.^۱ این در حالی بود که پیش‌تر، جناح راست لشکر کوفه به فرماندهی عمرو بن حجاج، در نزدیکی فرات و در همین ناحیه موضع گرفته بودند.^۲ البته امام و قمر بنی هاشم، بدون این که مستقیم به قلب این جناح از لشکر دشمن حمله کنند، کوشش می‌کردند تا با استفاده از بلندی اطراف نهر خشک (مُسَنَّاة) خود را از دسترس لشکر دشمن دور کرده، به شریعه فرات برسانند، ولی سربازان دشمن، به ویژه دو گروه سواران و تیراندازان، به سرعت خود را به آنها رسانده، از نزدیک شدن ایشان به فرات جلوگیری کردند. درگیری شدیدی رخ می‌دهد. در این هنگام، یکی از سربازان دشمن که از قبیلۀ ابان بن دارم بود، با فریاد به سربازان کوفه می‌گوید: «وای بر شما! بین حسین و فرات فاصله ایجاد کنید و نگذارید او به آب دسترسی پیدا کند.»

امام چون فریادهای او را شنید، فرمود: «خدایا او را از تشنگی بمیران». آن مرد به شدت خشمگین شد و چون تیرانداز ماهری بود، امام را با تیری هدف قرار داد. تیر به شدت به دهان امام خورد و ایشان را مجروح ساخت. امام تیر را بیرون کشید و دستان خود را از خون پر می‌کرد و در حالی که

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۰.

آن را به آسمان پاشید، فرمود: خداوندا، از آن چه نسبت به فرزند پیامبر انجام می‌دهند، به درگاهت شکایت می‌کنم.^۱

این وضعیت پیش آمده برای امام، سبب دوری دو برادر از یک دیگر و ایجاد فاصله بین آن‌ها می‌شود، زیرا امام به واسطهٔ مجروح شدن برای مدتی از ادامهٔ مسیر باز می‌ماند، ولی حضرت عباس با وجود درگیری شدیدش با دشمن، موفق می‌شود که برای لحظه‌ای کوتاه خود را به فرات برساند.

حضرت عباس در جنگ و گریزهای اطراف فرات، لحظه‌ای خود را به فرات رسانده و مقداری آب نیز تهیه کرده است، ولی سرانجام در انبوه سربازان دشمن گرفتار می‌شود، به گونه‌ای که به ناچار یک تنه به جنگ با آن‌ها می‌پردازد.

در حدیثی از امام سجّاد (که شیخ صدوق روایت کرده است)، تصریح شده که در این درگیری‌ها، هر دو دست حضرت عباس همانند دستان عمویش، جعفر بن ابی طالب جدا شده است.

بنابراین، شدت جراحات‌ها و جدا شدن دست‌ها سبب از دست دادن هرگونه توان حرکت و مبارزه‌ای از حضرت می‌شود. پس، از آن است که دو نفر به نام‌های: زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنّیسی (طایبی) با هم دیگر او را به شهادت می‌رسانند.^۲ بعدها قاتل عباس می‌گوید: «جوانی از بنی هاشم را کشتم که بر پیشانی‌اش آثار سجده آشکار بود...»^۳

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۰.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۹۰.

یک نکته

دشمن برای به شهادت رساندن حضرت عباس ، تنها راه چاره را جدا کردن امام حسین از او می‌بیند. بنابراین، برای رسیدن به هدف خود به یاری تیراندازی دقیق و حساب شده مردی از قبیلهٔ ابان بن دارم به دهان امام، ایشان را از یاری‌رسانی به برادر باز می‌دارد. شرح واقعه از گزارش بلاذری چنین برمی‌آید: در این حمله، نه تنها حضرت عباس، بلکه گویا هر دو برادر به فرات می‌رسند و چون امام به آب نزدیک می‌شود و قصد می‌کند از آن بنوشد، دشمن او را با تیر می‌زند.^۱ در این حمله، اگرچه حضرت عباس از برادر جدا می‌افتد، ولی سرانجام موفق می‌شود راه را برای رسیدن امام باز کند تا ایشان به فرات (به گفتهٔ بلاذری و طبری) یا نزدیک آن (به نقل ارشاد و ابن عساکر) برسد. این مهم، با وجود انبوه دشمنان مسلح و با توجه به فاصلهٔ چشم‌گیر بین شریعهٔ فرات و خیمه گاه، شاهکاری ستودنی و رشادتی بسیار بزرگ بوده است.

به هر روی، دشمن چون توان جنگیدن تن به تن با عباس را نداشت، به صورت گروهی حضرت عباس را محاصره کردند، او را از برادرش جدا و مظلومانه به شهادت رساندند. پس از شهادت، کوفیان پیکر پاکش را پایمال کردند و حکیم بن طفیل طایی لباس او را از تنش در آورد.^۲ امام نیز در مصیبت او به شدت گریه کرد و فرمود: «الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي؛ الان کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد».^۳

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۹.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. الفتح، ج ۵.

شهادت طفل شیرخواره

امام حسین پس از به شهادت رسیدن حضرت عباس به خیمه گاه باز می‌گردد.^۱ به روایت سید بن طاووس، امام در بازگشت، وقتی چشم مبارکش بر پیکر پاک شهدا افتاد و شهادت جوانان و یارانش را دید، بر نبرد با دشمن مصمم شد و فریاد بر آورد:

آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما وجود دارد که از کیفر ستمی که بر ما رفته است، از خدا بترسد؟ آیا کسی هست که برای فریاد رسی ما، به خداوند دل بسته باشد؟ آیا کسی هست که در کمک کردن به ما، چشم امید به پاداش خداوند دوخته باشد؟^۲ پس زنان اهل بیت، چون صدای یاری خواهی امام را شنیدند، شروع به گریه و ناله کردند.

به گفته سید بن طاووس، امام جلوی در خیمه آمد و به حضرت زینب سلام الله علیها فرمود: «طفلم را به من بدهید تا با او وداع کنم». ایشان نیز کودک را نزد امام آورد.^۳ امام، علی اصغر را در آغوش خود گرفت و (به روایت طبرسی) او را بوسید و فرمود: «فرزندم، وای بر این قوم زمانی که با محمد روبه‌رو شوند و پیامبر از آنها روی می‌گرداند». در این حال، مردی از بنی اسد که (به روایت الملهوف)، حرمه بن کاهل اسدی بوده

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

۲. لهوف سید ابن طاووس، ص ۱۶۸.

۳. همان.

است، با تیری آن طفل را هدف قرار داد که به گلوی او را پاره کرد. امام طفل غرقه به خون را به زینب سلام الله علیها داد. آن گاه دستان خود را زیر گلوی کودک گرفت و چون دستانش از خون او پر شد، آن را به آسمان پاشید و فرمود: «خداوندا! اگر یاری ات را بر ما نمی فرستی، این را در جایی که خیر است، قرار بده و انتقام ما را از ستمگران بگیر».^۱ هم چنین فرمود: «مصیبت‌هایی که بر من فرود می آید، آسان است، زیرا این‌ها همه در محضر و پیش چشم خداوند است».^۲

اگرچه در متون متأخر، گزارش‌هایی از دفن این شیرخواره به دست امام وجود دارد، ولی به تصریح شیخ مفید و یعقوبی، امام او را پس از شهادت، در کنار پیکر دیگر شهدا قرار داده است. (و هم چنین مسئله طلب آب برای شیر خواره در هیچ یک از منابع متقدم و معتبر نیست).^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲. لیهوف سید ابن طاووس، ص ۱۶۹.

۳. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۰۸ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۷.

بخش ششم

مبارزه و شهادت حضرت ابا عبدالله الحسین

مبارزه امام حسین پس از شهادت حضرت عباس به سرعت آغاز می گردد، چرا که کوفیان بی درنگ به جنگ حضرت می آیند. در نتیجه، حضرت فرصت چندانی برای وداع طولانی، آن هم با آن تفصیلی که در متون متأخر آمده، نداشته است. حتی همان گونه که گذشت، حضرت لباس کهنه را نیز پیش از شهادت حضرت عباس و برادرانش بر تن کرد. بدین جهت امام پس از وداعی کوتاه و سریع با اهل بیت، آماده جنگ شد و روبه روی دشمن قرار گرفت. به نقل طبرسی، امام شمشیر در دست، در حالی که به سوی کوفیان می رفت، این اشعار را می خواند:

انا ابن علی الطهر من آل هاشم	کفانی بهذا مفخراً حين افخر
و جدی رسول الله اکرم من مشی	و نحن سراج الله فی الخلق نزهراً
و فاطم امی من سلالة احمد	و عمی یدعی ذوالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله أنزل صادقاً	و فینا الهدی و الوحی بالخیر یتذکر
و نحن امان الله للناس کلهم	نطول بهذا فی الأنام و نجهر
و نحن حمة الحوض نسقی و لاتنا	بکأس رسول الله ما لیس ینکر
و شیعتنا فی الحشر اکرم شیعة	و مبغضنا یوم القیامة یخسر

«من فرزند علی پاک واز خاندان هاشم، همین نصب برای افتخار نمودن، بس است به هنگامی که بخوایم افتخار کنیم. و جدم رسول خداست، گرامی ترین کسی که بر زمین گام نهاد و ما چراغ الهی هستیم که در میان مردم نور افشانی می‌کنیم. و مادرم فاطمه و از نسل احمد و عمویم جعفر است که او را صاحب دو بال می‌خوانند. و کتاب الهی در باره (اکرام به) ما به راستی نازل شد و وحی و هدایت به نیکی نمودن درباره ما یادآور شد. و ما امان الهی برای همه مردمیم.»

سپس حمله‌ای شدید بر دشمنان کرد و این گونه ادامه داد:

الْقَتْلُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَىٰ مِنْ دُخُولِ النَّارِ^۱

مردن بهتر از آلوده شدن به ننگ و ننگ بهتر از داخل شدن در آتش است. امام در حالی که کلاهی از خز قلنسوه بر سر داشت،^۲ بر جناح‌های گوناگون لشکر دشمن می‌زد و به هر سو که حمله می‌کرد، افراد آن قسمت پراکنده می‌شدند و تلفات سنگینی می‌دادند؛ بدین ترتیب امام شمار زیادی از کوفیان را کشت.^۳

زمانی که امام پس از حمله به یک قسمت، بار دیگر به میان میدان باز می‌گشت، می‌فرمود: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۴.

حمله‌های شدید امام، پیاپی ادامه داشت و دشمن که به درماندگی افتاده

۱. لَهْفُ سَيْدِ ابْنِ طَاوُوسٍ، ص ۱۷۰.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۰.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴. لَهْفُ سَيْدِ ابْنِ طَاوُوسٍ، ص ۱۷۰.

بود، نمی‌دانست چگونه امام را متوقف کند.

نقشه اول دشمن برای توقف حملات امام حسین

ناگهان شمر بن ذی الجوشن نقشه‌ای برای متوقف کردن امام به اجرا گذاشت. بدین ترتیب که هنگام حمله امام به قلب لشکر کوفه، شمر با ده نفر از جنگ جویان کوفی (به روایت بلاذری، با پنجاه نفر)^۱ به سوی خیمه‌های امام تاخت و قصد تعرض به آن‌ها را کرد. امام که سرگرم نبرد بود، ناگهان متوجه این نقشه شمر شد. به میان میدان بازگشت و چون زخمی، خسته، تشنه بود، از همان جا به گونه‌ای که شمر و همراهانش بشنوند، فریاد بر آورد:

«وای بر شما، ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز معاد و قیامت نمی‌ترسید، دست کم در دنیایان آزادمرد و بزرگ‌زاده باشید و جلوی مردان پست و افراد جاهلتان را از تجاوز به اهل و قرارگاه من بگیرید»^۲.

شمر با شنیدن سخنان امام رو به ایشان کرد و گفت: «چه می‌گویی ای فرزند فاطمه؟ چه می‌گویی؟»، امام فرمود:

«می‌گویم من هستم که با شما می‌جنگم و شما می‌دانید که به نبرد با من آمده‌اید، ولی زنان که در این معرکه‌ها دخالتی ندارند. پس تا زنده‌ام، از تعرض به حرم من خودداری کنید»^۳.

شمر گفت: «این خواسته او را می‌پذیریم». سپس با همان سربازان به

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۰.

۳. همان.

سوی امام تاخت که نام برخی از آنان چنین است: ابوالجنوب زیاد بن عبدالرحمان جعفی، قثعم بن عمرو بن یزید جعفی، صالح بن وهب یزنی، سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید اصبحی.

در این هنگام، شمر به ابوالجنوب که از شجاعان کوفه و مسلح بود، گفت به امام حمله کند. ابوالجنوب که به این کار مایل نبود، به شمر گفت: «چرا خودت نمی‌روی؟»، شمر خشمگینانه گفت: «با من چنین می‌گویی؟» ابوالجنوب گفت: «تو نیز جرأت داری به من چنین بگویی!» سپس فحش دادن به یکدیگر را آغاز کردند. ابوالجنوب به شمر گفت: «به خدا سوگند، می‌خواهم نوک نیزه‌ام را در چشم تو فرو کنم». شمر که دید ابوالجنوب کسی نیست که به امام حمله کند و خودش نیز یارای تنبیه او را ندارد، از وی گذشت و گفت: «به خدا قسم، اگر قدرت یابم که به تو ضرری برسانم، این کار را خواهم کرد». سپس شمر با سربازان جنگ جو و پیاده‌اش به سوی امام رفت. امام نیز با آن‌ها درگیر شد و جمعیت آن‌ها را درهم شکافت تا این که سرانجام موفق شدند امام را محاصره کنند.^۱

در میان درگیری‌ها، ناگهان مردی به نام مالک بن نسیر بُدی کندی، از پشت بر امام حمله کرد و با شمشیر چنان ضربه محکمی بر سر مبارک امام زد که شمشیرش، قلسنوه امام را پاره کرد، به سر رسید و به یک‌باره کلاه از خون آکنده شد.

امام چون چنین دید، او را این گونه نفرین کرد: «امیدوارم با این دست هرگز نخوری و نیاشامی و خداوند تو را با ستمگران محشور کند.»

اثر این ضربت

۱. همان و ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۰.

ضربه این شمشیر، اولین زخم شدیدی بود که دشمن جرأت کرده بود از نزدیک بر امام وارد کند. بنابراین، پس از این ضربه، شمر و لشکریان از امام فاصله گرفتند و امام از محاصره بیرون آمد. بر اساس قراین و شواهد، امام در این فرصت، خود را به خیمه‌گاه رساند. پس از انداختن آن کلاه، کلاهی دیگر خواست و چون آن را بر سر گذاشت، با پارچه‌ای پشمی و سیاه، عمامه‌ای بر روی آن بست. البته به نقل ارشاد، نخست سر خود را با پارچه‌ای محکم بست. سپس کلاه را گذاشت و عمامه‌ای روی آن بست.^۱ امام بار دیگر با اهل بیت وداع کرد و رهسپار میدان شد.

شهادت عبدالله بن حسن

پس از وداع دوبارهٔ امام، عبدالله بن حسن که نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، با دیدن عمویش که خونین به خیمه‌گاه آمد و دوباره به میدان رفت، تحمل خود را از دست داد و با شتاب از خیمه‌گاه بیرون آمد و دوان‌دوان به سوی عموی خود رفت. حضرت زینب به سرعت خود را به عبدالله رساند و او را از رفتن باز داشت، ولی آن نوجوان نپذیرفت و گفت: «به خدا سوگند، از عمویم جدا نخواهم شد». سپس با تلاش فراوان خود را از عمه‌اش جدا کرد و به سرعت، به سوی عمویش رفته، کنار او در برابر دشمن ایستاد. در این حال، بحر بن کعب بن عبیدالله (از قبیلهٔ تمیم الله بن ثعلبه) به امام نزدیک شد تا ایشان را با شمشیر هدف قرار دهد، ولی عبدالله پیش رفت و گفت: «ای فرزند مادر نابکار، آیا می‌خواهی عمویم را بکشی؟»

بحر بن کعب بی توجه به او شمشیر را به سوی امام زد، ولی عبدالله دست خود را سپر امام کرد. ناگهان شمشیر دست او را به گونه‌ای جدا کرد که با پوست به بدن آویزان ماند. عبدالله در این حال فریاد بر آورد: مادر! امام او را در آغوش گرفت و به سینه چسباند و فرمود:

«فرزند برادرم، بر آن چه بر سرت آمده صبر کن و آن را خیر به شمار آور. خداوند تو را به پدران صالحت، رسول خدا ، علی بن ابی طالب ، حمزه و حسن (که درود خدا بر همه آنان باد)، خواهد رساند.^۱

در این هنگام، حرمله بن کاهل اسدی نیز او را با تیری هدف قرار داد و در دامن عمویش به شهادت رساند.^۲ امام پس از شهادت او دست به آسمان بلند کرد و فرمود:

«خداوندا! باران آسمان را از آن‌ها باز دار و آنان را از برکت‌های زمینی‌ات محروم ساز. خداوندا! اگر مقدر کرده‌ای که آنان را تا مدتی از نعمت‌هایت بهره‌مند سازی، در میانشان پراکندگی ایجاد کن. آن‌ها را به رفتن در بی‌راهه‌ها وادار و والیانشان را از آنان خشنود مگردان، زیرا آنان ما را دعوت کرده بودند تا یاری‌مان کنند، ولی بر ما ستم روا داشتند».^۳

ادامه مبارزه امام حسین

پس از شهادت عبدالله بن حسن و به احتمال فراوان، بازگرداندن پیکرش نزد دیگر شهدا، امام بار دیگر به جنگ با دشمن می‌رود. حمید بن مسلم، گزارش دشمن، آمدن دوباره امام را این گونه روایت می‌کند: «امام در حالی

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۰ و ۴۵۱؛ ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. لیهوف، سیدبن طاووس، ص ۱۷۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۱.

به جنگ ما آمد که پیراهن و لباسی از خز (پوست) بر تن داشت و عمامه‌ای بر سر بسته و محاسن خود را با وسمه خضاب کرده بود، پیش از شهادت پیاده نبرد می‌کرد و همانند اسب سواری جنگ جو و شجاع بود. ایشان شجاعانه می‌جنگید و مراقب خود بود و خود را از شکار شدن و هدف قرار گرفتن از سوی دشمن می‌رهاند. او از نقاط ضعف ما استفاده کرده، بر اسب سواران ما حمله می‌کرد و در این حال چنین می‌فرمود:

آیا یک دیگر را برای کشتن من تشویق می‌کنید؟ به خدا سوگند پس از من، خداوند از کشتن بنده‌ای به اندازهٔ کشتن من بر شما خشم نمی‌گیرد. به خدا سوگند؛ امیدوارم خداوند مرا به سبب اهانت شما، گرامی بدارد (خوار داشت شما را مایهٔ حرمت من کند) و انتقام مرا به شیوه‌ای که ندانید، بگیرد. به خداوند سوگند، اگر مرا بکشید، خدا درگیری، گرفتاری و خون‌ریزی را میان خودتان خواهد افکند و تا عذاب دردناک را بر شما نیافزاید، رهایتان نخواهد کرد»^۱.

در این حال، درگیری بار دیگر شدت گرفت. انبوه لشکریان کوفه به سرعت امام را محاصره کرده و به ایشان نزدیک شدند. عبدالله بن عمار می‌گوید: «خواستم حسین را با نیزه بزنم. چنان نزدیک شدم که می‌توانستم، ولی ناگهان کمی از حضرت فاصله گرفتم و با خود گفتم: چرا من این کار را بکنم و او را بکشم، با این که دیگران می‌توانند او را به قتل برسانند؟ از این رو پا پس کشیدم، ولی سربازان پیاده از چپ و راست بر امام حمله بردند». امام حسین نخست بر آن‌ها که از سمت راست حمله کرده بودند، حمله برد و پس از پراکنده ساختن آن‌ها، بر سربازانی که از سمت

۱. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۱ و تاریخ طبری ج ۵، ص ۴۵۱.

چپ حمله کرده بودند، تاخت و آن‌ها را فراری داد. عبدالله بن عمار می‌گوید: «به خدا قسم، هرگز مجروحی رابه قوت قلب، آرامی دل و جرأت امام ندیدم، در حالی که فرزند، خانواده و یارانش کشته شده بودند، به خدا سوگند، چه پیش از حسین و چه پس از او، مانند این رویداد برایم تکرار نشد که مردان جنگی مانند گله بزی که گرگ به آن حمله کرده باشد، از راست و چپ او می‌گریختند.^۱

نقشه دشمن برای توقف دومین دور از حمله‌های امام

کوفیان درمانده که انتظار چنین مبارزه‌هایی را از امام با آن همه مصیبت، عطش و زخم نداشتند، هنگامی که خود را در محاصره و کشتن امام درمانده دیدند، برای متوقف ساختن حمله‌های امام و جلوگیری از بالاتر رفتن آمار کشته‌ها و زخمی‌های خود، به اجرای نقشه همیشگی خود در روز عاشورا می‌پردازند. بدین ترتیب که تیراندازان لشکر به دستور شمر، امام را هدف انبوه تیرهای خود قرار می‌دهند. باران تیر آن چنان بر امام باریدن آغاز کرد که سراسر بدن امام همانند خاریشت شد. امام از ادامه نبرد باز ماند و لشکر کوفه، در اطرافش قرار گرفتند.^۲

امام حسین در گودال قتلگاه

امام با وجود اصابت تیرهای فراوان و بازماندن از ادامه نبرد، باز هم خود را سر پا نگه داشته بود،

به نظر می‌رسد، دشمن پس از متوقف کردن امام، از تیراندازی دست

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۱.

۲. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۲.

برمی‌دارد. به روایت سید بن طاووس، زمانی که امام لحظه‌ای می‌ایستد تا استراحت کند، یکی از کوفیان سنگی بر پیشانی امام می‌زند. امام گوشه لباس خود را بالا می‌برد تا خون را از صورت پاک کند که تیری سه شعبه و مسموم بر قلب مبارک امام می‌نشانند. امام چون چنین می‌بیند، می‌فرماید: «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله». سپس سر مبارکش را به آسمان بلند کرده، می‌فرماید: «خدایا، تو می‌دانی که اینان مردی را می‌کشند که بر روی زمین کسی جز او، فرزند دختر پیامبر نیست.» سپس تیر را از پشت بیرون می‌کشد. ناگهان خون چون ناودان بیرون می‌زند و ضعف شدید امام را فرا می‌گیرد.^۱

امام حسین در گودال قتلگاه

سرانجام امام در حالی که خون از بدنش جاری بود، در قتلگاه بر زمین افتاد. قتلگاه، زمین پستی بود که با خیمه‌گاه، حدود پانصد متر فاصله داشت. میان آن دو، بلندی تپه مانندی قرار داشت که در لحظه شهادت امام، اهمیت بسیاری یافت.

بر زمین افتادن امام حادثه‌ای بسیار مهم تلقی می‌شود، به گونه‌ای که از سویی، عمر بن سعد همراه دیگر فرماندهان به سرعت خود را به نزدیکی محل رسانده، از فاصله‌ای نزدیک ادامه حوادث را نگاه می‌کنند و از سوی دیگر، حضرت زینب که دیگر مبارزه برادر را نمی‌بیند، با دیدن تجمع

۱. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۷۲.

حلقه وار دشمن در گوشه‌ای از میدان، به شتاب خود را بر بلندای تپه مشرف بر قتلگاه می‌رساند و در حال آمدن به تل، این سخن از او شنیده می‌شود: «ای کاش آسمان بر زمین فرود می‌آمد.»

محل تل زینبیه، باید به محل ایستادن عمر بن سعد نزدیک بوده باشد، زیرا حضرت زینب هنگامی که بر تل می‌آید و منظره دل‌خراش شهادت برادر را می‌بیند، بی‌درنگ به عمر بن سعد می‌گوید: «ای عمر ای مرد قریشی که نسب و شخصیت حسین را می‌شناسی) ابوعبدالله را می‌کشند و تو تنها نگاه می‌کنی؟!»^۱

حضرت زینب علیها سلام پس از این که دید عمر بن سعد به گفته او توجهی نکرد، رو به لشکر کوفه، کرده و فریاد برآورد: «وای بر شما! آیا در میان شما مسلمانی نیست؟ ولی کسی پاسخش را نداد».^۲

آورده‌اند که امام پس از افتادن در قتلگاه، بلند شده، به زحمت می‌نشیند و مدتی طولانی به حالت نشسته در محل قتلگاه می‌ماند، در حالی که سربازان دشمن، به ویژه فرماندهانی مانند شمر، سنان، خولی و... در اطراف او حلقه زده بودند و حالتی از وحشت، ابهت و حیرت بر جانشان حاکم بود. دستور نهایی، کشتن امام بود، ولی ترس و تردید وجود همه را فرا گرفته بود و از انجام دادن آن ابا داشتند. در این زمان، حضور فرمانده لشکر، عمر بن سعد احساس نمی‌شد و حتی به نوشته برخی، او در حال

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۲.

گریه کردن بوده است.^۱

پس از گذشت مدتی طولانی که به تعبیر برخی از علمای اسلام، این خود ریاضتی بسیار سخت برای امام بود، شمر بن ذی الجوشن با خشم رو به لشکریان، به ویژه افراد شاخص آن کرده، فریاد می‌زند: «وای بر شما! شما را چه شده است؟ بروید او را بکشید. مادرتان به عزای شما بنشینند!»

این فریاد وحشیانه شمر، سربازان را به هیجان آورد و سبب شد، برخی از آن‌ها به امام حمله برند. نخست، مردی تیری به گلوی امام زد.^۲ به نوشته سید بن طاووس و شیخ صدوق، امام تیر را از گلو بیرون کشید، خون آن را به سر، صورت و محاسن مالید و فرمود: «در حالی که با خون خود خضاب کرده‌ام و حقم غصب شده است، به دیدار خداوند می‌روم».^۳

زرعه بن شریک تمیمی نیز با شمشیر ضربه‌ای به امام می‌زند. امام دستش را سپر قرار می‌دهد و شمشیر به دستش می‌خورد. او بی‌درنگ، ضربه‌ای دیگر بر گردن امام می‌زند. امام با صورت بر زمین می‌افتد، سربازان دشمن بار دیگر، با دیدن این وضعیت کمی از امام فاصله می‌گیرند و مدتی بسیار کوتاه می‌گذرد.

پس از آن سنان بن انس نخعی به حضرت نزدیک شده، ضربه‌ای بر استخوان سینه حضرت می‌زند. سپس نیزه‌اش را چنان در سینه امام فرو

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. اخبار الطوال، ص ۲۵۸.

۳. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۷۵ - ۱۷۶ و امالی، ص ۲۲۶.

می‌کند که امام به پشت در قتلگاه می‌افتد.^۱

شیخ مفید دربارهٔ شهادت امام چنین می‌نویسد: «سپس شمر به سوی امام رفت، سر پاک امام را جدا کرد، آن را به خولی بن یزید داده و به او گفت: «آن را پیش امیر عمر بن سعد ببر». آن‌گاه لشکریان به غارت وسایل امام پرداختند.^۲

قول مشهور در قاتل امام شمر است که گفتهٔ شیخ مفید است، زیرا این کارتها از وی برمی‌آمد، چرا که در نهایت قساوت و جنایت بود. به نوشتهٔ سید بن طاووس، امام در گودال قتلگاه با کوفیان سخن می‌گفت و در حال سخن گفتن، سرش را جدا کردند.^۳ و بنا به قول مشهور شمر سر حضرت را از پشت گردن برید (نوع سر بریدنی که بسیار زجر آور است، زیرا در سر بریدن از جلو با بریده شدن گلو، شخص می‌میرد، بر خلاف بریده شدن سر از ستون فقرات گردن)

هلال بن نافع، از سربازان دشمن، دربارهٔ وضعیت امام در قتلگاه چنین می‌گوید: «من در این زمان به قتلگاه حضرت نزدیک شدم و به نظارهٔ او ایستادم، در حالی که در آخرین لحظه‌های جان دادن بود. به خداوند سوگند، کشته‌ای که در خونش غلتان باشد، نیکوتر از او ندیدم، چهره‌اش چنان می‌درخشید که نور چهره‌اش مرا از چگونگی شهادتش غافل کرد.»^۴

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۳؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۸؛ جمل انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷.

۲. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۷۷.

۴. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۷۷.

شهادت امام حسین

به نوشته سبط بن جوزی، عمر بن سعد اعلام کرده بود هر کس که سر حسین را بیاورد، هزار درهم جایزه خواهد گرفت^۱ بنابراین، با افتادن امام به قتلگاه، سه نفر از سران لشکر برای به شهادت رساندن ایشان، پیش گام شدند: خولی، سنان و شمر. نخست خولی به امام نزدیک می‌شود، ولی با دیدن چهره نورانی امام با آن وضعیت خونین، ناگهان احساس ضعف و ترس شدیدی کرده، دستش به لرزه می‌افتد، پس به ناچار عقب می‌کشد. پس از او شمر وارد قتلگاه می‌شود و سر مبارک امام را از بدن جدا می‌کند. این در حالی است که چشمان اشک بار عقیله بنی هاشم، از فراز تل زینبیه، نظاره گر این مصیبت بزرگ است.

بر پیکر امام در هنگام شهادت، اثر زخم‌های فراوانی دیده شده که نظر مشهور چنین است: ۳۳ طعنه نیزه و ۳۴ ضربه شمشیر^۲. به نظر می‌رسد در این آمار، زخم‌های وارده بر اثر تیر (که به گفته ارشاد، امام را همانند خارپشت کرده بود)، به شمار نیامده است، از این روست که ابن جوزی می‌نویسد: «در لباس امام، اثر ۱۲۰ تیر را پیدا کردند»^۳. و به نوشته شیخ صدوق، حدود ۳۲۰ جای زخم بر بدن امام بود.^۴

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۰۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۳؛ جمل انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. تذکرة الخواص، ص ۲۲۸.

۴. امالی، ص ۲۲۸، مجلس ۳۱.

جشن شهادت امام حسین

به نوشته طبرانی، پس از جدا کردن سر امام، لشکر کوفه در همان جا بی درنگ به نوشیدن نبید (نوعی مسکر که طبق فقه اهل عراق مباح بود) پرداختند.^۱

سر مطهر امام حسین

پس از جدا کردن سر مبارک امام، شمر آن را به سنان یا خولی می‌دهد که پیش عمر بن سعد ببرد تا خود او به غارت خیمه گاه بپردازد و شاید همین آوردن سر به دست سنان باعث ایجاد این نظر شده که قاتل امام، خود اوست. به هر حال، او همراه خولی به خیمه عمر بن سعد می‌رود. چون آستانه در خیمه قرار می‌گیرند - به روایتی - سنان این اشعار را با افتخار و صدایی بلند می‌خواند:

أَوْقِرْ رِكَابِي فِضَّةً وَ ذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّ

قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَ أَبًا وَ خَيْرَهُمْ إِذْ يَنْسُبُونَ نَسَبًا

«رکابم را از طلا و نقره سنگین کن، که من شاه پرده‌دار را کشته‌ام، کسی که پدر و مادرش از همه بهترند و چون کسان نسب خویش گویند، نسب وی از همه والاتر است.»

عمر بن سعد چون چنین می‌شنود، خشمگین شده، دستور می‌دهد او را به سرعت به چادر وارد کنند و به او می‌گوید: «گواهی می‌دهم تو دیوانه‌ای

۱. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۳.

هستی که هیچ‌گاه بهبود نخواهی یافت.» سپس با عصا به جان او افتاده و می‌گوید: «ای دیوانه! آیا این اشعار را تو خواندی؟ به خدا سوگند، اگر این‌ها به گوش ابن‌زیاد برسد، گردنت را خواهد زد.»^۱

پس از آن عمر بن سعد دستور داد که خولی بن یزید و حمید بن مسلم (وقایع نگار) در همان لحظه سر را برداشته، به کوفه ببرند و پس از عرضه کردن سر به ابن‌زیاد، گزارش پیروزی را بدهند.^۲ آن دو با وجود پیمودن این فاصله به سرعت و به تاخت، اندکی پس از پایان یافتن نماز عشا به شهر می‌رسند و با در بستهٔ قصر روبه رو می‌شوند. (براساس شیوهٔ اهل سنت، نماز عشا با فاصله‌ای پس از نماز مغرب خوانده می‌شد) چراکه ابن‌زیاد (امام جماعت) پس از نماز، به قصر رفته و در حال استراحت بود.

وقت شهادت امام

از نقل‌های بالا و با توجه به فاصلهٔ بین کوفه و کربلا و آن‌چه در بخش حوادث روزهای نخست ورود امام به کربلا، دربارهٔ مدت زمان آمد و رفت نامه‌رسانان کوفی به کربلا گذشت، به دست می‌آید که زمان شهادت امام به هنگام وقت شرعی نماز عصر یا کمی پس از آن بوده است، زیرا با توجه به مقاومت شدید باقی‌ماندهٔ یاران امام و بنی‌هاشم، به ویژه با توجه به حماسه آفرینی و رزم شجاعانهٔ امام و مدت زمان شایان توجهی که امام در قتلگاه افتاد و دشمن از نزدیک شدن به ایشان ابا داشت (و به تعبیر

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۵.

کتاب‌های تاریخی، ساعتی طول کشید، بر می‌آید که امام نزدیک عصر به شهادت رسیده است و با همه کوششی که برای رساندن سر امام در همان روز یا در آغاز شب به کوفه می‌کند، به این کار موفق نمی‌شود.

حوادث پس از شهادت امام تا غروب عاشورا (عصر عاشورا)

شهادت سوید بن عمرو ابی المطاع

سوید آخرین یاور امام بود که پیش از بنی هاشم به نبرد پرداخت و سرانجام در اثر زخم‌های فراوان، مجروح و بی هوش شد و میان شهدا بر زمین افتاد. او مدتی زیاد (به فاصله شهادت بنی هاشم و امام) بی هوش ماند و پس از شهادت امام حسین به هوش آمد. در این حال شنید که لشکریان می‌گویند: «حسین کشته شد». با ناراحتی و افسوس و به زحمت، خود را بلند کرد و با چاقویی که به همراه داشت، با آن‌ها که نزدیکش بودند، درگیر شد، ولی عروة بن بطار تغلیبی و زید بن زقاد جنبی با کمک یک دیگر، او را به شهادت رساندند. او آخرین شهید کربلاست.^۱

غارت لباس و وسایل امام حسین

پس از شهادت امام، آن‌ها که نزدیک پیکر پاک ایشان بودند، برای پیشی گرفتن از دیگران، وحشیانه به غارت لباس‌ها و وسایل امام می‌پرداختند. سراویل (شلوار) امام را بحر بن کعب؛ تن‌پوشی از پوست راه، قیس بن اشعث؛ کفش‌ها را مردی از بنی اود به نام اسود بن خالد اودی و

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۳.

شمشیرش را مردی از قبیلهٔ نهثل بن دارم به غارت می‌بردند،^۱ هم‌چنین شمشیر دیگری از امام را جمیع بن خلق اودی؛ عمامهٔ ایشان را جابر بن یزید و برنس امام را مالک بن بشر کندی بردند^۲ و بدین گونه، امام را برهنه بر خاک داغ قتلگاه رها کردند.^۳

غارت خیمه‌گاه امام حسین

پس از پایان یافتن غارت لباس و وسایل امام، انبوه لشکر به پیش‌گامی فرماندهانی چون شمر، به سوی خیمه‌گاه هجوم آورده، به غارت و آزار اهل بیت پرداختند. به نقل ارشاد، حمید بن مسلم می‌گوید: «به خداوند سوگند، زنی از بانوان یا دختران یا اهل بیت امام را دیدم که چادرش را از پشت گرفته و می‌کشیدند، سپس هرچه زینت بر او بود، غارت کردند».^۴

به روایت بلاذری، کوفیان به غارت خیمه‌گاه پرداختند و هرچه لباس، زیورآلات و شتر بود، به یغما بردند. بیش‌تر لباس‌ها و آرایه‌ها را رحیل بن زهیر جعفی، جریر بن مسعود حضرمی، اسید بن مالک حضرمی بردند. ابوالجنوب نیز شتری برده بود.^۵ که بعدها از آن در آب‌کشی استفاده می‌کرد و نامش را حسین گذاشته بود.

به نوشتهٔ ابن سعد، مردی عراقی، در حالی که گریه می‌کرد، لباس فاطمه، دختر امام حسین را از او می‌گرفت. فاطمه از او پرسید: «چرا

۱. همان.

۲. طبقات، ابن سعد، ص ۷۵.

۳. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۱.

۴. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۱.

۵. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷-۴۰۸.

گریه می‌کنی؟» مرد پاسخ داد: «لباس دختر پیامبر را از او بربایم و گریه نکنم؟!»، فاطمه گفت: «پس این کار را نکن.» او گفت: «می‌ترسم شخص دیگری آن را برباید»^۱.

اسارت امام سجاد :

به گزارش حمید بن مسلم، دومین مرد، امام سجاد بود. او می‌گوید: «در مسیر غارت و جست‌وجوی خیمه‌ها، سرانجام به علی بن حسین که بر بستر بیماری خوابیده بود، رسیدیم. من و عده‌ای تازه رسیده بودیم که ناگهان شمر با گروهی از رجاله‌های خود سر رسیدند. آن‌ها با دیدن امام گفتند: «آیا او را نیز نکشیم؟» گفتم: «سبحان الله! آیا این جوان را نیز می‌خواهید بکشید؟! او را همین بیماری‌ای که دارد، بس است». به زحمت آن‌ها را باز داشتیم، ولی در جریان غارت، هر لحظه کس یا کسانی به خیمه وارد می‌شدند و هوس کشتن او را می‌کردند. از این رو، به ناچار کنارش ماندم و افراد گوناگون را از کشتن او باز داشتیم تا این که سرانجام عمر بن سعد آمد»^۲.

بازدید فاتحانه عمر بن سعد از خیمه‌گاه

عمر بن سعد پس از شهادت امام و پایان یافتن غارت خیمه‌گاه، به بازدید فاتحانه و مغرورانه از خیمه‌گاه، خانواده امام و بررسی طرح‌های دفاعی و شگفت‌آور امام (که آن‌ها را تا عصر معطل کرده بود)، می‌پردازد.

۱. طبقات، ابن سعد، ص ۷۸.

۲- ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۲.

او وقتی به خیمه‌گاه اهل بیت وارد می‌شود، با شکوه و ناله‌های زنان و کودکان برخورد می‌کند، آنان این خواسته‌ها را از او داشتند:

۱. هیچ مردی به خیمه‌گاه وارد نشود و به آن‌ها تعرض نکند (دست کم حریم عفاف را نگه دارد)؛
۲. جان امام سجاد نجات یابد؛
۳. وسایل غارت شده به ویژه لباس‌ها و پوشش‌های آنان بازگردانده شود.

عمر بن سعد از لشکریان می‌خواهد که این سه خواسته را به جا آورند. لشکریان به دو خواسته نخست عمل می‌کنند و از خیمه‌گاه بیرون رفته و پس از آن به امام سجاد آزاری نمی‌رسانند، ولی هیچ کدام حاضر به بازگرداندن وسایل غارت شده نمی‌شود.^۱ پس از آن که عمر بن سعد، لشکریانش را از درون خیمه‌گاه بیرون کشید، عده‌ای از آنان را به عنوان نگهبان در اطراف خیمه‌گاه گمارد تا مبادا کسی از لشکریان به آن‌ها آزاری برساند.^۲

اسب تاختن بر پیکر مطهر امام حسین

عمر بن سعد پس از بازدید از خیمه‌گاه، به قرارگاه خود بازگشت، ناگهان به یاد دستور ابن زیاد در آخرین نامه‌اش افتاد که گفته بود: «پس از کشتن حسین، سینه و پشتش را پایمال اسب‌ها کن». از این رو، در میان لشکریانش فریاد برآورد: «چه کسانی حاضرند با اسبان خود حسین را

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۴.

۲. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۳.

لگدمال کنند؟» از میان همه لشکریان که از این پیشنهاد، شگفت زده شده بودند، ده نفر آماده شدند که نام آنها چنین است: اسحاق بن حیوة حصرمی و احبش بن مرثد حصرمی، حکیم بن طفیل سبعی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خثیمه جعفی، صالح بن وهب جعفی، واحظ بن غانم، هانی بن ثبیت حصرمی و اسید بن مالک که به گفته برخی از تاریخ‌نگاران، همگی فرزندان نامشروع بودند.^۱ آنها سوار اسبان خود شده، آن چنان بر پیکر مطهر امام تاختند که پشت و سینه امام خرد شد.^۲

جدا کردن سرهای شهیدان

عمر بن سعد پس از آن دستور داد که سرهای تک‌تک شهدا را از بدن جدا کرده و آنها را از خون و خاک پاک سازند. شمار این سرها، ۷۲ تا بود.^۳ گویا در همین روز و هنگام عصر، سرها را به هم راهی شمر بن ذی الجوشن، عمرو بن حجاج و قیس بن اشعث به سوی ابن زیاد فرستاد. البته به روایت طبری، عمر بن سعد با توجه به میزان حضور و دخالت قبایل گوناگون کوفی در حادثه کربلا، سرهای شهدا را این گونه میان سربازان قبایل تقسیم کرد: به قبیله کنده، سیزده سر به سرپرستی قیس بن اشعث داد، به قبیله هوازن، بیست سر به سرپرستی شمر بن ذی الجوشن داد، به بنی تمیم، هفت سر رسید، به بنی اسد، شش سر داده شد، به قبیله مذحج،

۱. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۸۳.

۲. همان.

۳. ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۱۳.

هفت سر به سرپرستی عمر بن حجاج داد و به دیگر قبایل هفت سر رسید.^۱
 به نقل ابوحنیفهٔ دینوری تقسیم بندی سرها چنین بود: قبیلهٔ هوازن، ۲۲ سر، بنی تمیم، هفده سر به سرپرستی حصین بن نمیر تمیمی، کنده، سیزده سر به سرپرستی قیس بن اشعث، بنی اسد، شش سر به سرپرستی هلال اعور، قبیلهٔ ازد، پنج سر به سرپرستی عیبهٔ بن زُهیر و بنی ثقیف، دوازده سر به سرپرستی ولید بن عمرو.^۲

به نوشتهٔ بلاذری، تقسیم بندی سرها چنین بود: هوازن، بیست سر، بنی تمیم هفده سر، بنی اسد، شانزده سر، مذحج، هفت سر و بنی قیس، نه سر.^۳
 هدف از آوردن این روایت‌ها، مشخص ساختن میزان مشارکت قبایل کوفی و اراکهٔ آماری غیرمستقیم از درصد جنایت‌افروزی آنهاست، زیرا می‌توان میزان جنایت‌گری برخی از قبایل را از رفتارهای برخی چهره‌های سرشناس آنها شناخت، همانند رابطهٔ شمر با قبیلهٔ هوازن، حصین بن نمیر تمیمی با قبیلهٔ بنی تمیم، سنان و حرمله با قبیلهٔ بنی اسد، قیس بن اشعث و آنها که پسوند کندی و حضرمی داشتند با قبیلهٔ کنده و... .

نکته درباره آمار کشته‌های لشکر کوفه:

شمار کشته‌های لشکر کوفه در همهٔ متون معتبر ۸۸ تن است که عمر بن سعد بر آنها نماز خواند و در همان عصر عاشورا، در سرزمین کربلا دفنشان کرد.^۴

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۸.

۲. اخبار الطوال، ص ۲۵۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

۴. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۵.

به نظر می‌رسد در آوردن این عدد تحریفی صورت گرفته باشد، زیرا با آن چه از مبارزه‌های یاران امام، بنی هاشم و خود امام ترسیم شده، سازگار نیست. در تواریخ، عبارت‌هایی وجود دارد که حاکی از تیراندازی گسترده یاران امام یا تیراندازی یک نفر از اصحاب و کشته شدن شمار بسیاری از دشمن است. بنابراین، آمار کشتگان کوفیان باید بیش‌تر از این باشد. هم‌چنین با توجه به این که در همان عصر عاشورا سر مطهر امام حسین و دیگر شهدا، جدا شد و غارت خیمه‌ها نیز پایان یافت، عمر بن سعد کار دیگری در کربلا نداشت، ولی تا فردای آن روز ماند. انگیزه این کار می‌تواند دفن کشته‌های بسیار خودشان باشد. شکی نیست که در ارائه آمار کشتگان کوفیان تحریف و کتمان صورت گرفته است، به ویژه آن که این واقعه، بعدها لکه ننگی بر دامان کوفه و کوفیان شمرده می‌شد. یکی از دلایل این سخن آن است که ابن زیاد پس از حادثه کربلا، زحر بن قیس را به سرعت به دمشق می‌فرستد تا خبر آغازین پیروزی را بدهد. او در گزارش خود به یزید چنین می‌گوید: حسین با هجده نفر از اهل بیت خود و شصت نفر از پیروانش بر ما وارد شد. چون درخواست تسلیم را رد کردند و جنگ را برگزیدند، با طلوع خورشید بر آنها تاختیم و او را محاصره کردیم. چون دست به شمشیر بردیم و شمشیرهای ما بالای سر آنها قرار گرفت، فرار کردند و به نیزارها و گودال‌ها پناه بردند، ولی ما در مدت کوتاهی به اندازه کشتن یک شتر یا یک خواب قیلوله، همه آنها را کشتیم.^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۹؛ تاریخ سیدالشهدا، ص ۳۹۳ به بعد.

البته این نکته پذیرفتنی است که شمار کشتگان کوفیان در برابر رقم زخمی‌ها (که بسیار زیاد بوده)، چندان فراوان نیست، زیرا همان گونه که گذشت، کوفیان هیچ‌گاه - به جز نبرد تن به تن آغازین، آن هم در زمانی بسیار کوتاه - به نبردی شرافتمندانه، تن در نمی‌دادند و به جای آن به نبرد به شیوه‌های حمله جمعی به یک نفر، تیراندازی از دور، سنگ پرانی و جز آن روی می‌آوردند تا از نزدیک با حماسه‌آفرینان کربلا روبه‌رو نشوند و کشتگان کم‌تری بدهند. همین موضوع سبب کم شدن نسبی کشتگان آن‌ها شده است، اگرچه ما منکر ساختگی بودن عدد گفته شده؛ یعنی ۸۸ نیستیم.

تحلیل مواردی از سیره مدیریتی امام در روز عاشورا:

تحلیل سیره امام	رویدادها در روز عاشورا
<ul style="list-style-type: none"> - سعی در ایجاد آگاهی و فطرت برانگیزی و اتمام حجتی آشکار و شفاف - یادآوری معارف دینی و پیش‌گویی‌های نبوی و علوی با هدف ایجاد تحول - تبلیغات مداوم و بی‌پایی در آغاز صبح و فراهم کردن آمادگی ذهنی افراد جهت ایجاد تردید در پیروی از باطل - سعی در معرفی کامل امام و نسبت ایشان با اسلام و پیامبر، جهت تعیین عمق حادثه در پیش رو - سعی در ایجاد آینده‌هراسی از عاقبت تصمیم باطل آن‌ها و آگاهی دهی به سنت‌های قطعی خداوند در این زمینه 	<p>۱- خطبه خوانی گسترده امام و باران در صبح عاشورا</p>

<p>- سعی در نشان دادن آیه های عینی و عملی با هدف تحول به سوی حق و یا انصراف حداقلی از باطل</p> <p>- به تصویر کشیدن نمونه ای عینی و عملی از آینده قریب الوقوع برای همه آنها</p> <p>- ایجاد اوج شک و تردید در بدنه عمومی (و عام) لشکر کوفه و ایجاد زمینه برای ریزش و جدایی برخی از آنها</p> <p>- مشخص شدن عمق کوردلی اکثریت لشکر کوفه که با مشاهده معجزه امام هم چنان بر باطل خود استوار بودند</p>	<p>۲- نفرین و معجزه هلاکت فرد هتاک</p>
<p>- اصل آزادی و اختیار افراد در مکتب حق در لحظه لحظه زندگی خود</p> <p>- اطمینان امام به معرفت و درایت یارانش</p> <p>- اهتمام امام (و یاران) بر برخورد انسانی و احترام آمیز با کوفیان تا قبل از آغاز درگیری</p>	<p>۳- آزاد گذاشتن امام برای مواجهه جوانان هاشمی با مسئله امان نامه</p>
<p>- موفقیت تمام طرح ها و برنامه های امام و در اختیار گرفتن ابتکار عمل در میدان رزم</p> <p>- امام و فرصت سازی برای آفرینش بالاترین مرتبه حماسه و ایثار</p> <p>- یاران و برنامه ریزی برای تقدم خود در جانبازی بر امام و بنی هاشم</p>	<p>۴- غافل گیری و زمین گیری دشمن و آغاز نبرد فرسایشی اصحاب</p>

سخن پایانی :

آنچه ارائه شد دیداری دوباره اما مستند با حماسه حسینی بود که کمی با ایده های مقتل و سیره شناسی مدیریتی امام همراه شده بود. بدیهی است بازشناسی عالمانه حادثه و سیره شناسی عاشورا به ویژه از منظر تطبیقی بین مدل های مدیریتی و رفتاری حق و باطل مجالی واسع می طلبد و شاید برخی فراغت های دوران تبلیغ و هم چنین تلاش های مبلغین ارجمند برای مطالعه جهت خطابه و منبر بهترین فرصت برای مطالعات علمی و میان رشته ای با هدف رصد ایده های کاربردی از حادثه و فرهنگ عاشورا باشد .



مسابقه علمی راهیان نور ۱۵
ویژه محرم الحرام ۱۳۴۱ هـ ق

شیوه اجرا: حضوری و غیر حضوری
مخاطبان: مبلغین و مبلغات، ویژه محرم الحرام ۸۸
مدت اجراء: به مدت ۲۰ روز

- الف) مرحله اول: غیرحضوری، با دریافت کتب ره توشه محرم ۸۸ و پاسخ به ۵۰ سؤال تستی
- ✓ مبلغین گرامی پس از مطالعه کامل کتاب در ایام تبلیغی محرم الحرام، به سوالات مطروحه که همزمان در اختیار آنها قرار خواهد گرفت پاسخ خواهند داد.
 - ✓ حداقل امتیاز جهت ورود به مرحله حضوری کسب نمره ۳۰ خواهد بود.
 - ✓ زمان ثبت نام مسابقه از ۸۸/۹/۱۸ لغایت ۸۸/۹/۲۴
 - ✓ زمان اجراء مرحله غیرحضوری از تاریخ ۸۸/۹/۲۷ تا پایان وقت اداری ۸۸/۱۰/۱۷
 - ✓ تحویل پاسخنامه غیر حضوری حداکثر تا پایان وقت اداری ۸۸/۱۰/۱۷ - جنب نمازخانه - اداره فرهنگی
 - ✓ تصحیح اوراق و اعلام اسامی برگزیدگان مرحله غیرحضوری ۸۸/۱۰/۲۴

ب) مرحله دوم: حضوری با شرکت برگزیدگان مرحله غیرحضوری و پاسخ به ۵۰ سوال تستی

✓ تاریخ و مکان برگزاری مرحله حضوری متعاقبا اعلام خواهد شد .
✓ مبلغینی که کتاب را دریافت نمایند ملزم به شرکت در آزمونهای (حضوری و غیرحضوری) می باشند .

جوایز

✓ مبلغینی که در هر دو مرحله شرکت و امتیاز لازم را کسب نمایند ، هدیه ای براساس امتیاز کسب شده تقدیم خواهد شد .

یادآوری

✓ مبلغینی که در هر دو مرحله حداقل ۷۵ امتیاز را کسب نمایند به عنوان یک واحد درسی و علمی کاربردی تبلیغ منظور و درارتقاء گروه آنها مؤثر خواهد بود .

خواهشمند است نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با برگزاری

هرچه بهتر همایش ها به اداره مشارکت های فرهنگی (جنب نمازخانه دفتر) اعلام بفرمایید.

با تشکر

معاونت فرهنگی و تبلیغی
دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم

